

باسمہ تعالیٰ



# مدیریت توسعه

دکتر وحید پور شہابی

بہار ۱۳۹۹





## فهرست مطالب

<b>فصل اول: تاریخچه نظری</b> .....	۱
نگرشی بر توسعه .....	۱
الف) مفاهیم پایه.....	۱
ب) نظریه های عمده.....	۴
۱. نظریه های اقتصاد گرایانه.....	۴
۲. نظریه های فردگرایانه.....	۶
۳. نظریه های نهادی.....	۹
۴. نظریه های ساختار گرایانه - کارکردگرایانه.....	۱۲
۵. نظریه های وابستگی.....	۲۱
۶. نظریه های ارتباطی و اطلاعاتی.....	۳۰
<b>فصل دوم: توسعه در بستر تاریخ</b> .....	۳۳
الف) دوره پیش از جنگ جهانی دوم .....	۳۳
ب) دوره پس از جنگ جهانی دوم .....	۳۴
ج) ویژگی های جوامع توسعه نیافته .....	۳۵
<b>فصل سوم: مدیریت توسعه در کشورهای در حال توسعه</b> .....	۴۱
ویژگی های سازمان اداری تقلیدی .....	۴۴
نقش سازمان اداری در توسعه .....	۴۵
اصلاحات اداری یا بهسازی سازمانی .....	۴۶
اهداف اساسی توسعه .....	۴۶
اهداف غایی توسعه .....	۴۷
<b>فصل چهارم: پیشنهاد های راهبردی و راهکارها</b> .....	۵۰
ویژگی های خاص الگوی توسعه برای ایران .....	۵۰
پیشنهاد های راهبردی و راهکارها .....	۵۲
<b>فصل پنجم: مدیریت توسعه</b> .....	۵۷
توسعه پایدار .....	۵۸
اهداف توسعه هزاره .....	۶۰
اهداف توسعه جهانی پس از ۲۰۱۵ .....	۶۱
ابعاد توسعه پایدار .....	۶۲
مدیریت توسعه پایدار .....	۶۳

### منبع:

کتاب «مدیریت توسعه»، محمد حریری اکبری، نشر نی.



## فصل اول: تاریخچه نظری

### نگرشی بر توسعه

فقر و کمبود، درون مایه واپس ماندگی است که چهره زشت و ضد انسانی خود را در بیش از دو سوم جوامع کنونی دنیا نشان می دهد. این پدیده شاید بزرگ ترین و دردناک ترین مسئله فراروی بشریت است. از سوی دیگر این واقعیت که حداکثر نزدیک به یک سوم از جمعیت جهان در جوامع غنی و بی نیاز به سر می برند، نشانگر نابرابری آن چنان درد آوری بین کشورهای توسعه نیافته با کشورهای توسعه یافته است که راحت خیال و آرامش درون را نه تنها از اندیشمندان جهان که از انسانهای اندیشمند و با وجدان جوامع پیشرفته نیز سلب می کند.

فقر می تواند هم به عنوان علت هم به عنوان معلول توسعه نیافتگی مورد بررسی قرار گیرد. در هر دو مورد، می توان عوامل متعددی را به مثابه والد و مولود فقر برشمرد. دست کم دو نوع فقر را می توان از یکدیگر تمیز داد که عبارتند از: «فقر موردی» و «فقر عمومی». نمایه های (شاخص های) گوناگونی مانند میزان درآمد سرانه، میزان مصرف و میزان تولید انواع کالاها و خدمات، برای نشان دادن فقر به کار گرفته می شوند. ولی گویاترین آنها نمایه هایی هستند که برای نشان دادن پایین ترین درجه فقر عمومی به کار برده می شوند. هرگاه حداقل معینی از امکانات تغذیه، بهداشت، و آموزش و پرورش، که از نظر علمی دقیقاً قابل سنجش هستند، برای افراد یک جامعه وجود نداشته باشد، با پایین ترین درجه فقر عمومی سر و کار داریم که گاه آن را «فقر مطلق» می نامیم؛ یعنی فقدان حداقلی از کالاها و خدمات که نبود یا کمبودشان گرسنگی، بیماری، جهل و خرافه پرستی به بار می آورد و شدیدترین و بدترین نوع فقر به شمار می رود. جوامع توسعه یافته و توسعه نیافته با وجود یا عدم وجود فقر و انواع آنها، تقسیم بندی می شوند.

### الف) مفاهیم پایه

معمولاً در بحث های غیر تخصصی دو واژه رشد<sup>۱</sup> و توسعه<sup>۲</sup> را به جای یکدیگر به کار می برند؛ ولی می توان برای مشخص تر و دقیق تر شدن بحث ها توجه کرد که «رشد» معمولاً در مورد پدیده هایی به کار بسته می شود که جنبه کمی دارند و سنجش پذیرند، اما «توسعه» جنبه معنوی و کیفی دارد؛ از این رو سنجش پذیری آن دست کم به سهولت سنجش پذیری مفهوم پیشین نیست. پس در مراحل مقدماتی پیدایی نظریه های توسعه، منظور نظر از این مفهوم اغلب «رشد» بوده و به همین علت نیز عمدتاً توسعه اقتصادی و نمایه های آن مطرح می شدند. ولی در مراحل بعدی مراد از توسعه بیشتر

<sup>1</sup> Growth

<sup>2</sup> Development



مفاهیم انسانی، به ویژه افزایش فراگیری و اعتلاء فرهنگ معنوی و مفاهیمی از این قبیل بوده و بنابراین کم جامعه شناسی توسعه و نمایه های انسانی و اجتماعی مطرح شدند.

پدید آمدن تدریجی الگویی مرکب از تمامی یا اغلب نمایه های توسعه، که با کاربرد آن میزان توسعه جوامع گوناگون به سهولت مورد ارزیابی و رده بندی واقع شود، چندان بعید به نظر نمی رسد. هم اکنون مطرح کردن واژه «گذار» کم و بیش در این راستا گام بر می دارد، زیرا جدیدترین برداشت های یورگن هابرماس<sup>۲</sup>، متخصص شهر علم اجتماعی و اندیشمند ارزنده معاصر، بیانگر این است که توسعه مترادف با گذار از مرحله ای به مرحله دیگر در یک جامعه است که اعضای آن، هم از لحاظ کمی و هم از لحاظ کیفی گنجایش های فراگیری خود را افزایش دهند. یعنی اعتلای شناخت افراد نه تنها موجب توسعه و تعالی انسان ها می شود، بلکه ساحت بین فردی یا دنیای اجتماعی را نیز متعالی می کند و همین معنا و مفهوم توسعه است. پس توسعه یعنی تعالی انسان، توسعه یعنی فهم بیشتر و ژرف تر، توسعه یعنی فراگیری تا جایی که موجب اعتلای گنجایش خود فراگیری شود. همچنین برخی دیگر از اندیشمندان چه با نقل قول از بنیانگذاران علوم اجتماعی و چه از دیدگاه خودشان توسعه جامعه را نیز با واژه گذار تعریف می کنند. در این زمینه گذار از جامعه کهنه به جامعه نو، گذار از دنیای کشاورزی به دنیای صنعتی، و گذار از شیوه زیست غیر عقلانی به شیوه زیست عقلانی، که مضمون اندیشه های کارل مارکس<sup>۳</sup>، ماکس وبر، و امیل دورکیم<sup>۴</sup> شمرده می شود، اهمیت اساسی دارند.

هر سه اندیشمند پیش کسوت به گسیختگی و ناپیوستگی بین کهنه و نو توجه داشتند. آنها جامعه صنعتی سرمایه داری نوین را از نظر کیفی جامعه ای جدید می دانستند. به ویژه سهم ویر تاکید بر شیوه ای بود که از آن طریق عرصه های گسترده تر زندگی به طور روز افزونی تحت کنترل اندیشه عقلانی قرار می گیرند. فرآیند عقل گرایی جهان به معنای انتقال قدرت از رهبران سیاسی سنتی به سازمان های رسمی است. سازمان های بزرگ (بوروکراسی های) که با اندوختن عقلانیت یا متبلور ساختن و ذخیره «خرَد جمعی» در خود، مشروعیت کاربرد قدرت، سازماندهی، و اداره امور عمومی را پیدا می کنند.

یکی از صاحب نظران معاصر، با بررسی ادبیات توسعه نیافتگی به این نتیجه می رسد که توسعه عبارت است از گذار از یک صورت بندی اجتماعی به صورت بندی دیگر؛ مثلاً گذار از نظام فئودالی (نظام ارباب رعیتی یا ملوک الطوائفی) به نظام بورژوازی (طبقه حاکمه جامعه سرمایه داری، یعنی طبقه سرمایه داران و مالکان وسایل تولید).

گذار به این علت موجبات توسعه را فراهم می آورد که ساختار درونی جامعه یا روابط تبلور یافته بین انسان ها و گروه های انسانی را دگرگون می سازد. از این رو گذار ساختار اجتماعی و فرهنگی را تغییر می دهد که آن هم به نوبه خود موجب

<sup>1</sup> Transition

<sup>2</sup> Jurgen Habermas

<sup>3</sup> Karl Marx

<sup>4</sup> Emile Durkheim



دگرگونی کمی و کیفی ارزش‌های مادی و معنوی موجود در جامعه می‌شود. این صاحب‌نظر پس از شناختن گذار به‌عنوان کامل‌ترین تعریف از توسعه، حتی دست به تقسیم‌بندی آن می‌زند و مطرح می‌سازد که تاریخ جوامع معاصر تاکنون شاهد وقوع دو گذار بوده است که عبارتند از: «گذار اصلی» و «گذار فرعی» یا تکرار گذار اصلی. وی معتقد است «... مجموعه پیچیده تغییراتی که در دوره‌ای طولانی بین قرن شانزدهم تا نوزدهم، عملاً در اروپای غربی رخ داده، اهمیت تعیین کننده‌ای داشته... کوشش در فهم و دریافت سرشت این گذار موجب پیدایش دستگاه‌های اندیشه اجتماعی متفاوتی گردید که در جامعه شناسی نوین تجلی یافته اند».

از این رو می‌توان خاستگاه و بستر گذار اصلی را اروپا (به ویژه اروپای غربی) و زمان وقوع آن را با پیدایی و سیر تکوین انقلاب صنعتی هم‌زمان دانست. اما گذار فرعی یا تکرار گذار اصلی در بستر مکانی جامعه‌هایی که امروزه جهان سوم نامیده می‌شوند، اتفاق افتاده و می‌افتد که فرآیند آن از نیمه دوم سده حاضر آغاز شده است و هنوز هم ادامه دارد. بنابراین به طور مشخص تمامی کشورهای آمریکای لاتین و آمریکای جنوبی (به استثناء تا حدی شیلی)، کشورهای سراسر افریقا (به استثناء تا حدی افریقای جنوبی)، اکثر جوامع مستقر در بخش‌های میانی و جنوبی آسیا و تمامی کشورهای قاره اقیانوسیه (به استثناء استرالیا و زلاندنو) همگی با هم، آوردگاه گذار فرعی، طی چهار پنچ دهه اخیر بوده و هستند. این کشورها در مجموع با اصطلاح «جهان سوم» نیز خوانده می‌شوند. تلاش و تکاپوی این کشورها برای انتقال ساختارهای اجتماعی خود از کشاورزی به صنعتی، از کهنه به نو، و از فقر و کمبود به غنا و فراوانی است که موجب درهم شکستن دژ سازگاری ارزش‌های سنتی آنها شده است و می‌شود. به همین دلیل نیز برخی از متخصصان آنها را «جوامع برزخی» یا «جوامع در حال انتقال» می‌نامند.

تفاوت عمده گذار اصلی با گذار فرعی در این است که جوامع درگیر در گذار اولی با توجه به زمان و مکان وقوع آن، تنها با عوامل درون‌زادی، که موانع توسعه را تشکیل می‌دادند، دست و پنجه نرم می‌کردند. در حالی که جوامع درگیر در گذار دوم یا فرعی، علاوه بر اینکه باید از پس موانع درونی توسعه برآیند، باید توان مقابله با عوامل برون‌زادی را هم، که از توسعه آزادانه و دلخواه آنها جلوگیری می‌کنند، فراهم سازند؛ یعنی در زمان ما که شبکه جهان‌خواری با تقسیم و تسهیم حوزه‌های نفوذ و بازارهای فروش منطقه‌ای بین سردمداران امپریالیسم تقریباً تثبیت شده است، کشورهای در حال گذار در هر برنامه‌ای که برای توسعه دارند، باید مداخله نیروهایی را لحاظ کنند که نه تنها تحت حاکمیت خودشان نیستند، بلکه اغلب قدرتی بسیار بیشتر و بزرگتر از خود آنها را در اختیار دارند. این امر با توجه به ژرف‌تر شدن شکاف بین توسعه یافته‌ها و توسعه نیافته‌ها، از نظر فرا گرفتن و تملک دانش و دانش فنی، که جوامع نوع اول به طور شتابگیری در آن زمینه پیش می‌تازند ولی در بسیاری از جوامع نوع دوم حرکت امیدوارکننده‌ای مشهود نیست، بر وخامت اوضاع می‌افزاید.



## ب) نظریه های عمده

از آنجایی که نظریه های مربوط به توسعه بسیار زیاد هستند و بدیهی است که شرح کامل آنها در این صفحات نمی گنجد، در اینجا تنها به معرفی مختصر عمده ترین آنها بسنده می کنیم و علاقه مندان می توانند به منابعی که در هر بخش ارائه شده است مراجعه کنند.

### ۱. نظریه های اقتصاد گرایانه

اقتصاددانان برای تبیین علل و موانع توسعه اغلب توجه و بررسی های خود را روی مفهوم رشد متمرکز کرده اند. در ادامه چند نمونه از معروف ترین این نظریه ها آورده می شوند.

#### الف) می یو و بالدوین

می یو و بالدوین<sup>۱</sup> دو تن از سرشناس ترین اقتصاددانان هستند که موانع اصلی رشد و توسعه جهان سوم را محدودیت های بازاری و جریان «دوره های باطل» می دانند.

**محدودیت های بازاری:** اصول علم اقتصاد آزاد مبتنی بر این است که در یک نظام بازاری کامل، تحرک عوامل تولیدی و انعطاف پذیری قیمت ها باعث می شوند که منابع موجود (عوامل طبیعی، سرمایه، و نیروی انسانی) در سودآورترین و کاراترین صورت با یکدیگر تلفیق شوند. در حالی که در کشورهای توسعه نیافته به علت وجود محدودیت های بازاری سوددهی و کارایی به مرحله ای نمی رسد که مشوق و انگیزه فعالیت اقتصادی شود. عدم تحرک عوامل تولید (نیروی کار و سرمایه) و عوامل وابسته به آنها موجب پیدایش تنگنانهایی می شوند که اختناق را به وجود می آورند.

**جریان دوره های باطل:**<sup>۲</sup> از نظر می یو و بالدوین، مهم تر از محدودیت های بازار، جریان «دوره های باطل» است که سبب تداوم توسعه نیافتگی می شود. هنگامی که بین عوامل گوناگون توسعه نیافتگی چه در حکم علت و چه در حکم معلول رابطه ای دورانی پیدا می شود، دور باطل یا پیچ هرز نامیده می شود. به عنوان نمونه می توان گفت که پایین بودن سطح درآمد، موجب کمبود پس انداز می شود. کمبود پس انداز، سرمایه گذاری را همواره در سطح پایین نگه می دارد. پایین بودن سطح سرمایه گذاری، محدودیت های بازار ایجاد می کند. با محدودیت بازار، توسعه نیافتگی و واپس ماندگی تشدید می شوند و سطح باروری تولید را پایین می برند که خود باعث کاهش سطح درآمد می شود و یک دور باطل پدید می آید و جامعه را گرفتار حرکتی می سازد که در هیچ جهت راهی نمی گشاید.

<sup>1</sup> Meier

<sup>2</sup> Baldwin

<sup>3</sup> Vicious Cycle



## ب) آرتور لوئیس

از نظر لوئیس<sup>۱</sup> وجود «نیروی کار نامحدود» علت اصلی توسعه نیافتگی در کشورهای جهان سوم است. این اتفاق متکی بر سه نکته اصلی است که عبارتند از: اول این که، جوامع توسعه نیافته دارای دو قطب اقتصادی جدا از هم هستند؛ قطب سرمایه‌داری و قطب سنتی. بارزترین خصوصیت قطب سنتی این است که افزایش بازدهی تولیدی در آن، نسبت به افزایش نیروی کار ناچیز و نزدیک به صفر است. از این رو بیکاری پنهان در قطب سنتی، که به طور عمده شامل مناطق روستایی است، همه فعالیت‌ها و نیروها را عقیم می‌سازد. دوم اینکه، پس انداز نقش شایسته و بایسته خود را ایفا نمی‌کند. افزایش پس انداز حداکثر ۱۲ تا ۱۵ درصد از درآمد ملی را به خود اختصاص می‌دهد و این عامل قادر به انباشت سرمایه و گسترش سرمایه‌گذاری نیست. سوم اینکه، علت پایین بودن سطح پس انداز و سرمایه‌گذاری در کشورهای توسعه نیافته کم بودن میانگین درآمد نیست و علت اساسی آن پایین بودن میزان سوددهی سرمایه‌گذاری هاست. لوئیس معتقد است که برای رفع معضلات فوق به ترتیب می‌توان با تغییر دادن ساختار توزیع درآمد ملی به نفع طبقاتی که از امکان پس انداز کردن برخوردارند، کمبود پس انداز را جبران کرد؛ از طریق افزایش میزان سوددهی پس اندازها را در جهت سرمایه‌گذاری سوق داد؛ و دست آخر با فعال ساختن نیروی کار ارزان و نامحدود قطب سنتی، نیازهای قطب سرمایه‌داری را در جریان افزایش سرمایه‌داری و انباشت سرمایه برآورد.

## ج) هبکاک

هبکاک<sup>۲</sup> این باور است که جهت یافتن سرکلاف توسعه نیافتگی، ناچاریم از میان عواملی که دارای نقش اولیه بوده‌اند، از وسعت و گستردگی بازار، شروع کنیم. به تصور او عوامل مهم تغییر نگرشهای سنتی و موانع اجتماعی در فرآیند رشد و توسعه کشورهای غربی، گسترش تقاضا در بازار بود. همین عامل بود که سبب ابداع روشهای جدید و از بین بردن تنگنایهای بازاری (کمبود نیروی متخصص انسانی، سرمایه، و سرمایه‌گذاری) شد.

پس افزایش تقاضا محور اصلی پویایی رشد و توسعه به شمار می‌رود و می‌توان با تأسی به الگوهای جوامع غربی، الگوهای مصرف را تشویق کرد تا نقش محرک و انگیزه توسعه را ایفا کنند. دومین عامل بخش کشاورزی است، چون هبکاک در بررسی‌های تاریخی خود به این نتیجه می‌رسد که در تمامی این کشورها، مراحل اولیه رشد اقتصادی و صنعتی با افزایش تولیدات کشاورزی مقارن بوده و این تقارن در مراحل اولیه رشد اقتصادی جوامع توسعه نیافته نتایج زیر را به بار آورده است:

<sup>1</sup> Arthur Lewis

<sup>2</sup> Habbakuk



- فراهم آوردن نیروی کار لازم برای فعالیت‌های صنعتی.
- گسترش امکان سرمایه‌گذاری و جمع‌آوری سرمایه از طریق مالیات بر تولیدات کشاورزی و ارزانی قیمت مواد غذایی.
- افزایش درآمدهای ارزی و واردات ماشین‌ها و مواد خام از طریق افزایش صادرات کالاهای کشاورزی.
- گسترش بازار داخلی برای تولیدات صنعتی.

سومین عامل عمده نیز وقوع تحولات اساسی در ساختار خانواده است که در کشورهای غربی پیدایی خانواده هسته‌ای، سبب کاهش میزان رشد جمعیت شد.

## (د) ترویس

برخی از اقتصاددانان در تبیین موانع رشد و توسعه، شرایط جغرافیایی و اقلیمی را از عوامل تعیین‌کننده دانسته‌اند. ترویس<sup>۱</sup> به تاثیر موقعیت جغرافیایی توجه دارد. از نظر وی علت رشد کشورهای توسعه یافته این است که در مناطق معتدل بین مدارهای ۳۰ و ۵۰ درجه قرار گرفته‌اند. برای سکنه این مناطق برخوردار از اقلیم مساعد لازم نیست که عده زیادی جهت تهیه و تولید مواد غذایی مورد نیاز جامعه، به کشت و کار پردازند. از این رو اکثریت نیروی فعال می‌تواند در بخش‌های صنعتی، خدماتی، و فرهنگی فعالیت کند و موجبات پیشرفت را فراهم سازد. ترویس کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی را مثال می‌آورد و استدلال می‌کند که ۱۰ درصد جمعیت فعال در این کشورها می‌توانند نیازهای غذایی جامعه خود را برآورده کنند. به همین دلایل ترویس شرایط جغرافیایی معتدل و اوضاع اقلیمی مساعد را از تعیین‌کننده‌ترین عوامل توسعه یافتگی بر می‌شمارد و برعکس.

## ۲. نظریه‌های فردگرایانه

رفته‌رفته با ظهور و شفاف شدن نارسایی‌های نظریه‌های اقتصادگرایانه، نظریه‌پردازان برای روشن ساختن علل و عوامل توسعه، به شناسایی خصوصیات فردی، روانی، و رفتاری روی آوردند. بنابراین دیدگاه‌های روانشناختی پایه مباحث تازه در تحلیل و تبیین مسائل توسعه را به وجود آوردند. شاید بهتر باشد قبل از پرداختن به این نظریه‌های فردگرایانه، نارسایی‌های موجود در دیدگاه‌های اقتصادگرایانه را یادآور شویم. این نارسایی‌ها در دو مقوله مطرح می‌شوند که اولی مقوله کلی است که طی آن به الف) یک‌جانبه‌نگری کمی، ب) اقتصادگرایی، و ج) الگوسازی از فرآیند رشد و توسعه کشورهای غربی اشاره می‌شود؛ و در دومین مقوله نیز جنبه‌های مشخصی مطرح می‌شوند که عبارتند از: الف) کمبود سرمایه، ب) توسعه نیافتگی منابع طبیعی و انسانی، و ج) مسئله جمعیت.

<sup>1</sup> Travis





البته منظور از اشاره به این موارد این نیست که تحقیقات و نظریات اقتصاد گرایانه هیچ جنبه از واقعیت را در بر نمی گیرند و فاقد هرگونه ارزش علمی هستند. همچنین اشاره به یک جنبه نگری در به کار گرفتن نمایه های آماری به هیچ وجه به معنای کم بها دادن به بررسی ها و سنجش های آماری نیست. بلکه منظور، حصول این نتیجه است که برای تبیینی جامع تر از فرآیند رشد و توسعه در جوامع توسعه نیافته، باید:

- عوامل اجتماعی و فرهنگی رشد و توسعه مورد بررسی عمیق قرار گیرند و ارتباطی نظری و بسیار منظم بین این دسته از عوامل اقتصادی برقرار شود.
- روابط حاکم در ساختار اقتصادی و تولیدی کشورهای توسعه نیافته، در تکمیل تحقیقات آماری و کمی مورد بررسی قرار گیرند.
- روابط حاکم بین کشورهای توسعه یافته صنعتی و کشورهای توسعه نیافته در ابعاد مختلف (اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی) بررسی و تاثیر این روابط بر فرآیند رشد و توسعه روشن شود.
- بررسی های تاریخی در ارتباط با مسئله رشد و توسعه، در تکمیل تحقیقات ساختاری به کار گرفته شوند.

با در نظر گرفتن موارد یاد شده در راستای ایجاد دیدگاهی میان رشته ای، اکنون می توان به معرفی نظریه های فردگرایانه پرداخت.

### الف) دیوید مک لاند

پرسش اساسی مطروحه توسط مک لاند این است که چرا برخی از کشورها در مقاطع تاریخی مشخصی بیشتر از سایر کشورها از رشد اقتصادی سریع برخوردار می شوند؟ او خود پاسخ می دهد که توجه را باید روی عوامل درونی یا روانی افراد معطوف ساخت. پس این دانشمند در پی آن است که رشد اقتصادی جامعه را از دیدگاه روانشناختی تبیین کند.

مک لاند بر اساس تحقیقات پیشین خود به این نتیجه رسیده است که برخی خصوصیات رفتاری در عده ای از افراد بیشتر از سایرین دیده می شوند. از جمله این خصوصیات می توان سعی و کوشش فراوان در انجام وظایف سنگین، کسب موفقیت، فراگیری سریع، انجام تکالیف به بهترین وجه ممکن، و انتخاب افراد برجسته جهت همکاری یا حتی دوستی را نام برد.

مک لاند انگیزه روانی این گونه خصوصیات را «نیاز به دست آورد» یا «نیاز به موفقیت» می نامد و آن را بدین گونه تعریف می کند: «انگیزه برای بهتر انجام دادن وظایف نه به دلیل کسب منزلت اجتماعی و خوشایند دیگران، بلکه به دلیل احساس درونی و روانی است که فرد از موفقیت خود کسب می کند». وی وجود همین عامل را راز و رمز توسعه می شناسد و برای

<sup>1</sup> Daivid MacLleland



اثبات نظر خود به بررسی محتوای داستان‌ها و کتاب‌های کودکان ۲۳ کشور مختلف در سال ۱۹۲۵ می‌پردازد که این کشورها را بر حسب اینکه مطالب داستان‌ها و کتاب‌هایشان تا چه اندازه حاوی انگیزه روانی «نیاز به دست آورد» هستند، رده بندی می‌کند. سپس افزایش تولید نیروی الکتریکی در این کشورها بین سالهای ۱۹۲۵ تا ۱۹۵۰ را به عنوان نمایه رشد و توسعه اقتصادی انتخاب می‌کند و به بررسی رابطه این نمایش با انگیزه «نیاز به دست آورد» می‌پردازد. مک لاند نشان می‌دهد که همبستگی در خور توجهی بین این دو عامل یاد شده وجود دارد. از این رو مطرح می‌کند که عامل توسعه را باید در نوع تعلیم و تربیت خانوادگی، ارزش‌های فرهنگی، و اعتقادات والدین جستجو کرد.

## ب) اورت هیگن

هیگن بر پایه تحقیقات و بررسی‌های خود روی خصوصیات فرهنگی و ساختار جوامع سنتی به این نتیجه می‌رسد که مهمترین عامل رشد و توسعه اقتصادی، خلاقیت و نوآوری افراد است. وی اهمیت گروهی از افراد جامعه را، که آنها را «رهبران نوآوری و ابتکار» می‌نامد، از سایر عوامل توسعه بیشتر می‌داند. عناصر روانی تشکیل دهنده شخصیت خلاق و مبتکر به عقیده هیگن عبارتند از: انگیزه نیاز به دست آورد، تمایل به استقلال فکری و فردی، تمایل به نظم و ترتیب، و نگرش کلی مبنی بر اینکه جهان و پدیده‌های اجتماعی قابل درک و شناخت هستند. بنابر عقیده هیگن عمده‌ترین خصوصیات جوامع سنتی عبارتند از: الف) ساختار اجتماعی استبدادی و سلسله مراتبی در تمامی جنبه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و دینی؛ ب) موروثی بودن پایگاه و وضعیت اجتماعی افراد؛ ج) ثبات و ایستایی جامعه. این خصوصیات اسباب پرورش و تقویت شخصیت مستبدانه، پابندی به سلسله مراتب و پیروی از روش‌های سنتی را فراهم می‌آورند. از نظر هیگن همین عوامل مانع رشد و شکوفایی خلاقیت و استعدادهاى ابتکاری افراد به شمار می‌روند. هیگن معتقد است در یک جامعه مستبد سنتی تا زمانی که وقت آن نرسد که دست کم گروهی از انسان‌ها موقعیت و پایگاه اجتماعی خود را از دست بدهند، زمینه لازم برای تغییر و تحول پدید نمی‌آید. ولی وقوع این پدیده سبب جدایی و بریدگی گروه مزبور از فرهنگ سنتی حاکم می‌شود و در نتیجه از یک سو ایجاد خشم و نارضایتی در این افراد می‌کند و از سوی دیگر باعث از هم پاشیدگی ارزش‌ها و معیارهای فرهنگی سنتی حاکم بر این گروه می‌شود.

## ج) جان کانکل

نظریات کانکل<sup>۱</sup> با این فرض شروع می‌شوند که اگر ما بتوانیم رفتار افراد را از طریق اعمال یک روش مناسب پاداش و تنبیه تغییر دهیم، دیگر ضرورتی به نظریه پردازی‌های روانشناختی در ارتباط با ایجاد شرایط مساعد برای تسریع فرآیند رشد و توسعه نخواهیم داشت. به عبارت دیگر، با برقراری یک سامانه پاداش و تنبیه درست در روابط اجتماعی، می‌توان رفتار

<sup>1</sup> Evert Hagen

<sup>2</sup> John Kunkel



افراد را به جهات مورد نظر سوق داد. این نظریه رفتاری، مبتنی بر رشته قضایایی است که نخستین آنها به این گونه بیان می‌شود: اگر در یک نمونه مشخص، رفتار فردی در گذشته متضمن پاداش بوده است، احتمال تکرار آن رفتار در آینده زیادتر می‌شود و برعکس. با پذیرش این اصول رفتارگرایی، کانکل معتقد است برای تسریع آهنگ رشد و توسعه باید ساختار اجتماعی و حقوقی جوامع توسعه نیافته را تغییر داد تا نمونه های رفتاری مطلوب در افراد به وجود آیند. بدین منظور، باید اول اهداف و برنامه‌های توسعه را تعیین کرد، سپس نمودهای رفتاری مناسب و مغایر با اهداف و برنامه‌های توسعه را مشخص کرد، و دست آخر نیز با برقراری و تنظیم یک سامانه پاداش دهی زمینه مساعد برای تکرار رفتارهای مطلوب را فراهم آورد. کانکل تاکید دارد، از آنجایی که در جوامع و فرهنگ‌های مختلف پاداش و تنبیه براساس ارزش‌ها و هنجارهای موجود تعیین می‌شوند، ضروری است که سامانه پاداش دهی هر جامعه متناسب و هماهنگ با خصوصیات فرهنگی آن تنظیم شود.

### ۳. نظریه‌های نهادی

این نظریه‌ها از سوی جامعه شناسانی ساخته و پرداخته شده‌اند که واحد تحلیلی در تحقیقات آنها نهادهای اجتماعی است. این گروه از نظریه پردازان، فرآیند ایجاد رشد و توسعه نهادهای جامعه را محور بحث و بررسی خود قرار می‌دهند. این عده بر دو دسته قابل تقسیم بندی هستند: نظریه پردازانی که عامل اساسی پویا شدن و توسعه را در نهادهای فرهنگی و نظام ارزشی جامعه دانسته‌اند و نظریه پردازانی که این نقش اساسی را در سایر نهادهای اجتماعی یافته‌اند.

#### الف) ماکس وبر

وبر، جامعه شناس شهیر آلمانی، در اثر معروفش، «نظام اخلاقی پروتستان و روح سرمایه‌داری»، تأثیر نهادهای مذهبی و نظام‌های اخلاقی بر رشد و توسعه را مهم جلوه می‌دهد. وی پس از طرح مسئله، به توصیف ویژگی‌های سرمایه داری در غرب می‌پردازد و آنها را به طور کلی با صفت «سازماندهی عقلانی» مشخص می‌کند. هرچند که او از عوامل گوناگون موثر بر راه رشد سرمایه‌داری سخن می‌گوید، ولی اهمیت تز وبر از آنجا ناشی می‌شود که عوامل معنوی و اخلاقی را به عنوان عوامل علی رشد و توسعه اقتصاد سرمایه‌داری مورد تأکید قرار می‌دهد. یعنی تعالیم و احکام مذهبی را که قبل از پیدایی پروتستانیسیم گرایش به مادیات و دستاوردهای دنیوی را نکوهش می‌کردند ولی پس از پیدایی نهضت مزبور در دین مسیحیت، دست از این نکوهش برداشتند، عامل اصلی پا گرفتن سرمایه داری و توسعه سرمایه دارانه می‌شناسد.

نظریه های وبر عده‌ای از جامعه شناسان را که کوشیده‌اند تحلیل‌های خود را بر اساس فرضیه‌های وی استوار سازند، متأثر کرده است. در ادامه نظریه‌های دو تن از این تحلیلگران به عنوان نمونه هایی از کارهای آنان آورده شده است.



## الف-۱- رابرت بلاه<sup>۱</sup>

این جامعه شناس در یکی از تحقیقات خود بر آن شد که علل و عوامل رشد و توسعه اقتصادی ژاپن طی سده حاضر را در نهادهای سنتی مذهبی و اخلاقی جستجو کند. وی سعی کرد جنبه‌های مختلف عقلانیت را در نهادهای اقتصادی - اجتماعی ژاپن مشخص کند. بلاه با محور قرار دادن اعتقادات مذهبی و نظام اخلاقی به بررسی مجموعه قوانین و سامانه اخلاقی طبقه شهبوران اشرافی ژاپن (سامورایی‌ها) طی دوره سلسله توکوگاوا (۱۵۶۴-۱۸۶۴) پرداخت و عواملی را نظیر آنچه وبر در بررسی پروتستان‌ها یافته بود، پیدا کرد. بلاه نتیجه گرفت که زهدگرایی، ارج نهادن به دانش، یادگیری و پشتکار، صرفه‌جویی و دوری از اسراف، وظیفه شناسی، و... نه تنها قوانین اخلاقی سامورایی (بوشیدو)، بلکه کلیه نظام اخلاقی و ارزشی را در اکثر بخش‌های جامعه ژاپن طی دوره توکوگاوا تحت تاثیر قرار داده بود. وی از این هم فراتر رفت و معتقد شد که حتی در دوره تجدید امپراطوری (۱۸۶۸-۱۹۱۲)، دوره‌ای که بنیان تحولات و توسعه اجتماعی-اقتصادی ژاپن پیریزی شد، رهبران ژاپن از نظام اخلاقی و معنوی «بوشیدو» پیروی می‌کردند. بنا به عقیده بلاه در حقیقت همین طبقه سامورایی بود که پس از برچیده شدن دوره توکوگاوا (که منجر به از دست دادن نقش نظامی‌گری این طبقه شد)، در فعالیت‌های اقتصادی و بازرگانی ژاپن به گونه‌ای بارز نقش آفرینی کرد.

## الف-۲- کلیفورد گیرتز<sup>۲</sup>

در تحقیقی که گیرتز در مورد رشد و توسعه اقتصادی در جاوه انجام داده، باز هم نفوذ «وبر» کاملاً مشهود است. در این بررسی نیز معنویات و اخلاقیات مذهبی محور اصلی قرار گرفته اند و محقق متذکر می‌شود که در تحقیقات نهادگرایان، معنویات و نظام‌های ارزشی نه تنها در ارتباط با انگیزه‌های روانی، بلکه مهمتر از آن در ارتباط با نهادهای اجتماعی و اقتصادی بررسی می‌شوند.

گیرتز می‌گوید منابع طبیعی موجود، مهارت و کارایی نیروی کار، وجود واحدهای تولیدی نوین، کثرت مدیریت صنعتی و بازرگانی کارآزموده، و... رشته عواملی هستند که در ارزیابی نیروهای بالقوه رشد و توسعه اقتصادی جامعه باید مورد نظر باشند. اما ترکیب نهادی یا سازمانی موجود در جامعه است که در ارتباط با عوامل یاد شده زمینه فعالیت، رشد و توسعه را فراهم می‌سازد. به عبارت دیگر، در صورتی که نهادها و ترکیب آنها با اهداف و جهت‌گیری رشد و توسعه اقتصادی متناسب نباشد، منابع و عوامل بالقوه نیز نمی‌توانند کاری انجام دهند. با این نگرش نهادی، گیرتز از تحقیقات خود نتیجه می‌گیرد که رشد و توسعه اقتصادی بیش از آن که نیازمند سرمایه و کمک‌های فنی و تبلیغات باشد، نیازمند ایجاد تحولات اساسی در ترکیب نهادی و نظام‌های ارزشی جامعه است.

<sup>1</sup> Robert Bellah

<sup>2</sup> Clifford Greetz



## ب) نوسازی نهادهای اجتماعی

عده ای از صاحب نظران توسعه، نهادهای اجتماعی را عامل تعیین کننده می شناسند و چون برخی از ایشان توسعه را با مفهوم «نوسازی» تعریف کرده اند، به «نظریه پردازان نوسازی» معروف اند. در این نگرش، رشد و توسعه یا نوسازی، فرآیندی انگاشته می شود که طی آن عوامل پویای تجدد از مناطق توسعه یافته به مناطق عقب مانده پخش می شود. پس، اشاعه خصوصیات اجتماعی - فرهنگی کشورهای پیشرفته به کشورهای توسعه نیافته، مترادف با توسعه تلقی می شود. تداوم واپس ماندگی به علت مقاومت در برابر نشر و نفوذ عوامل نوسازی شناخته می شود. از این رو پیشنهاد تلویحی یا آشکار این نظریه پردازان در جهت تسریع آهنگ رشد و توسعه این است که موانع پخش و اشاعه عوامل نوسازی در جوامع عقب مانده از میان برداشته شود.

### ب-۱- دانیل لرنر<sup>۱</sup>

نظریه وی بر اساس اطلاعات و آماری که از طریق انجام مصاحبه و توزیع پرسشنامه در شش کشور خاورمیانه (ترکیه، لبنان، اردن، ایران، سوریه و مصر) طی سال های ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳ از سوی یک گروه تحقیقاتی وابسته به دانشگاه کلمبیا جمع آوری شده بود، ارائه شده است. در این نظریه فرض می شود که نوسازی فرآیندی تک خطی است که طی آن جامعه از سه مرحله می گذرد: سنتی، انتقالی و نوین.

اساساً تعریف لرنر از توسعه این است که «نوسازی جامعه فرآیندی است که طی آن اکثریت مردم از شیوه زندگی سنتی به مرحله گذار (انتقالی) و سپس به مرحله نوین می رسند». عواملی که در این طی طریق نقش تعیین کننده دارند، عبارتند از: شهرنشینی، سواد آموزی، دسترسی به رسانه های همگانی، و شرکت در انتخابات. در تبیین رابطه بین این عوامل و نوسازی جامعه، لرنر از یک مفهوم روانشناختی استفاده می کند، یعنی از یک «نیروی درک عاطفی». منظور وی از این واژه این است که هرگاه فردی توانایی درک عاطفی بیشتری داشته باشد، می تواند با وجود تفاوت های اجتماعی و طبقاتی، از لحاظ ذهنی خود را جای دیگران بگذارد و یا دیگران را جای خود فرض کند.

اینگونه افراد می توانند طرز تفکر و نگرش و رفتار خود را با تغییرات اجتماعی و فرهنگی طی فرآیند نوسازی تطبیق دهند و در جریان آن فعالانه مشارکت کنند. پس مهمترین مانع توسعه، عدم وجود این خصوصیت روانی و رفتاری در افراد است. ولی آنچه نظریه لرنر را از سایر نظریه های روانشناختی متمایز می کند، این است که وی بروز و گسترش این خصوصیت روانی و رفتاری را در نتیجه توسعه نهادهای اجتماعی می داند.

<sup>1</sup> Daniel Lerner



## ب-۲- اورت راجرز<sup>۱</sup>

این نظریه بر مبنای تحقیقی که راجرز در پنج دهکده در کلمبیا انجام داده است، عرضه می شود. از نظر این محقق، نوسازی جامعه یک فرایند چند جانبه است. چنانکه نمی توان آن را به یک جنبه خاص، مثلاً میزان باسوادی، شهرنشینی، سطح زندگی و درآمد و... تقلیل داد. تعریف نوسازی از این قرار است: «فرآیندی که طی آن شیوه زندگی سنتی افراد به شیوه متحول و پیشرفته‌ای از فناوری تغییر می یابد». توسعه نوعی از تغییر اجتماعی است که طی آن عقاید نوین در نظام اجتماعی ایجاد می شوند تا از طریق به کارگیری روش‌های جدید تولید، اصلاح، و بهسازی سازمان‌های اجتماعی، افزایش سطح زندگی، و درآمد سرانه، اعتلایی همه جانبه پدیدار شود.

در نظریه راجرز، نقش روستاییان در فرآیند نوسازی و توسعه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. وی بر این عقیده است که عمده ترین موانع نوسازی و توسعه از شیوه زندگی و فرهنگ روستاییان مایه می گیرد که عبارتند از: عدم اعتماد متقابل در روابط شخصی، قومیت گرایی، تقدیر گرایی، سنت گرایی، داشتن تصور محدود از پیشرفت و نیازهای فردی، خصومت و عدم اعتماد نسبت به دستگاه‌های دولتی، و محدودیت تحرک روانی. حال از آنجایی که اکثریت جمعیت کشورهای توسعه نیافته را روستاییان تشکیل می دهند و ویژگی های دیگری هم دارند که به سهولت تن به تغییر نمی دهند، از مهمترین مسائل برنامه ریزی‌ها برای توسعه این است که باید توجه خاصی به آنها مبذول شود. در نظریه راجرز به وسایل ارتباط جمعی نقش محوری داده می شود، چون رسانه‌های همگانی وسیله تبادل اطلاعات و افکاری تلقی می شوند که کلیه عوامل لازم برای نوسازی و توسعه را در بردارند.

### ۴. نظریه‌های ساختار گرایانه - کارکرد گرایانه

با پیشرفت تحقیقات، اغلب جامعه شناسان توسعه به این باور رسیدند که با اینکه تحلیل های روانشناختی و نهادی در بالا بردن شناخت و آگاهی ما از مسائل توسعه مفیدند، ولی چون کلیت ساختار جامعه را نمی توان به عوامل فردی و نهادی آن تقلید داد، اینگونه تحقیقات و نظریات قادر به تهیه و فراهم آوردن یک شناخت جامع نیستند. محدودیت‌های افراد را در ارتباط با شرایط اجتماعی و فرهنگی موجود مورد بررسی قرار نمی دهند. دوم اینکه مسئله مطروحه این است که چگونه شرایط و زمینه مساعد اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی برای فعالیت‌های افراد و تبلور انگیزه های آنان در جامعه به وجود می آید؟ چگونه است که مثلاً انگیزه «نیاز به دست آورد» در یک مرحله تاریخی در شکل فعالیت های نظامی گری و جنگاوری نمودار می شود و در مرحله دیگری این گونه انگیزه ها در همان جامعه و در میان ملت به صورت فعالیت‌های اقتصادی در شکل مشخصی از سوداگری پدیدار می شود؟

<sup>1</sup> Evert Rogers



به همین منوال نقش و کارکرد یک نهاد در ارتباط با نهادهای دیگر و مهمتر از این در بطن ترکیب مشخص و تاریخی نهادهای یک جامعه است که می‌تواند به طور چند جانبه ای تبیین شود. به عبارت دیگر نهادهای خارج از ساختار اجتماعی و بیرون از فرآیند تاریخی یک جامعه، مفهوم و موجودیت عینی خود را از دست می‌دهند. تحقیقات و نظریاتی که فرایند رشد و توسعه اقتصادی - اجتماعی را در محدوده نهادهای مشخصی علت‌یابی می‌کنند، اغلب به یک جنبه نگری و انتزاع‌گرایی راه می‌برند و تبیین همه جانبه ای از مسئله مورد بررسی به دست نمی‌دهند.

## الف) رشد و توسعه برون‌گرا

توجه و تأسی به الگوهای توسعه کشورهای پیشرفته غربی، مبنای این دیدگاه را به وجود می‌آورد. از این رو ساز و کار پویای توسعه و پیشرفت نه در داخل که در خارج از کشورهای توسعه نیافته شناخته می‌شود.

### الف-۱- آیزنشتات - پارسونز<sup>۱</sup>

از نظر این اندیشمندان، نوسازی اقتصادی - اجتماعی یک فرآیند تفکیک ساختاری به حساب می‌آید که در مسیر تکاملی جوامع بشری همراه با توسعه شهرها، ازدیاد جمعیت، افزایش پیچیدگی نهادها، و روابط اجتماعی، تقسیم کار اجتماعی ضرورت می‌یابد. این دگرگونی‌ها به نوبه خود باعث تفکیک ساختاری می‌شوند.

برای روشن شدن مفهوم تفکیک ساختاری لازم است واژه ساختار را از دیدگاه کارکردگرایانه توضیح بدهیم. تالکوت پارسونز، ساختار در نظام‌های اجتماعی را متشکل از یک یکان (واحد) یا هسته و روابط متعین یا نمادین شده می‌داند. اینگونه روابط شامل معیارها و هنجارهایی هستند که توقعات و رفتارها و کارکردهای مناسب یکان‌ها نسبت به یکدیگر را در جهت کارکردها و هدف‌های ساختار برقرار و تنظیم می‌کنند. پس، از نظر پارسونز، خصوصیات اصلی ساختار در نظام‌های اجتماعی را نمادها یا الگوهای هنجاری فرهنگی، که نهادینه شده‌اند، تعیین می‌کنند. منظور از «نهادینه شدن» این است که نهادها یا الگوهای هنجاری از یک تداوم و هماهنگی برخوردارند و حاکم بر فعالیت‌های یکان‌ها در درون ساختار و تنظیم‌کننده رابطه ساختار با عوامل محیط خارجی هستند.

«تفکیک ساختاری»، مفهوم محوری کارکردگرایان در تبیین فرآیند نوسازی جامعه است که به صورت زیر تعریف می‌شود: پویایی که طی آن نهادهای اجتماعی در عین حالی که استقلال نسبی می‌یابند و از هم گسسته می‌شوند، پیوستگی کارکردی آنها نیز نسبت به یکدیگر افزایش می‌یابد. در نتیجه این فرایند تکاملی، سازماندهی جدید تشکیلاتی و اداری در جامعه همراه با نقش‌ها و کارکردهای تخصصی شده افراد و گروه‌های اجتماعی تحت نظام‌های نمادین ویژه و مستقل به

<sup>1</sup> Eisenstadt-Parsons



وجود می‌آید. مراحل گوناگون فرآیند تفکیک ساختاری در یک جامعه نشانگر این است که تا چه حدودی فعالیت‌های عمده اجتماعی و فرهنگی و همچنین منابع اساسی موجود در جامعه (اقتصادی، نیروی انسانی شامل انگیزه‌ها و ارزش‌های فردی) از قیدهای سنتی (خانوادگی، قومی، منطقه‌ای، و...) منفک و آزاد شده‌اند.

## الف-۲- نیل اسملسر<sup>۱</sup>

اسملسر از جامعه‌شناسان کارکردگرایی است که نوسازی و توسعه اجتماعی را فرآیندی یگانه و ساده نمی‌شناسد، بلکه توسعه را دارای ابعاد مختلفی می‌داند که عمده‌ترین آنها عبارتند از:

۱. **در زمینه فناوری**، به کارگیری دانش علمی و تخصصی، جای شیوه‌های ساده و قدیمی را می‌گیرد.
  ۲. **در زمینه کشاورزی**، تولید محصولات برای تجارت، جای زراعت در حد معیشت را می‌گیرد.
  ۳. **در زمینه صنعت**، استفاده از کارگران مزد بگیر در کنار ماشین‌هایی که با سوخت فسیلی به حرکت در می‌آیند، جای استفاده از بازوی انسانی و نیروی حیوانی را می‌گیرد.
  ۴. **در زمینه بوم‌شناسی**، توسعه شهرها و اجتماعات مدنی، جای روستاها و مزارع را می‌گیرد.
- در مجموع، تغییرات شگرفی در روابط و نهادهای اجتماعی به وقوع می‌پیوندد که در زمینه سیاست سامانه‌های اخذ آراء عمومی، احزاب سیاسی و نمایندگی، و دستگاه‌های اداری را جایگزین سامانه‌های اقتدار قبیله‌ای و دهکده‌ای و سایر انواع می‌کند. وی با روشن ساختن این تغییرات در همه زمینه‌ها، بر چند جنبه بودن تحول تاکید می‌کند و گسترش تفکیک ساختاری و تقسیم کار اجتماعی بر اساس تخصص‌گرایی در نهادها و فعالیت‌های افراد را مهم می‌شمارد. از آنجایی که وی تحقیق در زمینه‌های مختلف را در نظر می‌گیرد، مسئله هماهنگی و تنظیم کارکرد نهادها و فعالیت‌ها را، هم از لحاظ جریان تفکیک ساختاری و هم از لحاظ عدم هم‌زمانی احتمالی تغییرات، از مهم‌ترین مسائلی می‌داند که تداوم توسعه و نوسازی در گرو آن است.

## الف-۳- والتر روستو<sup>۲</sup>

روستو از به کارگیری الگوی ساده کارکردگرایان مبنی بر تقسیم دوگانه جوامع به «سنتی» و «نوین» خودداری می‌کند. وی مدلی عرضه می‌دارد که به «مراحل پنج‌گانه توسعه» یا «مانیفست غیر کمونیستی» معروف است. او مدعی است که تمامی

<sup>1</sup> Neil. J. Smelser

<sup>2</sup> Walter W. Rostow





جوامع بشری، صرفنظر از سامانه‌ها و مرام‌های مختلف حاکم بر آنها، طی فرایند رشد و توسعه از این مراحل پنجگانه می‌گذرند. رشد اقتصادی در این نظریه بر مبنای افزایش مداوم تولید سرانه تعریف می‌شود. چنین افزایشی در مرحله سوم، یعنی «مرحله خیز اقتصادی» به وقوع می‌پیوندد. پویایی رشد اقتصادی مبتنی بر افزایش میزان سرمایه گذاری است، به طوری که مرحله خیز اقتصادی، مرحله‌ای تعریف شده است که طی آن سالانه دست کم ۱۰ درصد از درآمد ملی صرف سرمایه گذاری در امر تولید می‌شود. با وجود به کارگیری این تعاریف اقتصادی، روستو معتقد است که مسئله رشد و توسعه اقتصادی صرفاً یک مسئله فنی و تولیدی نیست. برای رسیدن به مرحله تعیین کننده خیز اقتصادی، ضروری است که جامعه به طور کلی آمادگی پذیرش امکانات جدید تولیدی، ابداعات، و ابتکارات در سطوح مختلف اجتماعی را داشته باشد. این امر ممکن نیست مگر اینکه تغییرات متناسب با ابعاد سیاسی اجتماعی و فرهنگی حاصل شوند. نکات عمده مراحل پنج گانه توسعه عبارتند از:

۱. **مرحله سنتی:** کشاورزی وجه قالب است. چنانکه بیش از ۷۵ درصد جمعیت در بخش کشاورزی اشتغال دارند. تقدیرگرایی وجه غالب در نگرش مردم را می‌نمایاند.

۲. **مرحله انتقالی (گذار یا آمادگی برای خیز):** تغییرات پایه ای در سه بخش غیر صنعتی (حمل و نقل، کشاورزی، و تجارت خارجی) روی می‌دهند. علائم دگرگونی در تمامی ساختارها مشاهده می‌شود.

۳. **مرحله خیز اقتصادی:** طی این مرحله که ۱۰ الی ۳۰ سال طول می‌کشد، هر سال به طور پیوسته دست کم ۱۰ درصد از درآمد ملی سرمایه گذاری می‌شود. خصلت سنتی کلیه ساختارها رنگ می‌بازد.

۴. **مرحله بلوغ:** طی این مرحله نیز که حدود ۶۰ سال طول می‌کشد، بین ۱۰ تا ۲۰ درصد از درآمد ملی به طور منظم سرمایه گذاری می‌شود. کاربرد فناوری نوین در کلیه ساختارهای اجتماعی جا می‌افتد.

۵. **مرحله مصرف همگانی:** نقش صنعت پیشرو به بخش‌های تولید کالاهای مصرفی پایدار و بخش خدمات منتقل می‌شود. فراوانی جای کمبود را می‌گیرد.

## (ب) رشد و توسعه درون گرا

عده ای از محققین کاربرد الگویی را که قبلاً معرفی کردیم، در کشورهای توسعه نیافته روش درستی نمی‌دانند. از نظر این عده، شرایط توسعه در گذار اصلی و گذار فرعی کاملاً متفاوت است. چون کشورهای توسعه نیافته امروزی، ناچار از مقابله با موانع درون‌زا و برنزای توسعه نیافتگی هستند. به ویژه در این خصوص تاکید می‌ورزند که تجارت خارجی در گذشته یکی از عوامل مهم تثبیت کننده فرایند رشد و توسعه کشورهای بوده است که طی گذار اول، توسعه را فراچنگ



آورده‌اند؛ در حالی که امروزه تجارت خارجی و سیاست‌های حاکم بر منابع مالی جهان را باید یکی از عوامل بازدارنده رشد و توسعه کشورهایی محسوب کرد که طی جریان گذار فرعی به دنبال توسعه هستند. با در نظر گرفتن این مسائل، جامعه شناسان متأخر بر این باورند که الگوهای را باید به کار گرفت که بیشتر از شرایط داخلی کشورهای واپس مانده مایه می‌گیرند؛ یعنی عمدتاً باید بر اقتصاد ملی تکیه کرد.

## ب-۱- گونار میردال<sup>۱</sup>

میردال توسعه را به مفهوم ارتقاء نظام اجتماعی در کلیت آن تعریف می‌کند و بدین سان رشد اقتصادی تنها یک جنبه خاص از این پویا (حرکت) همه جانبه اجتماعی را در بر می‌گیرد. با این نگرش، تاکید میردال بر این است که کشورهای توسعه نیافته برای توسعه خود نیازمند اصلاحات موثر گسترده و همه جانبه هستند که باید توسط خود این کشورها و مبتنی بر شرایط خاص هر کدام صورت پذیرد. اصلاحات مورد نظر میردال ۵ مسئله اساسی را در بر می‌گیرند که از نظر وی عوامل عمده توسعه نیافتگی را به وجود می‌آورد و به شرح زیرند:

### ۱) مسئله نابرابری های اقتصادی اجتماعی: اینگونه نابرابری ها در مرکز مسائل توسعه قرار دارند. موفقیت

برنامه های توسعه اقتصادی در گرو به از بین بردن این گونه موانع اساسی است. از این رو میردال نظریات آن عده از محققین اقتصادی را که وجود نابرابری ها را شرط لازم جهت انباشت سرمایه و در نتیجه توسعه سرمایه گذاری و تولید می‌دانند، رد می‌کند. میردال بر این موارد تاکید دارد: اول اینکه، مسئله رشد و توسعه را نباید تنها به جنبه مادی و تولیدی آن تقلیل بدهیم. دوم اینکه، با اشاره به فرآیند توسعه در غرب و تاثیر مثبت بالا رفتن سطح زندگی همگانی بر کارایی و باروری تولید، کاهش نابرابری های اقتصادی - اجتماعی شرط لازم برای توسعه است. سوم اینکه، تا وقتی اختیار به دست نیروهای بازار، و توزیع قدرت سیاسی در انحصار طبقات بالا و اقشار وابسته به آنها است، نابرابری های موجود ژرف تر می شوند. این نابرابری ها از سوی دیگر نیز به علت عدم آگاهی و سازماندهی و فشار از جانب طبقات پایین، تداوم می یابند.

### ۲) مسئله کشاورزی و مالکیت ارضی: عقب ماندگی بخش کشاورزی و پایین بودن کارایی و بهره‌وری تولید، از

اهم مسائل توسعه نیافتگی است. میردال جهت رفع این مسائل پیشنهادهای زیر را مطرح می‌کند:

- انجام اصلاحات ارضی ریشه‌ای در نظام زمین داری.
- اصلاحات نهادی لازم برای موفقیت اصلاحات ارضی که با فراهم سازی امکان پشتیبانی و پرداخت کمک های مالی، فعالیت‌های بارورتر کشاورزی را ترجیح دهد.

<sup>1</sup> Gunnar Myrdal



- به کار بستن فن آوری نوین در کشاورزی که از نظر میردال نه تنها مانعی در جهت رشد و توسعه نیست، بلکه شرط لازم در جهت ارتقاء باروری تولیدی و کارایی نیروی انسانی به شمار می آید.

۳ **مسئله جمعیت:** به زعم میردال، باید در کشورهای در حال توسعه تدابیر و برنامه‌هایی برای تحدید (محدود کردن) افزایش جمعیت اتخاذ شوند. کاهش میزان رشد جمعیت از یک طرف سبب بالا رفتن سطح زندگی، به ویژه در کشورهای فقیر که در آنها کمبودهای غذایی، تسهیلات بهداشتی و آموزشی، و پایین بودن کارایی نیروی انسانی بسیار محسوس است، می‌شود؛ و از طرف دیگر با افزایش تدریجی درآمد سرانه، دولت می‌تواند امکانات لازم برای پس انداز و سرمایه‌گذاری را فراهم آورد.

۴ **مسئله آموزش و پرورش:** جهل و بیسوادی مادر توسعه نیافتگی، و عامل اصلی آن است. از اینرو میردال توجه به مبارزه با جهل و تمرکز بر آن را ضروری می‌شمارد و معتقد است که هم از لحاظ کمی هم از لحاظ کیفی باید آموزش و پرورش را گسترش و اعتلا داد. در این برنامه‌ریزی‌ها باید مفهوم «سرمایه‌گذاری انسانی» را که در کانون توسعه قرار دارد، در نظر گرفت. میردال تأکید می‌ورزد که بزرگترین مانع توسعه، جهل و تعصب توده هاست. این امر به نظر وی زاینده نظام آموزشی حکومت‌های استعماری و استبدادی است. وی در نظر گرفتن نکات زیر در انجام اصلاحات آموزش و پرورش را لازم می‌شمارد:

- انجام اصلاحات اساسی در امر آموزش و پرورش با توجه به جنبه‌های توزیع عادلانه امکانات آموزشی در مناطق مختلف کشور و دسترسی طبقات و اقشار مختلف به منابع آموزشی.
- دادن اولویت آموزش همگانی در سطح ابتدایی به جای آموزش‌های متوسطه حرفه‌ای و دانشگاهی.
- جمع آوری آمار دقیق سراسری در ارتباط با نیازمندی‌ها و امکانات موجود در زمینه آموزش و پرورش که برای هر گونه برنامه‌ریزی منطقی و اصولی ضروری است.

۵ **اصطلاحات قانونی و اداری:** دولت یک نهاد مادر است و ماهیت کارکرد آن سیاسی است. از این رو اغلب بی‌انضباطی‌های اجتماعی در کشورهای توسعه نیافته از این نهاد ناشی می‌شوند. نقص در قانون‌گذاری و اجرای قوانین، عدم مراعات دستورات و سلسله مراتب اداری، سازش و تبانی دستگاه‌های اداری و مأموران با گروه‌ها و افراد با نفوذ، و دست‌آختر، رواج فساد اداری، از مشخصات دولت‌ها در اکثر کشورهای توسعه نیافته اند. این اوضاع راه را برای انواع سوء استفاده‌های صاحبان زر و زور هموار می‌سازد و موضع انفعالی و عدم آگاهی طبقات و اقشار محروم جامعه و عدم وجود سازمان‌ها و تشکیلاتی را که بر مبنای نیروی سیاسی و اجتماعی نقش موثری



ایفا می کنند، تداوم می بخشد. میردال برای مقابله با این مشکلات، یک رشته اصلاحات سیاسی اداری را پیشنهاد می کند که عبارتند از:

- برقراری انضباط اجتماعی از راه قانون گذاری و اعمال اجباری آن.
- اصلاحات قانونی و اداری در جهت اجرای قوانین، به ویژه در مقابله با نابرابریهای اقتصادی اجتماعی.
- جلوگیری از وسعت غیر ضروری در دستگاههای دولتی.
- رفع کمبودها در زمینه مدیریت شایسته و کارآمد اداری.
- ریشه کن کردن فساد اداری و سیاسی.

علاوه بر موارد فوق، میردال به روابط بین المللی و کمک های مالی و فنی و... که در دل آن شبکه به کشورهای توسعه نیافته داده می شود، توجه دارد و آنها را نیز از عوامل تثبیت و تشدید عقب ماندگی می شناسد. با این همه، معتقد است که اگر کمک های مالی و فنی جوامع توسعه یافته مبتنی بر اصول اخلاقی و همکاری بین المللی باشند، می توانند در جهت مخالف اثر بگذارند.

## ب-۲- رائل پرهیش<sup>۱</sup>

وی اقتصاددانی برزیلی است که برای مدتی رئیس کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای کشورهای آمریکای لاتین (ECLA) بود. نظریات و برنامه های این اندیشمند بر مبنای اقتصاد درون گرا و برنامه های توسعه منطقه ای شکل گرفته اند. نتیجه تحقیقات وی تحت عنوان نظریات «اکلا» شناخته شده است که طی آن ها باروری تولیدی، کلید افزایش سطح درآمد و در نتیجه عامل اساسی رشد و توسعه اقتصادی محسوب می شود. پرهیش، هم موانع داخلی و هم موانع خارجی رشد و توسعه را مد نظر قرار می دهد. عواملی مانند تمرکز مالکیت اراضی زراعی در دست مالکین بزرگ، ساختار نامتوازن توزیع درآمد و ساختار اجتماعی - فرهنگی سنتی، از جمله عوامل موثر داخلی شمرده می شوند. «مبادله نابرابر» و روابط مرکز - پیرامون، از جمله عوامل خارجی شناخته می شوند.

در ارتباط با موانع خارجی، نظریات «اکلا» تضعیف مداوم و روز افزون موقعیت صادراتی و بازرگانی کشورهای توسعه یافته در شبکه اقتصاد بین المللی را مورد تاکید قرار می دهند. به زعم نظریه پردازان اکلا، علل عمده ای که موجب کاهش و تغییر رابطه مبادله علیه کشورهای تولید کننده مواد اولیه می شوند، از این قرارند:

<sup>1</sup> Raul Prebisch

<sup>2</sup> ECLA: United Nations Economic Commission for Latin America



۱) بعضی از مواد اولیه از طریق ترکیبات شیمیایی (مواد سنتزی) تولید می شوند و از این رو سهم این نوع کالاها در ارزش کل کالاهای تولید شده کاهش می یابد.

۲) پایین بودن کشش درآمدهای تقاضا برای مواد اولیه؛ یعنی اینکه افزایش در آمد سرانه، تقاضا برای کالاهای صنعتی و مواد مصنوعی را بیش از مواد اولیه (از جمله مواد غذایی) افزایش می دهد.

۳) پایین بودن سطح کارآیی و باروری تولیدی در کشورهای توسعه نیافته.

۴) سیاست های نامطلوب بازرگانی توسط بعضی از کشورهای توسعه یافته و اعمال سهمیه بندی تعرفه های گمرکی که منجر به کاهش تقاضا برای صادرات به کشورهای توسعه نیافته می شوند.

از نظر دکتر پرهیاش، کشورهای عقب مانده نباید طرح های توسعه خود را به برنامه های «صنعت جایگزین واردات» محدود کنند. این یکی از نتایج عمده ای است که پرهیاش از بررسی فعالیت فرآیند صنعتی شدن و توسعه اقتصادی کشورهای آمریکای لاتین پس از سال های ۱۹۳۰ به دست آورده است. به عقیده او، برنامه صنعت جایگزین واردات چند محدودیت و نارسایی دارد: اول اینکه، به علت وجود سیاست های گمرکی، و با حمایتی که دولت ها از صنایع مربوطه به عمل می آورند، هر چند ممکن است این برنامه ها برای صاحبان آنها سود آور باشند، ولی از کارایی و بازدهی تولیدی موثری برخوردار نخواهند بود؛ دوم اینکه، به علت محدودیت تقاضا در بازار داخلی، برنامه های صنعت جایگزین واردات، پویایی محدود و کمتری دارند. از این رو پرهیاش به جای برنامه های صنعت جایگزین واردات، برنامه صنعتی کردن صادراتی را پیشنهاد می کند که متضمن ایجاد واحدهای بزرگ تولیدی و فناوری پیچیده ای است که تولیدات آن قادر به رقابت در بازارهای بین المللی باشند.

پرهیاش خاطرنشان می سازد که با وجود تاکید و تایید مشکلات ناشی از اقتصاد و بازرگانی بین المللی، نظریه پردازان اکلا نه تنها قطع روابط موجود بین کشورهای توسعه نیافته و کشورهای صنعتی پیشرفته را مطرح نمی کنند، بلکه معتقدند سرمایه گذاری های خارجی می توانند نقش موثر و مهمی در جهت تسریع رشد و توسعه کشورهای عقب مانده ایفا کنند. به طور کلی آنچه در اینجا مطرح است، اصلاح روابط موجود در جهت منافع ملی کشورهای توسعه نیافته است.

### ب-۳- اُسوالدو سونکل<sup>۱</sup>

بررسی نظریات سونکل از این لحاظ حائز اهمیت است که وی در تبیین مسئله توسعه نیافتگی در کشورهای پیرامونی، مسئله وابستگی را به طور همه جانبه مورد بررسی قرار می دهد و آن را عامل تعیین کننده توسعه نیافتگی می شمارد. علاوه بر این، وی نقش محوری شرکت های چند ملیتی بین المللی در اقتصاد جهانی را، که از یک سو به رشد و توسعه سرمایه داری در

<sup>1</sup> Osvaldo Sunkel



کشورهای مرکزی می‌انجامد و از سوی دیگر توسعه نیافتگی و وابستگی را در کشورهای پیرامونی ژرف‌تر می‌کند، مورد توجه و تحلیل قرار می‌دهد. با این همه در ارائه پیشنهادها و الگوی رشد و توسعه، سونکل برعکس اغلب نظریه پردازان وابستگی، در چارچوب نظریات اکلا و سرمایه داری ملی باقی می‌ماند.

تز اصلی سونکل را بدین نحو می‌توان خلاصه کرد: پویش‌های (حرکت‌های) چندگانه توسعه نیافتگی، وابستگی، و عدم توازن جغرافیایی و اجتماعی - فرهنگی را در کشورهای پیرامونی و ارتباط این پویش‌ها با یکدیگر را فقط بر اساس یک فرآیند جهانی می‌توانیم تبیین کنیم. این فرآیند جهانی از یک سو موجب اضمحلال و فروپاشی اقتصادی - اجتماعی در سطح ملی کشورهای پیرامونی می‌شود و از سوی دیگر ادغام و یکپارچگی در سطح بین‌المللی را پدید می‌آورد. بدین‌سان می‌بینیم که از نظر سونکل: اول، مسئله رشد و توسعه با مسئله وابستگی به طور تفکیک ناپذیری ارتباط می‌یابد و از این رو رفع موانع رشد و توسعه مستلزم از میان بردن وضعیت وابستگی در کشورهای پیرامونی است. دوم، وضعیت وابستگی تاثیرات دوگانه‌ای بر جای می‌گذارد. اگرچه وابستگی موجب فروپاشی اقتصادی ملی می‌شود، ولی از لحاظ دیگر رابطه اقتصادی کشورهای پیرامونی با نظام تولیدی و اقتصادی جهانی را بیش از پیش نهادینه و یکپارچه می‌کند. این فرآیند دوگانه وابستگی از طریق نقش و عملکرد شرکت‌های چند ملیتی در کشورهای پیرامونی تبلور می‌یابد.

به زعم سونکل، کشورهای پیرامونی دارای چهار ویژگی عمده هستند:

- ۱) موجودیت ساختار سنتی در مناطق روستایی، به نحوی که این امر زمینه نوسازی جامعه و به کار گرفتن فناوری نوین را محدود می‌کند.
- ۲) وابستگی تجارت خارجی به صادرات کالاهای اولیه.
- ۳) رشد صنعتی در کشورهای پیرامونی طی دهه‌های اخیر منجر به تقلید وابستگی نشده، تنها محتوا و اقلام واردات آنها را تغییر داده، از اینرو آسیب‌پذیری اقتصادی این کشورها افزایش یافته است.
- ۴) استقرار حکومت‌های مرکزی با نقش اقتصادی فعال.

نتیجه نهایی وجود و عملکرد این ویژگی‌ها در کشورهای پیرامونی، تداوم کارکرد ساختار وابستگی، ملیت زدایی از اقتصاد کشور، و افزایش قرضه‌های ملی است. همچنین قطب بندی‌هایی در جنبه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی در این کشورها به وجود می‌آید که دو بخش اقتصادی نوین و سنتی را تشکیل می‌دهد. بخش نوین از طریق شرکت‌های چند ملیتی در اقتصاد جهانی ادغام می‌شود و بخش سنتی منفصل از بخش نوین به حیات خود ادامه می‌دهد. ژرف‌تر شدن شکاف بین این دو بخش، بیشتر شدن نابرابری درآمدها، عدم توازن جغرافیایی و توسعه ناهمگون در شهرها و مناطق گوناگون را نمایان می‌کند.



سونکل معتقد است تنها با پیاده کردن یک سیاست توسعه ملی در جهت ایجاد یکپارچگی اقتصادی-اجتماعی است که می توان توسعه نیافتگی و وابستگی را در کشورهای پیرامونی از بین برد. ویژگی های چنین برنامه ای به قرار زیر است:

(۱) ایجاد خودکفایی فنی.

(۲) تاسیس واحدهای صنعتی بزرگ و افزایش مداوم باروری تولید.

(۳) برقراری یک نظام تولیدی پویا و صنعت صادراتی (افزایش تولیدات و متنوع سازی کالاهای صنعتی).

(۴) تغییر ساختار تولیدی کشاورزی در جهت ازدیاد بازدهی و کاهش هزینه تولیدی و توزیع عادلانه درآمد در مناطق روستایی.

از نظر سونکل یکی دیگر از نتایج کار کرد شرکت های چند ملیتی در کشورهای پیرامونی، ادغام قشرهایی از طبقه سرمایه دار ملی و مدیران موسسات داخلی در نظام طبقاتی بین المللی است. این امر از یک طرف موجب از بین رفتن مشروعیت این اقشار در نظام طبقاتی داخلی می شود و از طرف دیگر اقتصاد ملی را از مدیریت افراد مبتکر و کارآزموده محروم می سازد. باید خاطرنشان کرد که پیشنهاد سونکل در ارتباط با شرکت های چند ملیتی این است که عملکرد واحدهای تولیدی آنها به بازار داخلی در کشورهای پیرامونی محدود شود و ضمناً این کشورها در تصمیم گیری های شرکت های مشترک مشارکت داشته باشند.

## ۵. نظریه های وابستگی

گروهی از نظریه ها که از دهه ۶۰ به این طرف به وجود آمده اند، به شدت گرایش های ساختارگرایانه دارند. به یقین این امر با جریانات تاریخی و سیاسی سال های مورد بحث، بی ارتباط نیست. به ویژه وقتی دقت کنیم که اغلب محققان نظریه های وابستگی یا از کشورهای آمریکای لاتین بوده اند و یا اینکه فرآیند رشد و توسعه را در ارتباط با مسائل و شرایط این کشورها مورد بررسی قرار داده اند. رابطه بین تحقیقات علمی و جریانات تاریخی-سیاسی روشن تر می شود. دهه ۶۰ در کشورهای آمریکای لاتین از نظر سیاسی و مسائل ایدئولوژیک، سال های پر جنب و جوشی بود. موفقیت انقلاب کوبا در اوایل این دهه، تحرک جدیدی را میان احزاب و گروه های چپ گرا در زمینه فعالیت های عملی و نظریه پردازی درباره آنها به وجود آورده بود. از طرفی هم برنامه های توسعه اقتصادی-اجتماعی، چه آنهایی که بر اساس الگوی اقتصاد برونگرا طرح ریزی شده و چه آنهایی که الگوی اقتصاد درون گرا را مدنظر قرار داده بودند، به طور کلی با بن بست روبرو شده بودند. در حقیقت این امر برنامه توسعه ای بود که در دوران ریاست جمهوری جان اف. کندی تحت عنوان «اتحاد برای پیشرفت» در آمریکا طرح ریزی و ابتدا به کشورهای آمریکای لاتین و سپس به سایر کشورهای تحت سلطه، تحمیل شد و



خود به هر نحو اذعانی بود بر رسیدن به بن بست. در یک چنین شرایط سیاسی، ایدئولوژیک، و علمی - نظری بود که نظریه‌های وابستگی یا به عرصه حیات نهادند.

با وجود اختلاف نظرهایی که در بین نظریه پردازان وابستگی وجود دارد، خاستگاه فکری ایشان اغلب، و نه در تمامی موارد، از دیدگاه مارکسیستی نشأت می‌گیرد. از این رو تجزیه و تحلیل طبقاتی در بررسی‌های این محققان، نقش عمده ای در تبیین فرآیند رشد و توسعه اقتصادی دارد. برخلاف تحلیل گران ساختاری برون گرا که اصلاً تضاد منافی بین کشورهای توسعه نیافته و کشورهای پیشرفته غربی نمی‌بینند و همچنین بر عکس آن عده از تحلیلگران ساختاری درونگرا که با وجود اذعان به وجود این گونه اختلاف منافع، آنها را از طریق گفتگو و برنامه‌ریزی قابل حل می‌دانند، نظریه پردازان وابستگی معتقدند که حل این گونه تضاد منافع، متضمن قطع همه‌جانبه ریشه‌های وابستگی است. اینان همچنین عقیده دارند که قطع ریشه‌های وابستگی بدون نفی نظام سرمایه داری، امکان‌پذیر نیست. به دلیل اینکه وابستگی و توسعه نیافتگی در کشورهای تحت سلطه زائیده همین نظام است. به عبارت دیگر، گسترش روابط اجتماعی سرمایه داری در کشورهای تحت سلطه، ژرف‌تر شدن ریشه‌های وابستگی را به دنبال خواهد داشت.

## الف) پل باران<sup>۱</sup>

این اقتصاددان یکی از پیشروان نظریه وابستگی است. تعریفی که وی از رشد و توسعه ارائه می‌کند به ظاهر چندان فرقی با دیدگاه اقتصاد گرایان ندارد. باران، رشد اقتصادی را به مفهوم افزایش تولید سرانه کالاهای مادی در جامعه در طول زمان تعریف می‌کند. افزایش تولید سرانه کالا در نظر وی، به مقدار مازاد اقتصادی موجود در جامعه و شیوه بهره برداری از آن بستگی دارد. باید توجه داشت که اهمیت مقدار و شیوه بهره برداری مازاد اقتصادی از آنجا ناشی می‌شود که باران میزان سرمایه‌گذاری و چگونگی ترکیب این سرمایه‌گذاری را عامل تعیین کننده در میزان رشد و توسعه اقتصادی محسوب می‌کند. ولی مهم این است که بینیم مقدار و شیوه بهره برداری از مازاد اقتصاد چگونه تعیین می‌شود. به عقیده باران، عوامل تعیین کننده مقدار و شیوه بهره برداری از مازاد اقتصادی از یک سو میزان رشد نیروهای تولیدی در جامعه و از سوی دیگر ساختار اجتماعی موجودند.

اختلاف نظریه‌های باران و اقتصاد گرایان از این نکته آغاز می‌شود که به زعم باران، ساختار اجتماعی طبقات بالا و مبارزات طبقاتی و میزان رشد نیروهای تولیدی در یک جامعه زائیده تحولات اساسی و جامعه‌ای است که نیروی محرکه اجتماعی آن را تشکیل می‌دهند. بدین قرار در نظریه باران، رشد و توسعه اقتصادی در نهایت امر به طبقات اجتماعی و مبارزات طبقاتی بستگی پیدا می‌کند و این امر یکی از نقطه نظرهای مهمی است که نظریه پردازان وابستگی را از سایر آنها

<sup>1</sup> Paul Baran





متمایز می‌کند. باران با این بینش طبقاتی، مانع اصلی رشد و توسعه در کشورهای وابسته را ساختار طبقات حاکمه و منافع اقتصادی آنان می‌داند. در تبیین این نکته باران به تجزیه و تحلیل گسترش سرمایه داری انحصاری می‌پردازد و آرایش و ترکیب طبقات حاکم در کشورهای عقب مانده را نتیجه عملکرد سرمایه داری انحصاری بین المللی می‌شناسد. بدین ترتیب که اول، گسترش سرمایه داری موجب از هم پاشیدگی ساختار اقتصادی و اجتماعی فئودالیسم در کشورهای عقب مانده می‌شود؛ دوم، از طریق ایجاد قشرهای سرمایه داری وابسته در این کشورها، از رشد طبقه مستقل و مرفقی سرمایه دار ملی جلوگیری می‌کند. نتیجه اینکه در کشورهای عقب مانده نوعی ترکیب و اتحاد طبقاتی خاصی به وجود می‌آید که در نهایت، مانع اصلی رشد و توسعه می‌شود.

عناصر تشکیل دهنده عمده در این اتحاد طبقاتی در نظریه باران عبارتند از: سرمایه داری تجاری وابسته، سرمایه دار صنعتی وابسته، بزرگ مالکان، و سرمایه دار انحصاری بین المللی. سایر خصوصیات و ویژگی های عمده در کشورهای توسعه یافته در این نظریه بر اساس همین مانع اصلی یعنی چگونگی ترکیب و کیفیت اتحاد طبقات حاکمه علت یابی می‌شوند. بنابراین باران کمبود تقاضا در نتیجه پایین بودن سطح درآمد توده های مردم، کمبود سرمایه به علت خروج سود و سرمایه، استفاده های غیر تولیدی از مازاد اقتصادی موجود در جامعه وابسته، و سایر ویژگی های کشورهای عقب مانده را زاینده ترکیب طبقاتی هیئت حاکمه کشورهای توسعه نیافته می‌شناسد.

در این نظریه، شرایط لازم برای رشد و توسعه اقتصادی، از بین بردن مانع اصلی (حاکمیت طبقات وابسته) و استقرار حکومت سوسیالیستی قلمداد می‌شود. بدون چنین تحولات بنیادی در ساختار منافع طبقاتی، باران برنامه ریزی درازمدت و همه جانبه ای را که بتواند رشد و توسعه اقتصادی راستین به بار آورد، غیر ممکن می‌داند. به بیان دیگر، در عصر حاکمیت سرمایه داری انحصاری بین المللی (امپریالیسم)، نفی برنامه های رشد و توسعه سرمایه داری و استقرار برنامه های رشد و توسعه سوسیالیستی، یک ضرورت تاریخی به شمار می‌رود. باید یادآور شد که باران امکان افزایش تولید ملی در کشورهای وابسته را انکار نمی‌کند. بر همین منوال وی متذکر می‌شود که ممکن است در مواردی کشورهای تحت سلطه و استعمار و سرمایه گذاری های خارجی منافع برده باشند، ولی معتقد است که این گونه رشد اقتصادی اول نادر یا بسیار کم است، دوم، منافع حاصله به علت نابرابری های موجود در توزیع درآمدها، به ارتقاء سطح زندگی توده های مردم منجر نمی‌شوند.



## ب) آندره گوندِر فرانک<sup>۱</sup>

فرانک حرکت‌های اقتصادی و اجتماعی برخی کشورهای آمریکای لاتین، به ویژه شیلی و برزیل را از دوران استعماری در سده شانزدهم و هفدهم مورد بررسی قرار می‌دهد. وی بر این نکته تاکید دارد که برخلاف نظریه‌های «مرحله‌ای»، «پخش گرای» و «دوگانگی ساختاری» نمی‌توان جوامع این منطقه را طی دوران قبل از تحمیل سلطه استعماری «فاقد توسعه» شناخت. یعنی از نظر فرانک «توسعه نیافتگی» با «توسعه نیافته نگهداشته شدگی» مترادف است. توسعه نیافتگی در آمریکای لاتین از زمانی شروع می‌شود که این مناطق تحت سلطه کشورهای استعماری غرب در می‌آیند. علت توسعه نیافتگی کشورهای استعماری و توسعه نیافتگی کشورهای از نظر فرانک تحت سلطه، رابطه موجود بین آنها بوده است که وی آن را رابطه «متروپل - قمر» می‌نامد.

رابطه کشورهای استعماری (متروپل) با کشورهای تحت سلطه (قمر) بر اساس تصاحب و کنترل مازاد اقتصادی توسط متروپل‌ها بنیان یافته است. این رابطه استثماری و سلطه‌گری از طریق کنترل بازارهای خارجی و داخلی و همچنین از به دست آوردن مالکیت منابع اقتصادی و کنترل صادرات کشورهای قمر توسط متروپل‌ها اعمال می‌شود.

برابر نظر فرانک، رابطه متروپل - قمر امکان هیچ گونه رشد و توسعه اقتصادی در مناطق وابسته را فراهم نمی‌کند. اگر هم در گذشته توسعه ماندی در این مناطق روی داده، در مواقعی بوده که تسلط و کنترل کشورهای متروپل بر اثر تحولات بین‌المللی ضعیف شده و به این ترتیب امکان رشد و توسعه محدودی فراهم آمده است. وی رشد اقتصادی و اعمال سیاست‌های اقتصادی درون‌گرا را در برخی مناطق اقماری، که منجر به توسعه بخش‌هایی از صنایع جایگزین واردات در سال‌های پس از ۱۹۳۰ و در دوران جنگ جهانی دوم شد، بر اساس تضعیف رابطه متروپل - قمر توجیه می‌کند. فرانک در بررسی‌های تاریخی خود سه مرحله عمده در روابط کشورهای متروپل و مناطق وابسته در آمریکای لاتین را مشخص می‌کند:

**مرحله اول**، دوران استعماری که از زمان کشف قاره جدید و برقراری نظام استعماری از سده شانزدهم شروع می‌شود و تا دهه ۲۰ سده نوزدهم ادامه می‌یابد. استخراج و تصاحب فلزات گران قیمت، تولید و دستیابی به مواد اولیه و کالاهای کشاورزی در این دوره محور اصلی روابط را تشکیل می‌داده است. رفته رفته طبقه سرمایه دار وابسته در مناطق تحت سلطه به وجود آمدند. بهره برداری مستقیم از نیروی کار و تصاحب تقسیم مازاد اقتصادی توسط کشورهای متروپل، ساز و کار اصلی استثمار در این دوره است.

<sup>1</sup> Andre Gunder Frank



**مرحله دوم**، عصر روابط وابستگی در آمریکای لاتین، که دوران تجارت آزاد نامیده شده است، پس از تضعیف دولت‌های استعماری اسپانیا و پرتغال در مقابل فرانسه و انگلستان و دست آخر با استقلال یافتن کشورهای آمریکای لاتین طی دهه ۲۰ سده نوزدهم شروع شد و تا آغاز دوره امپریالیسم در اواخر سده نوزدهم ادامه یافت. افزایش صادرات مواد اولیه و غذایی از کشورهای آمریکای لاتین و رونق تجارت خارجی از مشخصات این دوره است. بزرگ مالکین، تولیدکنندگان کالاهای اولیه، و سرمایه داری تجاری وابسته، جزء طبقات حاکمه محسوب می شدند. ساز و کار اصلی خروج مازاد اقتصادی در این دوره مبتنی بر مبادله نابرابر و تضعیف رابطه مبادله مواد اولیه، تورم، و تنزل ارزش پول کشورهای آمریکای لاتین بود.

**مرحله سوم**، دوره امپریالیسم از شروع حاکمیت سرمایه داری انحصاری طی اواخر سده نوزدهم شروع شده است و تا به امروز ادامه دارد. ساز و کار اصلی، دستیابی به مازاد اقتصادی کشورهای وابسته توسط کشورهای امپریالیستی است که عبارتند از:

- مالکیت و کنترل مستقیم تأسیسات عمده تولیدی در کشورهای وابسته؛
- کنترل انحصاری تجارت و بازار بین المللی؛
- کاهش رابطه مبادله کالاهای اولیه در بازارهای بین المللی.

با توجه به این مراحل می بینیم که در نظریه فرانک ادامه روابط بین کشورهای متروپل و کشورهای وابسته، موجب ژرف تر شدن و گسترش وابستگی در کشورهای اخیر می شود؛ بدین نحو که وابستگی تجاری به وابستگی صنعتی و فنی تبدیل می شود. از آنجایی که در نظریه‌های وی جایی برای سرمایه داری ملی وجود ندارد، برنامه های توسعه اقتصادی مبتنی بر رشد سرمایه داری ملی را محکوم به شکست می داند. به زعم فرانک، طبقات و اقشار سرمایه دار در کشورهای توسعه نیافته به طور تفکیک ناپذیری وابسته به نظام سرمایه داری جهانی می شوند و از این رو امکان رشد و توسعه سرمایه داری مستقل در این کشورها وجود ندارد. فرانک نیز همچون باران معتقد است که از میان برداشتن وابستگی و توسعه نیافتگی در کشورهای تحت سلطه تنها از طریق نفی سرمایه داری امکان پذیر است.

### ج) تئوتونیو دوس سانتوس<sup>۱</sup>

دوس سانتوس بررسی و شناخت وابستگی در کشورهای پیرامونی را مقدم بر توسعه یافتگی می داند. وی از طریق تجزیه و تحلیل مسئله وابستگی، وضعیت داخلی کشورهای پیرامونی را به مثابه بخشی از اقتصاد جهانی مورد مطالعه قرار می دهد.

<sup>1</sup> Theotonio Dos Santos



وابستگی وضعیتی است که در آن شرایط اقتصادی یک کشور توسط اقتصاد کشور دیگری تعیین می شود. اقتصاد مسلط می تواند توسعه یافته و خودگردان باشد، در حالی که اقتصادهای وابسته همین کار را تنها می توانند به مثابه بازتابی از فرایند اقتصادی مسلط انجام دهند و این امر می تواند تاثیر مثبت یا منفی بر رشد و توسعه اقتصادی این کشورها داشته باشد. لازم به ذکر است که هر چند دوس سانتوس در تعریف فوق جنبه اقتصادی را مورد تاکید قرار داده است، ولی وضعیت وابستگی در نظریه وی محدود به وابستگی اقتصادی نیست. در جای دیگر، او وابستگی را روابط تشکیل دهنده و مشروط کننده ساختار داخلی مناطق تحت سلطه می نامد.

در نظریه دوس سانتوس، کیفیت تاثیرپذیری نهایی را نیروهای داخلی در جامعه وابسته تعیین می کنند. از نظر دوس سانتوس سه عامل تعیین کننده شکل وابستگی عبارتند از: ترکیب اقتصاد بین المللی، روابط اقتصادی حاکم در کشور مسلط، و روابط اقتصادی موجود در کشور پیرامونی. وی سه نوع وابستگی را در طول تاریخ روابط وابستگی بین کشورهای سرمایه داری صنعتی و کشورهای تحت سلطه مشخص می سازد:

- ۱) وابستگی تجاری - مالی در دوره استعماری.
- ۲) وابستگی مالی - صنعتی که سرمایه گذاری کشورهای مرکزی در بخش های تولید کالاهای اولیه و کشاورزی در پیرامون به منظور صدور انجام می پذیرد.
- ۳) وابستگی صنعتی - فنی که سرمایه گذاری تولیدی در پیرامون به منظور مصرف در بازار داخلی این کشورها انجام می پذیرد.

دوس سانتوس با شرح و توصیف محدودیت هایی که اشکال مختلف وابستگی در اقتصاد کشورهای پیرامونی ایجاد می کنند، مسئله وابستگی را به توسعه اقتصادی این کشورها مرتبط می سازد. عواملی که توسعه اقتصادی را در وابستگی های نوع اول و دوم محدود می کنند، عبارتند از:

- ۱) اتکا به منابع صادراتی برای رفع نیازهای تولیدی کالاهای صادراتی.
  - ۲) استثمار افراطی نیروی کار.
  - ۳) موجودیت اقتصاد معیشتی که برای بازتولید نیروی کار در شرایط استثمار افراطی، ضروری است.
  - ۴) مالکیت زمین و معادن توسط کمپانی های خارجی و در نتیجه خروج سود و سرمایه از کشورهای تحت سلطه.
- در وابستگی نوع سوم، که نمایانگر وضعیت کشورهای تحت سلطه در دوران معاصر است، دوس سانتوس سه عامل محدود کننده توسعه اقتصادی را به قرار زیر مشخص می کند:



۱) وابستگی توسعه صنعتی به صادرات کالاهای اولیه: ضرورت حفظ بخش های صادراتی سنتی و روابط تولیدی عقب مانده و در نتیجه ایجاد محدودیت بازار داخلی و بقای قدرت سیاسی و الیگارشسی سنتی.

۲) بروز موازنه منفی در تراز پرداختها (فزونی ارزش واردات بر صادرات) به علت کنترل انحصاری بازارهای بین المللی و تنزل قیمت کالاهای اولیه و خروج سود و سرمایه شرکتها که در پویاترین بخش های تولیدی سرمایه گذاری کرده اند.

۳) کنترل انحصاری فناوری توسط مراکز امپریالیستی.

بدین سان ملاحظه می شود که در نظریه دوس سانتوس عامل اصلی تهدید توسعه اقتصادی در کشورهای پیرامونی، ساختار وابستگی است و پدیده وابستگی به نوبه خود زاینده پویش تضاد آمیز سرمایه در سطح بین المللی و ترکیب آن با عوامل و عناصر داخلی در کشورهای پیرامونی است.

#### د) فرناندو هنریک کاردوزو<sup>۱</sup>

کاردوزو وضعیت وابستگی توسعه اقتصادی و صنعتی را نفی نمی کند، بلکه در محدوده معینی آن را در جهت مشخصی سوق می دهد. وی اقتصاد وابسته را اقتصادی می داند که در آن پویش انباشت سرمایه به طور کامل انجام نمی گیرد. این امر به علت عدم وجود بخش تولیدی کالاهای سرمایه ای در کشورهای وابسته است. به عبارت دیگر، اقتصاد و صنعت در این کشورها نمی توانند گردش کاملی را که سرمایه در پویش انباشتی خود به آن نیاز دارد، مهیا کنند. از این رو سرمایه ملی در کشورهای وابسته برای تولید و بازتولید خود ناچار از پیوستن به اقتصاد بین المللی است. این بدان معنی است که در واقع «سرمایه ملی» در این کشورها نمی تواند ملی گرا باشد. با وجود این وابستگی، در نظریه کاردوزو، اقتصاد و صنعت در این کشورها از پویایی و توسعه محدودی که مبتنی بر بازار داخلی است، برخوردارند. عواملی که در ایجاد شرایط مساعد برای توسعه محدود سهیم هستند، عبارتند از:

۱) انباشت سرمایه در کشورهای آمریکای لاتین به حدی است که نه تنها توسعه انحصاری و محدودی را در مناطق و بخش های مشخص به وجود می آورد، بلکه بخشی از آن نیز توسط شرکت های بین المللی سرمایه گذاری و به خارج صادر می شود.

۲) گسترش بازار برای کالاهای مصرفی پایدار (مورد تقاضای طبقات بالا و متوسط داخلی) و کالاهای سرمایه ای (برای سرمایه گذاری های خصوصی دولتی).

<sup>1</sup> Fernando Henrique Cardoso



۳) اتخاذ سیاست‌های جدید اقتصادی توسط شرکت‌های بین‌المللی که به نحوی طبقات سرمایه‌دار و حکومت در کشورهای وابسته را در منافع و تصمیم‌گیری‌های خود مشارکت می‌دهند.

از نظر کاردوز بازار داخلی در کشورهای وابسته بدون پیوند و ادغام در اقتصاد و فناوری بین‌المللی قادر به ادامه گردش مستقل نیست. ولی در هر صورت آنچه حائز اهمیت است این است که در نظریه کاردوز توسعه اقتصادی و صنعتی در این کشورها دست کم در سطحی محدود امکان‌پذیر است. به عقیده وی منافع حاصل از این توسعه اقتصادی تنها در اختیار طبقه سرمایه‌دار قرار نمی‌گیرد؛ بلکه علاوه بر سرمایه‌دار داخلی و شرکت‌های خارجی، اقشاری از روشنفکران و متخصصان، دیوانسالاری دولتی، ارتش، و حتی قشرهایی از کارگران نیز از منابع توسعه اقتصادی در کشورهای وابسته سود می‌برند.

در نظریه کاردوز، حکومت در کشورهای وابسته نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کند. به طور کلی حکومت، شرایط لازم را جهت انباشت و تراکم سرمایه فراهم می‌سازد و چگونگی پیوند و ادغام اقتصاد داخلی در اقتصاد بین‌المللی را تحقق می‌بخشد. از طرفی هم طبقات بالا از طریق حکومت و نظام دیوانسالاری و فن‌سالاری در تصمیمات مربوط به برنامه‌ریزی‌ها و توسعه اقتصادی اعمال نفوذ می‌کنند. در یک بررسی از فرآیند رشد و توسعه اقتصادی در برزیل و نقش حکومت، کاردوز به این نتیجه می‌رسد که شرایط جدید تراکم سرمایه و تقسیم کار بین‌المللی بود که موجب کودتای نظامی ۱۹۶۴ شد. از نظر کاردوز نقش اصلی حکومت در کودتای نظامی برزیل تطبیق منافع ملی با منافع سرمایه بین‌المللی و ادغام اقتصاد برزیل و رشد و توسعه آن در پویای اقتصاد بین‌المللی در شرایط جدید وابستگی و انباشت سرمایه بود. از این رو بین‌المللی شدن بازار را با ماهیت جدید وابستگی می‌شناسد.

### ه) سمیر امین<sup>۱</sup>

امین، بیش از سایر نظریه پردازان وابستگی به تجزیه و تحلیل ساختار تولید در کشورهای مرکزی و کشورهای پیرامونی یا وابسته می‌پردازد. از نظر وی خصوصیات عمده نظام تولیدی در کشورهای مرکزی به قرار زیرند:

۱) در کشورهای مرکزی شیوه تولید سرمایه‌داری نه تنها شیوه غالب، بلکه نظام تولیدی در این کشورها منحصر به این شیوه است. در کشورهای مرکزی عملکرد شیوه غالب سرمایه‌گذاری منجر به تخریب و از بین رفتن سایر شیوه‌های تولیدی می‌شود.

۲) در نظام تولیدی مرکزی رابطه‌ای ارگانیک و تعیین‌کننده بین دو بخش اساسی، یعنی بخش تولید کالاهای سرمایه‌ای و کالاهای مصرفی وجود دارد: رشد و توسعه در یک بخش تولیدی سبب رشد در بخش دیگر می‌شود.

<sup>1</sup> Samir Amin



۳) گرایش رو به تنزل سوددهی سرمایه در فرآیند رشد و توسعه اقتصاد سرمایه داری، مرحله انحصاری (امپریالیستی) را ایجاب می کند.

امین خصوصیات عمده نظام تولیدی در کشورهای وابسته سرمایه داری را بدین ترتیب مشخص می سازد:

۱) اگرچه شیوه تولید سرمایه داری در کشورهای پیرامونی شیوه غالب تولیدی است، ولی نظام تولیدی در این کشورها منحصر به این شیوه نیست. عملکرد شیوه غالب برعکس کشورهای مرکزی موجب تخریب و نابودی سایر شیوه ها نمی شود؛ از این رو شیوه های تولید سنتی و پیشا سرمایه داری در این کشورها در جوار شیوه تولید سرمایه داری به فعالیت ادامه می دهند.

۲) در نظام اقتصادی کشورهای پیرامونی، بخش کشاورزی و مواد اولیه صادراتی نقش غالب را دارند و از این رو اقتصاد برون گرای این کشورها، تحت سلطه بازار بین المللی قرار می گیرد.

۳) به علت عدم پیوستگی و ارتباط زنجیره ای بین بخش های مختلف تولید، افزایش باروری تولیدی به طور همگن و متعادل در نظام تولیدی پخش نمی شود.

۴) به علت ناهمگونی باروری تولیدی در بین بخش های مختلف تولید، سطح دستمزدها در کشورهای پیرامونی به مراتب بیشتر از آنچه در کشورهای مرکزی به چشم می خورد، نامتوازن است.

۵) عدم پیوستگی بین بخش های اصلی تولید در کشورهای پیرامونی و انتقال ارزش مازاد تولید از این کشورها، سبب ایجاد وابستگی در جنبه های مختلف (فنی، مالی، و تجاری) می شود.

۶) رشد ناموزون بخش خدمات اداری، توسعه ناهماهنگ شهرنشینی، و رشد ناکافی غیر منسجم صنعتی، از جمله ویژگی های کشورهای پیرامونی است که از کیفیت نظام اقتصادی موجود سرچشمه می گیرد.

نقش اساسی اقتصاد پیرامونی در عرصه بین المللی، به عقیده امین آن است که زمینه انباشت سرمایه در کشورهای مرکزی را فراهم سازد. این پویا حاصل انتقال ارزش مازاد تولیدی از کشورهای پیرامونی به کشورهای مرکزی است. سازوکارهای عمده انتقال ارزش مازاد تولید عبارتند از: پایین بودن ارزش نیروی کار در کشورهای پیرامونی، کاهش رابطه مبادله مواد اولیه، انتقال سود سرمایه گذاری های خارجی از کشورهای پیرامونی به کشورهای مرکزی. بر اساس این تجزیه و تحلیل، امین نتیجه می گیرد که روابط موجود و تقسیم کار بین المللی، از یک طرف موجب توسعه نیافتگی کشورهای پیرامونی و از طرف دیگر تداوم توسعه یافتگی کشورهای مرکزی می شود.



## ۶. نظریه های ارتباطی و اطلاعاتی

با این که می توان ریشه توجه به ارتباطات و اطلاعات را در زمان های پیشین جستجو کرد، اما از سال های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ تاکنون این توجه همواره رو به اوج و از اهمیت فراوانی برخوردار بوده است. چندان که برخی «توسعه و اطلاعات را به منزله دو روی یک سکه» می دانند. کشورهای توسعه یافته، سه چهارم دهه اخیر را زمان گذار از عصر صنعت به عصر اطلاعات می دانند که طی مراحل آغازین آن تعداد افرادی که بخش مهمی از کارشان با اطلاعات و پردازش آنهاست (کارگران اطلاعاتی)، بر تعداد کارگران صنعتی (که تحت شرایط خاصی «پرولتاریا» شناخته می شوند) فزونی می گیرد. در دهه هفتاد، کارگران اطلاعاتی بیش از ۵۰ درصد نیروی کار را تشکیل می دادند. حتی کم کم از زبان جرج ارول سخنان «پرولتاریای الکترونیکی» به میان می آید. علت و عامل اصلی چنین تحولی پیروزی انقلاب تکنولوژیک در جوامع پیشرفته صنعتی و استفاده از رهاوردهای آن برای هر چه کارآمدتر ساختن ارتباطات و افزودن هر چه بیشتر و کمیت و کیفیت اطلاعات است شاید پیدایش اطفال برای همین بستر مادی است که موجب تحریک شدن این نظریه های ارتباطی و اطلاعاتی شده است.

یکی از چشمگیرترین کوشش ها در این راستا انتشار «نظریه کنش ارتباطی» توسط یورگن هابرماس در ۱۹۸۱ است که «ارتباط» را در کانون توجه برای شناختن انسان نوین و جامعه نوین قرار می دهد. از انتشار کتاب یادشده به این طرف، هابرماس، که شاید شناخته شده ترین چهره علوم اجتماعی معاصر باشد، پای در راه طرح و تحلیل نظریه پیچیده ای از مدرنیته نهاده است. برای متمایز کردن جامعه نوین از جامعه سنتی، ضمن اشاره به تفاوت های این دو جامعه در اغلب زمینه ها، وجه ممیزه اصلی را در دنیای اجتماعی یا جهان زندگی می شناسد که برآمده از اعمال و ارتباطات انسان نوین است.

طی این نظریه، گذار (توسعه) برای انسان با این معنی، مفهوم بندگی می شود که فرد با آشنا شدن و فراگرفتن ارزش ها و باورهای نوین، به تدریج اعتقاد خود به ارزش ها و باورهای سنتی را کنار می گذارد. برای جامعه نیز گذار (توسعه) به مفهوم عبور از دنیای اجتماعی سنتی به دنیای اجتماعی نوین تعبیر می شود که با افزایش تعداد انسان های نوین به مثابه اعضای جامعه، آن جامعه تعیین هویت می شود. به عبارت دیگر پیدایش انسان هایی با جهان بینی و پندارهای مبتنی بر معیارهای واقعی و بینش علمی یا دست کم نزدیک به آنها، وجه ممیزه اصلی بین جوامع توسعه یافته و توسعه نیافته است. از آنجایی که نظریه مدرنیته هابرماس بر اساس مدل فرد بنا می شود، گرانیگاه و هسته فرایند گذار، چه برای انسان و چه برای جامعه را

<sup>1</sup> Proletariat

<sup>۲</sup> پرولتاریا طبقه ای است از جامعه که هزینه زندگی خود را منحصرأ از فروش نیروی کار خود بدست می آورد نه از منافع یک سرمایه، یعنی آن طبقه که خوشی و درد، زندگی و مرگ تمامی افراد آن مربوط می باشد به وجود کار. پرولتاریا «مولد ارزش» به شمار می رود، اما سهمی از «ارزش» و «سود» نمی برد.

<sup>3</sup> George Orwell





«یادگیری» تشکیل می‌دهد. فراگیری از تمامی ساختارهای موجود، چه ساختارهای آموزش رسمی (تحصیلات، روابط اداری، روابط حقوقی، و...) و چه ساختارهای آموزش غیررسمی (کلیه فعالیت‌های اجتماعی و ارتباطی). هرچه فراگیری بیشتر و پیشرفته تر باشد، فرهنگ، جامعه و شخصیت پربارتر می‌شوند. یعنی هم از لحاظ کمی و هم از لحاظ کیفی انسان و جامعه در فعالیت‌های ارتباطی، که سرشتی نو و تازه دارد، درگیر می‌شوند.

در گذشته شاید اطلاعات چندان ارزشی نداشتند و در تصمیم‌گیری‌ها کمتر به کار می‌رفتند ولی امروزه بعد از عامل انسانی، اطلاعات مهم‌ترین منبع مادی برای تصمیم‌گیری محسوب می‌شود. در حال حاضر، برعکس گذشته، زیادی اطلاعات و تعدد منابع اطلاعاتی، مسئله‌ساز است. از یک سو افراد و سازمان‌ها به منابع اطلاعاتی چندگانه متوسل می‌شوند و از سوی دیگر حجم و سرعت تولید اطلاعات به نحوی شتابگیر رو به افزایش است. همین وضع، ایجاد سامانه‌هایی را الزامی می‌کند که تمامی اطلاعات را جمع‌آوری، پردازش، پالایش، ذخیره و منتقل می‌کنند. پیدایش چنین سامانه‌هایی و افزایش نقش و اهمیت آنها در اداره امور عمومی، سبب نظریه‌پردازی درباره ارتباطات و اطلاعات می‌شود.

در عصر حاضر، پردازش اطلاعات یک فعالیت عمده اجتماعی است. بخش مهمی از زمان کاری و شخصی هر فرد، به جستجو، ثبت، جذب و تحلیل و هضم اطلاعات می‌گذرد. به عنوان مثال، تا ۸۰ درصد وقت مدیران اجرایی، به پردازش و انتقال اطلاعات سپری می‌شود. به زعم نظریه‌پردازان ارتباطات و اطلاعات، امروزه میزان توسعه نیافتگی، در گروه ایجاد و برخورداری از سامانه‌های اطلاعاتی کارآمد است.

یک سامانه اطلاعاتی مدیریت کارآمد باید:

- ۱) اطلاعات دقیق را به موقع در اختیار تصمیم‌گیرندگان قرار دهد. اطلاعات زمانی سودمندند که بخش‌های مربوط به آنها به مسئله یا مسائل فراروی، به‌هنگام، به اندازه، و دقیق عرضه شوند.
- ۲) پاسخگوی کنکاش‌های (بررسی‌های) مدیریت برای دستیابی به اطلاعات باشد. بانک اطلاعات، خزانه فکر، و بایگانی‌های سنتی و رایانه‌ای باید طوری تنظیم شود که حتی یک مورد از خواسته‌های مدیریت را بدون پاسخ نگذارند، ولو اینکه مسئله مورد پیگیری هم قرار نگیرد.
- ۳) ارائه گزارش بر مبنای استثنا به مدیریت، آنچه را که وقت و فکر مدیران را می‌گیرد، وجود عواملی است که خارج از کنترل به شمار می‌روند یا احتمال می‌رود به زودی از کنترل خارج شوند. پس ارائه گزارشی که در این زمینه‌ها آگاهی بدهد، مطلوب‌تر است.



۴) سامانه، توانایی ادغام در آینده را پیدا کند. توانایی ادغام عبارت است از سازگاری با تغییر و تحولاتی که در شرف وقوع هستند. از این رو اطلاعات مربوط به طراحی و تمهید مقدمات برای مدیریت می تواند بسیار مفید باشد. چه می تواند در جهت جابجایی برخی خط‌مشی‌ها، اقداماتی را به کار بندد.

۵) سامانه مورد پذیرش استفاده کنندگان مورد نظر باشد. یادآوری این مورد شاید ارزش راهبردی داشته باشد. بدین سان که هرگاه سامانه، حتی با مجهز بودن به ویژگی های قبلی، مورد پذیرش به کار گیرندگان آن نباشد، توفیقی به دست نمی آورد. بارها تجربه شده است که سامانه با وجود اثبات مفید بودن برای مدیران، به دلیل امتناع کارکنان، بدون استفاده مانده است. در برخی موارد حتی کارکنان خرابکاری‌هایی در آن به وجود آورده‌اند.

۶) عملیات سامانه به صرفه باشد، استفاده از آن به سهولت انجام پذیرد و با سایر عوامل هماهنگ عمل کند. البته مواردی هم وجود دارند، مثلاً مواردی که به امنیت جامعه مربوط می‌شوند، شاید طرح این مسائل چندان توجیه پذیر نباشد.

۷) اطلاعات، راهگشا و نشانگر ارتباطات و توسعه آن باشند. با کسب اطلاعات دقیق و موثق می‌توان دوست و دشمن را شناسایی کرد و بر اساس آن نسبت به گسترش یا محدود کردن ارتباطات کوشید. در دل شبکه‌های ارتباطی است که می‌شود اطلاعات باز هم بیشتر یا انواع دیگر کمک‌ها را به دست آورد.

جوامعی که توان استقرار و بهره‌گیری از سامانه‌های اطلاعاتی مدیریت با ویژگی‌های مشروح فوق را داشته باشند، به طور مسلم توسعه یافته هستند. جوامع در حال توسعه نیز با تلاش در جهت این برخورداری، هر کدام تعداد و میزانی از دستاوردها را دارند که کم و بیش با تراز توسعه آنها در تعامل‌اند. بنابراین دیگر نمی‌تواند جامعه‌ای را یافت که منکر استفاده از ارتباطات و اطلاعات و حتی «پردازش الکترونیکی داده‌ها» باشد. چنانکه برخی از صاحب‌نظران چنان اهمیتی برای آن قائل‌اند که می‌گویند: «پردازش اطلاعات یکی از ویژگی‌های مدیریت دولتی به شمار می‌آید، که در مقابل آن، پردازش ماده یا انرژی، امری ناچیز می‌نماید».



## فصل دوم: توسعه در بستر تاریخ

اغلب اندیشمندان هم‌داستان‌اند که حدود دو سده قبل، واژه توسعه معنی و مفهوم اجتماعی نداشت. چون جوامع روزگاران گذشته کم و بیش در اوضاع و شرایط تقریباً همسانی به سر می‌بردند. ولی پس از بهره‌گیری از فراورده‌های انقلاب صنعتی، توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی، و همچنین رشد علمی و فنی و یا از رشد ماندگی، معنی و مفهوم اجتماعی پیدا کردند. ماشین‌ها، موتورها و سایر ادوات در زمان صلح به تولید و توزیع و در زمان جنگ به مدد فنون و تجهیزات نظامی شتافتند. از این رو توسعه یافته‌ها در عمل بر توسعه نیافته‌ها چیره و مسلط شدند. جوامع توسعه یافته چه با استفاده از افزایش تولید داخلی و چه با استفاده از استثمار کشورهای خارجی، بر فقر و عوارض فکری و روانی آن در جامعه خودشان غلبه کردند. اما در بیش از دو سوم جوامع جهان کنونی، نه تنها تحولات از نوع یاد شده به وقوع نپیوستند، بلکه برعکس با مورد استثمار و استعمار قرار گرفتن، روز به روز دچار فقر و عقب ماندگی بیشتری شدند. افزون بر این، علاوه بر کیفیت معیشت و سطح زندگی مردم، تحولات اجتماعی و ثبات دولت‌ها، وضعیت و قدرت سیاسی - نظامی یک جامعه با رشد و توسعه آن رابطه مستقیمی دارد. بنابراین، فقر و توسعه نیافتگی به صورت پدیده‌ای بارز، طی سده بیستم به طور غیر قابل کتمان مطرح شد.

### الف) دوره پیش از جنگ جهانی دوم

بررسی‌ها و فعالیت‌های نظری و پژوهشی در این زمینه، طی سال‌های قبل از جنگ جهانی دوم مطرح شدند. ولی در آن زمان به طور عمده منحصر به بررسی مسائل کوتاه‌مدت و روند تحولات اقتصادی در جوامع توسعه یافته و مشکلات و بحران‌های ناشی از آن می‌شد. شاید هم علت اصلی این بوده است که کشورهای فقیر و توسعه نیافته تحت استعمار مستقیم یا غیرمستقیم کشورهای غربی و صنعتی قرار داشتند و فقر و توسعه نیافتگی موجود در آنها به عنوان یک مسئله اجتماعی - اقتصادی مطرح نمی‌شد. متداولترین نظری که می‌کوشید وضع نکتب‌بار کشورهای تحت سلطه را توجیه کند، مبتنی بر قبول عقیده نژادپرستانه‌ای بود که در آن نژادها و ملیت‌های غیر اروپایی (به اصطلاح «نژاد‌های رنگی») طبعاً و ذاتاً عقب مانده قلمداد می‌شدند. برخی دیگر معتقد بودند که فقر و توسعه نیافتگی کشورهای تحت سلطه، یک مرحله ضروری و اولیه در یک پویا تک خطی تکاملی است که تمامی جوامع بشری را شامل می‌شود. در هر صورت بر اساس این گونه نگرش‌ها، وضع موجود ناگوار در کشورهای توسعه نیافته، فقر و فاقه گسترده و دردناک آنها، نابرابری‌ها، و شکاف‌های موجود در عرصه جهانی بین کشورهای استعمارگر و جوامع تحت سلطه، طبیعی و هماهنگ با قوانین اجتماعی انگاشته می‌شدند.



## ب) دوره پس از جنگ جهانی دوم

طی این دوره، گسترش نهضت های انقلابی و استقلال طلبانه (نهضت های آزادی بخش ملی) در کشورهای تحت سلطه، تقسیم جهان به دو منطقه تحت نفوذ ابرقدرت های شرق و غرب و راه افتادن و اوج گرفتن «جنگ سرد» در عرصه جهانی، فقر و توسعه نیافتگی به تدریج به صورت مسئله مهمی در آمد که ابعاد گوناگون (اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، و...) آن مطرح شدند. از این پس پژوهشگران و نظریه پردازان تبیین سازو کارهای توسعه نیافتگی، شناخت شرایط، و عوامل لازم برای تسریع آهنگ رشد و توسعه را وجهه همت خویش قرار دادند. رهبران کشورهای تازه از بند رسته، کم کم با مشکلی بسیار پیچیده و عمیق تر، یعنی با فقر و عقب ماندگی گسترده در جامعه خود روبرو شدند. از این رو مسئله رشد و توسعه و برنامه ریزی برای مبارزه با فقر و توسعه نیافتگی اجباراً به صورت یک ضرورت آنی در صدر برنامه های دولت های ملی قرار گرفت. در حالی که استعمار نو در جهت تحکیم پایه های سلطه گری و پیاده کردن شکل های جدید استعمار، ناچار بود با پدیده ای که خود در بروز و گسترش آن نقش مهمی داشته است به هر نحو مقابله کند. همین امر ضرورت طرح و بررسی همه جانبه و عمیق مسئله را آشکار ساخت، تا بر اساس شناخت و آگاهی های حاصل بتوان حرکت های اقتصادی - اجتماعی را پیش بینی و در صورت امکان قابل کنترل ساخت. به گفته می یو و بالدوین<sup>۱</sup>، ترغیب رشد و توسعه یکی از جنبه های مهم سیاست خارجی آمریکا و انگلیس است، تا بدان وسیله بتوانند نفوذ کمونیسم را محدود کنند، اسباب گسترش تجارت خارجی بین کشورهای صنعتی دنیای آزاد و کشورهای فقیر را فراهم آورند و احساسات ملی گرایی را در قالب های دموکراتیک غرب گرا سوق دهند.

به هر روی، چه در صحنه مبارزات ایدئولوژیک و چه در عرصه مقابله با مشکلات عینی نشأت گرفته از فقر و عقب ماندگی، امروز مسئله رشد و توسعه به عنوان یکی از ضروری ترین و مشکل ترین مسائل جهانی در آمده است. آنچه در اینجا مورد تاکید قرار می گیرد این است که طرح مسئله به طور کلی بی ارتباط با مبارزات تاریخی و اجتماعی در کشورهای تحت سلطه نبوده و نیست. بدین معنی که سلطه گران استعماری و محافظه کاران در جهت توجیه وضع موجود، اصلاح طلبان برای تبلیغ برنامه های اصلاحی خویش، و انقلابیون در پی نقد و نفی وضع موجود و در جهت ترویج برنامه های خود، همگی به ضرورت طرح مسئله رشد و توسعه در کشورهای عقب مانده و برنامه ریزی عملی برای مقابله با جلوه های فقر و عوارض آن پی برده اند.

با پیشرفت تحقیقات عملی و مطالعات علمی، به تدریج روشن شد که مشکل توسعه نیافتگی و حتی راه حل آن فقط به عامل اقتصادی محدود نمی شود. کلیه عوامل متشکله اجتماع باید مورد شناسایی، بازسازی، و نوسازی قرار گیرند تا بتوان در عمل توسعه را تحقق بخشید. از این رو نه بررسی های اقتصاد توسعه و نه حتی بررسی های جامعه شناسی توسعه، به تنهایی

<sup>۱</sup> Meier & Baldwin



برای شناخت پدیده مورد بررسی و یافتن راهکارهای لازم کفایت نکردند. همین امر لزوم استفاده از علوم اجتماعی و انجام «مطالعات میان رشته‌ای» را به نحوی آشکار نمایاند. از این رو نخستین گام جدی توسط موسسه تحقیقات توسعه اجتماعی وابسته به سازمان ملل برداشته شد که با اتخاذ ۱۶ شاخص یکی از مطالعات تقریباً جامع را در جهت شناخت و تفکیک توسعه و توسعه نیافتگی به کار گرفت. این شاخص‌ها عبارتند از: ۱. درآمد سرانه، ۲. تولید سرانه نیروی کار شاغل در بخش کشاورزی، ۳. حجم تجارت سرانه خارجی، ۴. مصرف سرانه فولاد، ۵. مصرف سرانه الکتریسیته، ۶. مصرف سرانه انرژی، ۷. نسبت تولیدات صنعتی در کل تولید ناخالص ملی، ۸. درصد حقوق بگیران در کل جمعیت فعال، ۹. درصد جمعیت فعال شاغل در بخش‌های زیربنایی و خدماتی، ۱۰. درصد نیروی کار شاغل در بخش کشاورزی، ۱۱. تعداد تلفن نسبت به جمعیت، ۱۲. تعداد رادیو نسبت به جمعیت، ۱۳. تعداد روزنامه‌ها نسبت به جمعیت، ۱۴. درصد دانش آموزان در گروه‌های سنی ۵ تا ۱۹ ساله، ۱۵. مصرف سرانه پروتئین، و ۱۶. طول عمر متوسط.

مؤسسه تحقیقات توسعه اجتماعی سازمان ملل با به کارگیری آمار موجود، یک شاخص عمومی از متغیرهای فوق الذکر محاسبه کرده که نشانگر تراز رشد و توسعه اقتصادی-اجتماعی کشورهای گوناگون است. از بین ۵۸ کشور بررسی شده، نمایه عمومی کشورهای آمریکا و انگلستان، کانادا، زلاندنو، سوئد، استرالیا، نروژ، بلژیک، هلند، سوئیس، دانمارک، آلمان، فرانسه، و اتریش به ترتیب بالاترین سطح توسعه را در زمان تحقیق نشان می‌دادند. در مقابل، کشورهای تایلند، سیلان، گواتمالا، و هندوراس، در پایین‌ترین سطح توسعه در میان کشورهای بررسی شده، در سال ۱۹۷۰ قرار داشتند و همانگونه که ملاحظه می‌شود این شاخص‌ها صرفاً به رشد اقتصادی محدود نیستند و جنبه‌هایی از توسعه اجتماعی و فرهنگی را نیز دربر می‌گیرند.

### ج) ویژگی‌های جوامع توسعه نیافته

با در نظر گرفتن شاخص‌های فوق، ویژگی‌های کشورهای توسعه نیافته عبارتند از: ۱. پایین بودن سطح درآمد و باروری تولید، ۲. نقش قالب کالاهای اولیه و اقتصادی، ۳. توسعه نیافتگی منابع طبیعی، ۴. کمبود سرمایه، ۵. فشار جمعیت، و ۶. ویژگی‌های اجتماعی-فرهنگی.

#### ۱- پایین بودن سطح درآمد و باروری تولید

هر چند ممکن است در مناطق محدودی از کشورهای توسعه نیافته در آمد سرانه در سطح کشورهای توسعه یافته باشد، ولی به طور کلی درآمد سرانه در این کشورها به مراتب در سطحی پایین‌تر قرار دارد. از نظر اکثر پژوهشگران، این امر

<sup>۱</sup> برای محاسبه درآمد سرانه، تولید ناخالص داخلی کشور را بر جمعیت تقسیم کرده، عدد به دست آمده درآمد سرانه کشور است.



رابطه مستقیمی با پایین بودن باروری تولید نیروی کار در کشورهای توسعه نیافته دارد. متخصصان دلایلی را موثر می‌شناسند که عمده ترین آنها عبارتند از:

### الف) پایین بودن سطح فناوری

نسبت نیروی کار بر سرمایه در کشورهای توسعه نیافته، چه در بخش کشاورزی و چه در بخش صنعت، به مراتب بالاتر از این نسبت در کشورهای توسعه یافته است. از این رو به کارگیری نیروی انسانی و یا حیوانی به جای نیروی ماشینی در این کشورها در سطح گسترده ای رواج دارد.

### ب) عدم تحرک نیروی کار

بخش کشاورزی در کشورهای توسعه نیافته بیش از سایر بخش‌های اقتصادی نیروی فعال جامعه را به خود اختصاص داده و مانع جذب آنان در بخش‌های دیگر شده است، به طوری که بین ۵۰ تا ۸۰ درصد از جمعیت فعال در این کشورها در بخش کشاورزی فعالیت می‌کنند. با وجود این، به علت پایین بودن باروری تولید در اغلب کشورهای توسعه نیافته، تولیدات کشاورزی و غذایی کفاف نیازمندی‌های داخلی را نمی‌دهد و این کشورها به واردات خارجی وابسته می‌شوند. به زعم برخی از اندیشمندان، این نوع وابستگی، حتی بدترین نوع وابستگی را به وجود می‌آورد.

### ج) پایین بودن سطح دستمزدها و کیفیت نیروی انسانی

گفته شد که پایین بودن سطح درآمد از پایین بودن باروری تولید است، اما پایین بودن سطح دستمزدها نیز به نوبه خود در یک ارتباط متقابل، باروری و کارایی تولید را تحت تاثیر قرار می‌دهد. بدیهی است که تراز دستمزدها با کیفیت تغذیه، بهداشت و سلامتی، آموزش‌های حرفه‌ای، و میزان سواد نیروی فعال و یا به عبارت دیگر با کیفیت نیروی انسانی موجود در جامعه، رابطه نزدیک و مستقیم دارد. از سوی دیگر، کارآیی و باروری تولید نیروی فعال، علاوه بر سطح فناوری به کار گرفته شده، به کیفیت نیروی انسانی موجود در جامعه نیز بستگی دارد. بدین ترتیب از دیدگاه اقتصادی یک دور باطل بین دستمزدها و باروری تولید جریان می‌یابد. نتیجه نهایی وجود اختلاف چشم‌گیری است که در تراز باروری تولید بین کشورهای توسعه یافته و کشورهای توسعه نیافته دیده می‌شود. مهم‌تر از این، آمار موجود نشان می‌دهد که این اختلاف در طول سال‌های اخیر شدیدتر هم شده است.

### ۲. نقش قالب کالاهای اولیه در اقتصاد

در کشورهای توسعه نیافته، تولید مواد خام و کالاهای کشاورزی نقش قالب را در ساختار تولیدی و اقتصادی دارد. توزیع نسبی نیروی فعال بین بخش‌های تولیدی و سهم نسبی بخش‌های عمده تولیدی در درآمد ملی، نمایانگر نقش قالب



کالاهای اولیه در ساختار اقتصادی این کشورهاست. طبق آمار موجود بین ۶۵ تا ۸۰ درصد از جمعیت فعال کشورهای توسعه نیافته آسیایی و آفریقایی در بخش کشاورزی فعالیت می‌کنند و در اکثر کشورهای آمریکای لاتین این نسبت بین ۶۰ تا ۷۵ درصد جمعیت فعال را شامل می‌شود. در صورتی که در کشورهای توسعه یافته کمتر از ۲۰ درصد جمعیت فعال در بخش کشاورزی قرار دارند. بر همین منوال، نسبت به جمعیت فعال در بخش صنعت در اغلب کشورهای توسعه نیافته کمتر از ۱۰ درصد و در کشورهای توسعه یافته بین ۲۵ تا ۳۷ درصد است. از سوی دیگر باید توجه داشت که فعالیت‌های صنعتی در این کشورها اغلب از نوع فعالیت‌های ساده در کارگاه‌های سنتی و کوچک هستند. از این رو نسبت جمعیت فعال در کارخانه‌های مدرن و صنعتی در حقیقت کمتر از آن است که این آمار نشان می‌دهد. در ارتباط با سهم بخش‌های تولیدی در کشورهای توسعه یافته، بخش کشاورزی کمتر از ۱۹ درصد از تولید ناخالص داخلی را تشکیل می‌دهد. این نسبت در کشورهای کانادا، انگلستان، و آمریکا، به ۱۰ درصد نیز نمی‌رسد. در حالی که در اکثر کشورهای توسعه یافته سهم بخش کشاورزی در تولید داخلی از ۴۰ درصد بالاتر بوده و در برخی از آنها این نسبت بالغ بر ۶۰ درصد است. سهم بخش صنعت در تولید ناخالص داخلی در کشورهای توسعه یافته بین ۲۹ تا ۴۹ درصد و در کشورهای توسعه یافته کمتر از ۲۰ درصد بوده است.

نقش قالب کالاهای اولیه و معدنی در صادرات کشورهای توسعه یافته نیز به خوبی آشکار می‌شود. حدود ۹۰ درصد از صادرات کشورهای جهان سوم به کشورهای سرمایه داری توسعه یافته در سال ۱۹۶۸ را مواد خام و کالاهای کشاورزی و غذایی تشکیل می‌دادند، در حالی که ۸۰ درصد از صادرات به کشورهای سرمایه داری توسعه یافته به کشورهای جهان سوم را تولیدات صنعتی شامل می‌شدند. به این ترتیب می‌بینیم که در سراسر کشورهای توسعه یافته، صادرات یک یا دو کالای معدنی و کشاورزی بیش از ۶۰ درصد و در برخی از کشورها حتی بیش از ۹۰ درصد از کل صادرات آن را در بر می‌گیرد.

### ۳. توسعه نیافتگی منابع طبیعی

یکی دیگر از ویژگی‌های کشورهای عقب مانده از دیدگاه اقتصادی، توسعه نیافتگی منابع طبیعی در این کشورها است. بدون اینکه به بررسی همه جانبه وضع منابع موجود در کشورهای توسعه یافته پرداخته شود، به چند نمونه در این خصوص اشاره می‌شود. مقدار قابل ملاحظه‌ای زمین قابل کشت در این کشورها وجود دارد که هیچگونه بهره‌برداری از آنها به عمل نمی‌آید. به عنوان مثال، این گونه زمین‌ها را در هندوستان بالغ بر ۴۰ میلیون هکتار و در برمه بیش از ۸ میلیون هکتار تخمین می‌زنند. برخی از متخصصان معتقدند که می‌توان با یک برنامه آبیاری اصولی و سراسری مساحت زمین‌های آبی کشاورزی را در برخی از کشورهای توسعه یافته به دو و در مواردی حتی به ۳ برابر افزایش داد. همچنین منابع مهمی از



نفت و گاز، مس، آهن، روی، و غیره در کشورهای توسعه نیافته وجود دارند که مورد بهره‌برداری قرار نگرفته‌اند. همچنین با وجود منابع عظیم نیروی آبی در این کشورها، میزان بهره‌برداری از آن در مقایسه با کشورهای توسعه یافته جهان، به مراتب پایین تر است. بنابراین اغلب کشورهای توسعه نیافته از دیدگاه اقتصادی و از نظر منابع طبیعی چندان فقیر نیستند. آنچه مورد توجه قرار می‌گیرد این است که منابع طبیعی این کشورها چنان که باید و شاید مورد بهره‌برداری قرار نگرفته‌اند و نمی‌گیرند.

#### ۴. کمبود سرمایه

به جرأت می‌توان گفت که این نوع کمبود از اساسی ترین ویژگی های کشورهای توسعه نیافته است. اهمیت این امر از آنجا ناشی می‌شود که بدون دسترسی به سرمایه و سرمایه‌گذاری، افزایش باروری تولید، توسعه منابع طبیعی، بالا بردن کیفیت نیروی انسانی در جامعه، و فراهم آوردن شرایط لازم اقتصادی - اجتماعی برای رشد و توسعه امکان پذیر نیست. با وجود کمبود یا نبود آمار در این مورد، تخمین زده می‌شود که در اکثر کشورهای توسعه نیافته، سرمایه سرانه کمتر از ۱۰ درصد سرمایه سرانه در کشورهای توسعه یافته سرمایه داری است. در کشورهای آفریقایی کمبود سرمایه بیش از سایر کشورهای جهان سوم به چشم می‌خورد، تا جایی که سرمایه سرانه در این کشورها کمتر از دو درصد سرمایه سرانه موجود در انگلستان برآورد شده است. علاوه بر کمبود سرمایه، آهنگ رشد سرمایه‌گذاری و انباشت سرمایه مورد توجه قرار می‌گیرد. در اغلب کشورهای جهان سوم (به استثنای کشورهای صادرکننده نفت و گاز) کمتر از ۱۰ درصد تولید ناخالص ملی صرف سرمایه‌گذاری ناخالص سالانه می‌شود، در صورتی که در کشورهای آمریکا، کانادا و اروپای غربی، این رقم بین ۱۵ تا ۱۸ درصد را تشکیل می‌دهد.

یکی از علل مهم کمبود سرمایه در کشورهای توسعه نیافته از دیدگاه اقتصادی، پایین بودن سطح پس انداز در این کشورها است. بدین معنی که بخش اعظم درآمدها صرف هزینه‌های مصرفی می‌شود و از طرفی هم سهم عمده‌ای از آنچه پس انداز می‌شود، در جریان معاملات کوتاه مدت احتکاری یا بورس بازی قرار می‌گیرد. بدین ترتیب سهم بسیار ناچیزی از پس انداز ملی در سرمایه‌گذاری‌های درازمدت تولیدی به کار گرفته می‌شود. در تحلیل نهایی، علت کمبود سرمایه و پس انداز، به پایین بودن سطح درآمد و همچنین به چگونگی توزیع درآمد ملی ارتباط داده می‌شود. از نظر اقتصاديون این امر نمایانگر یک دور باطل دیگر در کشورهای توسعه نیافته است.

#### ۵. فشار جمعیت

بسیاری از متخصصان توسعه، به ویژه در کشورهای پیشرفته غربی، با طرح «فشار جمعیت» آشکار و پنهان، رشد جمعیت را یک عامل منفی قلمداد می‌کنند که به صورت یکی از موانع توسعه عمل می‌کند. البته تمامی صاحب نظران چنین برداشتی





ندارند. برخی از آنان معتقدند «مشکل کشورهای در حال توسعه، مانند کشور ما، سرعت رشد جمعیت نیست، بلکه کندی رشد اقتصادی است». در تأیید نظر اخیر می‌توان افزود که با تولد هر نوزاد، تنها یک دهان و یک شکم برای مصرف به جمعیت افزوده نم‌شود، بلکه یک مغز و دو بازو برای تولید نیز به دنیا می‌آید. با این همه، برخی از واقعیت‌های موجود در مقطع زمانی فعلی، نکات در خور تأملی را مطرح می‌سازند که باید به طور دقیق مورد توجه و تحلیل قرار گیرند. بالا بودن میزان زاد و ولد و تنزل میزان مرگ و میر، و در نتیجه افزایش سریع جمعیت، یکی از مشخصات برجسته کشورهای توسعه نیافته است. به طوری که نرخ افزایش جمعیت در این کشورها بیش از دو برابر و در برخی موارد بیش از سه برابر کشورهای توسعه یافته است. جمعیت کشورهای توسعه یافته جهان بین سال‌های ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۴ به طور متوسط ۲/۳ درصد افزایش سالانه داشته که با این میزان رشد، جمعیت این کشورها در هر ۳۰ سال دو برابر می‌شود. در حالی که جمعیت کشورهای توسعه یافته با نرخ رشد یک درصد، طی حدود ۷۰ سال دو برابر می‌شود. علاوه بر این در برخی از کشورهای توسعه یافته میزان رشد جمعیت از یک درصد هم پایین‌تر است که سه نکته عمده اقتصادی در این ارتباط مطرح می‌شود:

### الف) سطح زندگی و سرمایه‌گذاری

بالا بودن نرخ رشد جمعیت در کشورهای توسعه یافته مستلزم این است که به همان نسبت منابع تولید شده به جای ذخیره و سرمایه‌گذاری به مصرف امرار معاش افراد برسند. به عبارت دیگر، اگر نرخ رشد سالیانه جمعیت در یک کشور سه درصد باشد، تنها برای ثابت نگه داشتن سطح زندگی جمعیت، لازم است که تولید ناخالص داخلی برابر همان نرخ رشد افزایش یابد.

### ب) بیکاری و شبه بیکاری

افزایش سریع جمعیت در کشورهای توسعه نیافته مشکل بیکاری موجود در این کشورها را بیش از پیش تشدید می‌کند. مسئله بیکاری نه تنها در شکل آشکار آن، بلکه تحت عنوان بیکاری پنهان یا شبه بیکاری نیز مطرح می‌شود. بدین صورت که علاوه بر آنچه در آمارهای رسمی ارائه می‌شود، بخشی از نیروهای فعال اقتصادی که به طور رسمی شاغل محسوب می‌شوند، در واقع از لحاظ تولیدی تأثیری بر عملکرد اقتصادی ندارند. مثلاً، یکی از گزارش‌های تحقیقی سازمان ملل در مورد کشورهای هندوستان، پاکستان، فیلیپین، و اندونزی حاکی از آن است که در زمان انجام تحقیق حدود ۲۰ تا ۲۵ درصد جمعیت فعال روستایی در این کشورها مازاد بر نیروی فعال لازم بودند. به بیان دیگر، حدود ۲۰ تا ۲۵ درصد از نیروی فعال روستایی را می‌توان از جریان فعالیت‌های کشاورزی خارج کرد، بدون اینکه تغییری در حجم تولیدات حاصل شود. اگرچه عدم وجود آمار قابل اطمینان در مورد بیکاری در کشورهای توسعه نیافته نتیجه گیری قطعی را مشکل



می‌سازد، اکثر پژوهشگران اقتصادی بر این عقیده اند که نیروی فعال انسانی در این کشورها از جمله منابع مهمی است که بیش از سایر منابع تولیدی و اقتصادی مورد غفلت قرار گرفته است و بهره برداری کافی از آن به عمل نمی‌آید.

### ج) جوانی جمعیت

افزایش نرخ رشد جمعیت در چند دهه گذشته در کشورهای توسعه نیافته، حجم نسبی جمعیت جوانان را بالا برده است. بدین ترتیب که در کشورهای آسیایی، آفریقایی، و آمریکای لاتین حدود ۴۰ درصد از جمعیت را افراد کمتر از ۱۵ سال تشکیل می‌دهند، در صورتی که این نسبت در انگلستان ۲۳ درصد در آمریکا ۲۵ درصد است. در نتیجه، تعداد افراد غیر شاغل که جهت تأمین معیشت و گذران زندگی متکی به افراد شاغل هستند، در کشورهای توسعه یافته به طور قابل ملاحظه‌ای بیشتر است، یعنی شاغلین بار عائله سنگینی را بر دوش می‌کشند. این امر تأثیر مستقیمی بر سطح زندگی افراد دارد. به بیان ساده تر، اگر باروری تولیدی و درآمد را ثابت فرض کنیم، هر چه تعداد دست‌های کارکن کمتر و تعداد دهان‌های خالی بیشتر شود، سطح زندگی افراد نیز تقلیل می‌یابد.

### ۶. ویژگی های اجتماعی - فرهنگی

با وجود اینکه اکثر محققان اقتصادی در توصیف ویژگی های کشورهای توسعه یافته به مسائل عوامل اقتصادی پرداخته‌اند، برخی از آنان به ابعاد اجتماعی - فرهنگی نیز توجه کرده و مهم‌ترین خصوصیات اجتماعی - فرهنگی را به قرار زیر برشمرده‌اند:

#### الف) فرهنگ سنت گرای روستایی

نکته مهمی که در ارتباط با فرهنگ سنتی روستایی مطرح می‌شود این است که به طور کلی نظام ارزشی آن عاملی، بازدارنده در جهت تغییر روش و شیوه زندگی متداول است. به عقیده اقتصاددانان، نگرش تقدیرگرایانه و محافظه کارانه این فرهنگ، انگیزش لازم برای فعالیت بیشتر و مؤثرتر در جهت به کارگیری قوه ابداعی و ابتکاری در افراد را به وجود نمی‌آورد. اعتقاد به اینکه سرنوشت انسان و چگونگی وضع زندگی وی خارج از قدرت و حیطه فعالیت وی قرار دارد و پایبندی به شیوه زندگی سنتی در این نظام فرهنگی، عامل مهمی در جهت قبول شرایط و وضع موجود است. از این رو انگیزه سازی و تغییر دادن شیوه زندگی و فعالیت در این جوامع کمتر به چشم می‌خورد.

#### ب) ساختار اجتماعی کم تحرک

محققان اقتصادی بدون اینکه به تجزیه و تحلیل عمیق ساختار اجتماعی در کشورهای توسعه نیافته بپردازند، اشاره می‌کنند که این جوامع از تحرک و پویایی کمتری برخوردار هستند. کم توانی و ضعف طبقه متوسط، عدم تحرک افراد و سایر



عوامل تولیدی از نتایج حاصل از ساختار اجتماعی و طبقاتی ایستا محسوب می‌شود. از سوی دیگر شکاف‌های عمیق اجتماعی، طبقاتی، قومی، و منطقه‌ای موجود در این کشورها از عوامل مهمی شمرده می‌شوند که محدودیت‌های گوناگون از جمله محدودیت بازاری را به وجود می‌آورند.

## فصل سوم: مدیریت توسعه در کشورهای در حال توسعه

کشورهای در حال توسعه در واقع همان کشورهای توسعه نیافته هستند که جملگی جهان سوم را تشکیل می‌دهند. بارزترین ویژگی این کشورها بسیار متفاوت و گونه‌گون بودن آنها از لحاظ اجتماعی و اداری و سایر سامانه‌های آنها با یکدیگر است؛ یعنی بین اغلب آنها ناهمگونی بسیار شدیدی وجود دارد. مطلب را با اشاره به تفاوت‌های عمده و بنیادی کشورهای توسعه یافته و کشورهای در حال توسعه شروع می‌کنیم که می‌توان آنها را به شرح زیر خلاصه کرد:

- ۱) جامعه توسعه یافته جامعه «تولید انبوه» و «مصرف انبوه» است و جامعه در حال توسعه جامعه «تولید محدود» و «مصرف محدود».
- ۲) جامعه در حال توسعه گرفتار رشد جمعیت است و با مهاجرت انبوه از روستا به شهر و پدیده حاشیه نشینی سر و کار دارد.
- ۳) جامعه توسعه یافته با مسئله اشتغال کامل و جامعه در حال توسعه با مسئله بیکاری انبوه و انواع بیکاری روبه‌رو است.
- ۴) جامعه توسعه یافته از نظر اقتصادی «باجگیر» است. بنابراین کالاهای مصرفی آن ارزان هستند، در حالی که جامعه در حال توسعه «باج داده» است و کالاهای مصرفی آن گران تمام می‌شوند.
- ۵) در جامعه توسعه یافته به طور نسبی ارزش سرمایه (نیروی مرده) کمتر و ارزش کار (نیروی زنده) بیشتر است و در جامعه کم توسعه به طور نسبی ارزش کار و در غایت ارزش انسان کمتر است.
- ۶) در توسعه یافته‌ها توزیع درآمد نسبتاً متعادل و در توسعه یافته‌ها نامتعادل است، یعنی اکثریت مردم درآمد ناچیزی دارند. در جوامع در حال توسعه بین سطح زندگی شهر و روستا و همچنین مادرشهر<sup>۱</sup> و شهرهای دیگر، تفاوت فاحش وجود دارد. اما در جوامع توسعه یافته این تفاوت‌ها تقریباً ناچیزند.

<sup>1</sup> Metropol/Metropolitan area



- ۷) در توسعه نیافته ها «تمایل به کنز» و «رجحان نقدینگی» بسی بیشتر از توسعه یافته ها است (عامل روانی، ناپایداری شرایط و اوضاع که آینده را غیرقابل پیش‌بینی و لاجرم غیر قابل برنامه ریزی و غیر قابل اتکا می کند).
- ۸) به علت کمی درآمد عمومی و بیم از آینده در جوامع در حال توسعه، دزدی و فساد در دستگاه های عمومی به صورت بیماری فراگیر در می آیند.
- ۹) ضعف اطلاعات آماری در اکثر زمینه ها علت و معلول نادانی نسبی سازمان های دولتی در جوامع کم توسعه است که به ویژه در مقایسه با کشورهای توسعه یافته آشکار می شود.
- ۱۰) کشورهای توسعه یافته و برخوردار از فناوری (بدان - چگونه) پیشرفته ای هستند، در حالی که اغلب کمبودهای کشورهای در حال توسعه به علت ناتوانی در دستیابی به فناوری است.
- ۱۱) در جوامع توسعه یافته جهان نگرانی مبتنی بر شناخت و معرفت علمی اگر هم در جامعه به صورت فراگیر در نیامده باشد، دست کم بر سیاست گذاری ها و تعیین خط مشی های اداره کل جامعه مسلط است. در حالی که در کشورهای توسعه نیافته هنوز جهان نگرانی های بدوی حاکم است.
- ۱۲) جوامع توسعه یافته استقلال نسبی بیشتری را می توانند تجربه کنند، در صورتی که کشورهای در حال توسعه از عوارض گوناگون وابستگی است سخت رنج می برند.
- ۱۳) در مجموع و برآیند کلیه عوامل یاد شده، در کشورهای توسعه یافته شرایطی به وجود آمده است که از اغلب منابع خودشان و حتی منابع دیگران استفاده بهینه می کنند، به ویژه از منابع انسانی، یعنی سامانه و کلیه اجزای آن سعی در آفرینش موقعیتی دارند که با انسان ها برخورد انسانی شود. بدان رو تقریباً هیچ استعدادی از هیچ انسانی ناشکفته باقی نمی ماند و با استفاده از همه امکانات، بالاترین درجه رشد و توسعه، یعنی تعالی انسان در دسترس قرار می گیرد. در حالی که در کشورهای توسعه نیافته اغلب منابع، به ویژه منابع انسانی، در معرض «اتلاف» قرار دارند. مجموعه شرایط و اوضاع حاکم بر این کشورها با تلف کردن استعدادهای میلیاردی انسان، بزرگترین اتلاف تاریخ و جهان را هم اکنون به نمایش در آورده اند.
- واقعیت های یاد شده سبب می شوند که سامانه اداری در جوامع در حال توسعه، ضمن تحمل نابسامانی ها و فشارهای شدید، نتواند کارایی لازم را داشته باشد. از آنجایی که سازمان و نظام اداری در همه کشورها میراث دستاوردهای انسانی و انقلاب صنعتی و انقلاب لیبرالیستی اروپای باختری و آمریکای شمالی است، سازمان اداری و سایر پدیده های جنبی آن برای مردم اروپای باختری و آمریکای شمالی «درون زادی» و بدان رو برازنده است، در حالی که برای مردم کشورهای واپس مانده «برون زادی» و به همان دلیل، نابرازنده و هنوز بیگانه است.



تمامی کشورهای واپس مانده و رو به توسعه را از لحاظ نحوه شکل گرفتن سازمان و نظام اداری کنونی، می توان به دو گروه بخش کرد:

- ۱) کشورهایی که طی چند سال اخیر مستمره غربی ها بوده اند یا مصنوع دست و سیاست های آنها به شمار می روند.
- ۲) کشورهایی که مستقل یا نیمه مستقل بوده اند.

**در گروه نخست**، غربی ها خود سازمان اداری را بر اساس منافع خویش بنا کرده و بر جای گذارده اند. اما در پی استقلال این کشورها سرنوشت نظام اداری که غربی ها بر جای نهاده اند، یکسان از آب در نیامد. از این منظر کشورهای مستمره و مصنوعی را می توان به سه گروه بخش کرد:

۱) کشورهایی که غربی ها به تدریج و از روی نظم از آنها بیرون رفته و رابطه خویش با دولت استعماری پیشین را کم و بیش حفظ کرده اند و هنوز این رابطه ادامه دارد، مانند هندوستان. در این کشورها سازمان و نظام اداری منظم غربی به کار خود ادامه می دهد و طی زمان از روی نظم معینی کارها به تدریج به مدیران محلی تحویل داده می شوند که در این گروه از کشورها سازمان های اداری نسبتاً سالم و منظم اند.

۲) کشورهایی که غربی ها تقریباً به سرعت آنها را ترک گفته اند. در این کشورها دستگاه اداری با رفتن غربی ها به هرج و مرج گراییده و دچار فساد و دزدی و کند کاری و بی نظمی شده است. نمونه های این نوع جوامع کشورهای پاکستان و عراق اند.

۱) کشورهایی که با طغیان و آشوب و راه انداختن نهضت های آزادی بخش، استعمارگران را اخراج کرده اند. در این موارد کینه مردم نسبت به استعمار گر پیشین سبب در هم کوبیده شدن همه دستگاه ها، سازمان ها و مقررات موجود و بروز هرج و مرج شده است؛ مانند کنگوی پیشین بلژیک و اندونزی. چنان که چند سال نگذشته برخی از این کشورها به دامان استعمارگران پیشین آویختند تا دستگاه اداری آنها را سر و سامان بدهند.

**در گروه دوم**، از سده نوزدهم دولت های مستقل و نیمه مستقل سازمان های اداری و لشکری و مقررات غربی ها را تقلید کردند. برخی از عناصر و عوامل نظام های اداری آنها را به تدریج وارد قلمرو خود ساختند. از این میان کشورهایی که موقعیت جغرافیایی مناسب و مردم منضبط داشتند، توانستند دستگاه های اداری جوامع و کشورهای پیشرفته را همگن و برانده جامعه خویش کنند، جنبه های مثبت آنها را نهادینه کنند، و کمبودها و جنبه های منفی آنها را به کناری نهند. شاید دو نمونه از این گونه کشورها ژاپن و چین کمونیست باشند که در هر دو کشور دستگاه اداری نو، منضبط و کارآمدی تاسیس شد. اما کشورهایی که موقعیت نامناسب جغرافیایی و سنت بی انضباطی بر آنها حکم فرما بود، تا کنون نتوانسته اند



سازمان و مقررات اداری تقلیدی غربی‌ها را با اوضاع و احوال خویش سازگار سازند. به همین سبب سازمان اداری این کشورها کندکار، دزد، فاسد و بی نظم است و این همه، مجال نمی دهد که ایمانی نسبت به توسعه و پیشرفت پدید آید.

## ویژگی‌های سازمان اداری تقلیدی

در کل، هم ساختارهای سازمانی و تشکیلاتی و هم مدیریت در کشورهای در حال توسعه تقلیدی هستند. ولی آنچه بر عدم کارایی تشکیلات مزبور می افزاید، ویژگی‌های این گونه سازمان و نظام اداری است که عمده ترین آنها را به شرح زیر می توان خلاصه کرد:

- ۱) در دستگاههای اداری این کشورها «اصل مداخل» (رشوه و ارتشاء، دزدی اموال عمومی و سوء استفاده از موقعیت و نفوذ) در کنار «اصل مواجب» (پرداخت دستمزد منظم و مستمر) برقرار است و گاه اولی بر دومی رجحان دارد.
- ۲) در این کشورها برای مقابله با جمعیت روز افزون شهرها، دستگاه اداری نوعی «سازمان روزی رسانی» محسوب می شود. «اصل بگذار نام ببرد» مقدم بر اصل «کارایی» است.
- ۳) زیادی کارکنان سبب بروز روحیه «باری به هر جهت» و کندکاری و سردواندن مردمی که با سازمانهای اداری سر و کار دارند می شود.
- ۴) هرچند روابط کهن این جامعه‌ها به ظاهر و به دستور چوب و چماق هیئت‌های حاکمه شکسته می شود، ولی باطناً به قوت خود باقی است؛ «قوم و خویش بازی»، توصیه، رفیق بازی، و زورگویی اساس روابط را تشکیل می دهد. از این رو در واقع روابط سنتی که حیات باطنی خود را ادامه می دهند، هر روز مقررات و قانون شکنی می کنند.
- ۵) چون در این کشورها سوای مادرشهر (متروپل) و گاه چند مرکز مهم اداری و جمعیتی امکان تربیت متخصص وجود ندارد و گل‌های سرسبد جامعه از این چند مرکز برآمده اند و اغلب در آنها به سر می برند، معمولاً کارکنان و گردانندگان اداری شهرستان‌ها از مردم همین چند شهر هستند. از سوی دیگر، چون توده مردم این کشورها هنوز احساسات محلی و قومی دارند و احساس ملی در آنها به مرحله بلوغ نرسیده است، این مأموران را نسبت به خویش بیگانه حس می کنند و می کوشند مقررات و فرامین آنها را زیر پا بگذارند. مأموران هم با مردم محل بیشتر همانند بیگانگان و مستعمره نشینان رفتار می کنند.
- ۶) معمولاً جریان بی نظمی سازمان اداری، به بی‌سروسامانی روابط اجتماعی، نظام توقعاتی، و هنجارهای جاری و ساری می انجامد.
- ۷) تقلید از الگوهای روز کشورهای پیشرفته نیز روز به روز سازمان اداری این کشورها را به تورم سازمان‌ها، تورم وسایل فنی جدید اداری که کاربرد آنها از حد توانایی این کشورها خارج است، دچار می سازد.



۸) نتیجه این که در جوامع در حال توسعه هرچه هزینه‌های اداری سنگین‌ترند، کارایی و باروری سامانه کندتر و کمتر است. شاید بتوان گفت بارزترین خصلت سامانه اداری هم اتلاف یا تلف کردن است.

### نقش سازمان اداری در توسعه

بی‌تردید بیماری‌های اداری یادشده، پیشرفت امور در جوامع در حال توسعه را بسی کند و دشوار می‌سازند. برای نشان دادن نقش دستگاه اداری در پیشرفت کشورها، باید ابتدا سازمان اداری را به عنوان ابزار حکومت شناخت. فلاسفه و دانشمندان رشته‌های حقوق و سیاست، «حکومت» را قدرت عالی‌ای شامل سازمان و نظامات تعریف کرده‌اند که به اداره اتباع یک قلمرو می‌پردازد. اما در مجموعه سازمان‌های حکومتی، همه دستگاه‌های اداری یکسان ساخته نشده و به یک اندازه هم بر توسعه تاثیر ندارند. از آنجایی که این سازمان‌ها معرف وظایف حکومت هستند، باید آنها را با در نظر گرفتن وظایفشان تقسیم بندی کرد. تقسیم بندی مورد اتفاق نظر دانشمندان حقوق اساسی به گونه زیر است که حکومت را عهده دار این وظایف می‌شناسند: ۱. اعمال حاکمیت و ۲. اعمال تصدی. خود اعمال حاکمیت به دو بخش ۱. فرمانروایی و هدایت عالی و ۲. خدمات اجتماعی تقسیم می‌شود.

البته پیش از عصر «حکومت قانون اساسی» سازمانهای دولتی تقریباً همه ابزار فرمانروایی و هدایت عالی (دربار، دیوان، داروغه، مقامات لشکری و کشوری) را فراچنگ داشتند. اما پس از برقراری حکومت‌های مبتنی بر «قانون اساسی» (مشروطه و جمهوری) دولت‌ها به تدریج سازمانهای خدماتی و مدنی به وجود آوردند (مانند سازمان‌های بهداشتی، بیمه‌های اجتماعی، راه سازی و...) که فرض بنیادی این بود که حکومت‌هایی از این دست، خدمتگزار مردم یا ملت هستند. هر دو گروه سازمان‌های دولتی و هر دو گروه سازمان‌هایی که برای اعمال حاکمیت دولت پدیدار شده‌اند، عامل اجرای پیشرفت جوامع به شمار می‌روند. باید به خاطر داشت که سازمان‌های محلی (حکومت‌های محلی) نیز در زمره بخش‌های یاد شده قرار دارند.

کمبودهایی که شمرده شدند، در کشورهای رو به توسعه سبب می‌شوند که این بخش‌های سازمان‌های اداری در اجرای سهم خود در پیشبرد جامعه و اعتلای سطح زندگی آن قاصر باشند. امروز نقش سازمان‌های دولتی که اعمال تصدی می‌کنند، مهم‌تر است چون دولت در تشکیل و اداره آنها هدف اقتصادی دارد. برای نیل به جامعه برخوردار از تولید انبوه و مصرف انبوه (جامعه فراوانی)، پیشبرد کشور به سوی صنعتی شدن ضرورت حیاتی دارد. ولی چون بخش خصوصی در کشورهای رو به توسعه هم کم پول و هم کم جان است و حکومت‌ها نیز هنوز نمی‌دانند که چه باید بکنند، مطمئن نیستند که آیا در همه زمینه‌های پیشرفت و صنعتی شدن باید پیشگام شوند یا خیر؟ حکومت‌ها به روشنی نمی‌دانند که باید سازمان‌های اقتصادی در کشاورزی، صنعت، ارتباطات و بازرگانی و برتر از آنها سازمان‌های مدنی ایجاد کنند یا خیر؟ با



این همه در عمل ضرورتاً، هم راهنما و مشوق بخش خصوصی نشده‌اند و هم خود پایه‌های اصلی صنعتی شدن و توسعه را ریخته‌اند.

نقش سازمان‌های خدماتی و مدنی حکومت را نباید از میان برد، مثلاً اگر خدمات بهداشتی حکومت بسنده نباشد، نیروی انسانی جامعه بیمار و بی‌مصرف خواهد ماند. چنان‌که در کشورهای آفریقایی به‌طور متوسط یک سوم نیروی انسانی بیمار و از انجام کار منظم عاجزند. حتی سازمان‌های عالی‌ه فرمانروایی و هدایت دولت نیز نقش موثر و مستقیمی در امر توسعه دارند. مثلاً اگر سازمان روابط خارجی کار خود را به خوبی انجام ندهد، روابط بازرگانی و سیاسی مطلوب با کشورهای دیگر به وجود نخواهد آمد که خود سبب رکود داد و ستد و بروز کینه و دشمنی خواهد شد و کشور مجبور می‌شود برای مقابله با دشمنان سهم بزرگی از درآمد جامعه را هزینه نیروهای مسلح سازد و از سرمایه‌گذاری برای توسعه به مقدار چشمگیری بکاهد. نتیجه آن که عدم کارایی و فساد بی‌نظمی اداری، و موسمی عمل کردن مقررات، مانع پیشرفت لازم خواهد شد.

### اصلاحات اداری یا بهسازی سازمانی

با ملاحظه جهانشمول بودن فساد و بی‌نظمی سازمان در میان کشورهای در حال رشد بود که از آغاز دهه ۸۰ میلادی اصلاحات اداری یا بهسازی سازمانی در جهان ظاهر شد. طی ماه‌های پایانی سال ۱۹۷۱ سمینار بین منطقه‌ای مهمی در دانشگاه ساکس انگلستان با شرکت حدود ۴۰ کشور در «موسسه مطالعات توسعه» این دانشگاه برگزار شد. میزبان این سمینار سازمان ملل متحد بود که مباحث و گفتارها را در راستای اصلاحات مهم اداری و مشکلات کشورهای در حال توسعه تدوین کرد. تلاش بر این بود که از طریق آگاه کردن و متوجه ساختن مقامات تعیین‌کننده خط‌مشی‌ها و مدیران ارشد کشورهای در حال توسعه تدابیر و تنظیم شیوه‌های مناسب برنامه‌های اصلاحی لازم پیاده شوند. برنامه‌های اصلاحات اداری اغلب از اساسی‌ترین وسایل ایجاد قابلیت‌ها و توانایی‌های اداری لازم برای توسعه اقتصادی و اجتماعی و به‌طور کلی اجرای وظایف حکومت به‌شمار می‌آیند. این برنامه‌ها در عین حال از حیث کاربرد منابع محدود، ایجاد دگرگونی‌ها، مسلم نبودن نتایج، و اقتضای صرف وقت و نیروی مقامات تعیین‌کننده خط‌مشی‌ها و مدیران، برنامه‌هایی پرهزینه هستند و به همین دلیل باید نسبت به همه جنبه‌های این برنامه‌ها، که شامل هدف‌ها، هزینه‌ها، و تهیه و تنظیم و اجرای موثر و نتیجه‌بخش آنها می‌شود توجه کافی مبذول داشت.

### اهداف اساسی توسعه

شاید به اعمال تجدید نظر اساسی و انجام اصلاحات عمیق در سه حوزه اصلی، که در ارتباط تنگاتنگ با توسعه هستند، بهترین شیوه مقابله با بحران‌های ارزشی و نابسامانی‌های اجتماعی باشد؛ یعنی اهداف اساسی توسعه بهتر است بهسازی و





کارآمدتر کردن نظام آموزش و پرورش، نظام ارتباطات و اطلاعات، و نظام انتقال علم و فناوری در نظر گرفته شوند. چون این سه نظام بر تشکیل و تغییر پندارها و باورهای مردم تاثیر مستقیم دارند. از نظام اول تا نظام سوم را می توان مانند پیوستاری در نظر گرفت که آموزش و پرورش جنبه های درون مایه ای فرهنگ به مفهوم اخص، شبکه های ارتباطی و اطلاعاتی جنبه های موضع یابی و موضع گیری گروه های انسانی و افراد در مورد پدیده ها و رویدادهای گوناگون، و علم و فناوری جنبه های محتوایی فرهنگ به مفهوم اعم را در اختیار اعضای جامعه قرار می دهد.

در جهان امروز بدون بازسازی و نوسازی سه نظام اصلی مزبور، توسعه انجام نمی پذیرد. از یک سو شکاف فرهنگی در درون کشورهای در حال توسعه میان نخبگان جامعه و تحصیل کرده ها با مردم عادی بیشتر می شود و به این دوگانگی فرهنگی دامن می زند. از سوی دیگر سوء تفاهم میان فرهنگ ها را بیشتر می کند و به جای مبادله فرهنگی و غنی تر شدن ارزش ها، برخوردها و کشمکش ها بالا می گیرند و محیط بین المللی را بیش از پیش آکنده از تنش می کنند. نظام آموزش نوین همراه با انتقال علوم و فناوری و نظام ارتباط جمعی در کشورهای در حال توسعه تاکنون در جهت تقویت این دوگانگی (فرهنگ نخبگان، فرهنگ مردم) عمل کرده اند. ولی در آینده باید در جهت کاستن از این شکاف حرکت کنند. نظام آموزشی باید بتواند افراد را برای تغییر آماده کند با توجه به پیشرفت علوم و فنون و دگرگونی ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی ضروری است که نظام آموزشی افراد را برای فردا و فرداها تربیت کند.

## اهداف غایی توسعه

تجربه جوامع توسعه یافته، نشانگر این است که توسعه با برداشت سنتی؛ یعنی تکیه بر رشد و یا تنها بر جنبه اقتصادی با تاکید روی رشد صنعتی بی بندوبار، تولید انبوه، و مصرف انبوه نمی تواند پایدار باشد، چون رشد و توسعه هم محدودیت هایی دارد. همزمان با انتقال جوامع پیشرفته از تمدن صنعتی به تمدن پسا صنعتی یا جامعه ارتباطی و اطلاعاتی، رفته رفته تمام شدنی بودن منابع تجدید ناشدنی، به ویژه منبع انرژی (نفت فراوان و ارزان)، تکانه شدیدی بر برداشت ها و نظریه های توسعه از دیرباز مانده، وارد آورد. همین تکانه باعث پیدایی جهشی در کلیه ساختارهای اجتماعی جوامع صنعتی شد که ویژگی های این سازماندهی و ساختار بندی جدید عبارتند از:

۱) تشدید تلاش برای دستیابی به منابع متعدد انرژی، مانند انرژی هسته ای، انرژی خورشیدی، انرژی گداحت هسته ای،

و...

۲) جایگزین ساختن صنایع اطلاعاتی به جای صنایع انرژی خوار، مانند استفاده از کامپیوتر، ارتباطات، صنایع زیستی،

و... که امروزه در پیشرفته ترین بخش خود تکنوترونیک، صنایع فضایی، و مهندسی ژنتیک را پدید آورده اند.



- ۳) انبوه زدایی: این فرایند هم در حوزه ارتباطات و رسانه ها قوی است و هم در حوزه کار و شغل و سکونت و تولید و مصرف و خدمات اطلاعاتی.
- ۴) جان دادن به محیط بی جان: با پیدایی هوش مصنوعی، کامپیوترهایی به کار گرفته می شوند که باعث افزایش توان مغز انسان می شوند. این پدیده انسان را قادر می سازد که تحقیق عملیاتی، از عوامل و متغیرهای زیادتری سود جوید. پردازش های گوناگون ترکیب و انباشت انبوه اطلاعات پراکنده ما را در فهم رویدادهای جهان یاری می دهد و مسائل پیچیده را قابل فهم می سازد.
- ۵) انبوه زدایی تولید: در نظام های پسا صنعتی بخشی از تولید از حالت استاندارد و سری بیرون می آید و به تدریج با رعایت سفارش ها و سلیقه ها، برای تولید انبوه زدایی شده هم در کنار تولید انبوه، جا باز می کند.
- ۶) انقلاب در محیط کار و خانه: امکانات فنی موجود، شیوه کار و زندگی را دگرگون می سازد. روابط کاری و سازمانی را از شکل هرم سلسله مراتبی به نظام شبکه ای تبدیل می کند. بسیاری از فاصله ها و ملاحظات سنتی را تغییر می دهد.
- ۷) کل گرایی: نظام صنعتی در جهت تجزیه و تحلیل اطلاعات و داده ها کار می کرد و بدان رو تخصص ها و باریک بینی روز به روز بیشتر می شد. در حالی که در نظام پسا صنعتی گرایش در جهت ترکیب است که این امر موجب افزایش توجه به علوم میان رشته ای می شود.
- ۸) آگاهی سیاره ای: با ایجاد شبکه جهانی ارتباطات و اطلاعات، خواهی نخواهی جهان به تدریج یکپارچه می شود. فرهنگ جهانی تازه ای در کنار فرهنگ های ملی و قومی پدید می آید. انسان به یک آگاهی سیاره ای دست می یابد و افق فکر و اندیشه وسیع تر می شود.
- ۹) جهان بینی تازه: برداشت هایی که تاکنون از مفاهیمی چون پیشرفت زمان، مکان، علیت، و... داشتیم، کم کم عوض می شوند. رشد مادی و پیشرفت خطی و غیر ارگانیک جای خود را به مفهوم رشد همه جانبه و ارگانیک می دهد.
- ۱۰) دگرگونی نهادها: کلیه نهادهای سیاسی و اقتصادی دستخوش تغییر می شوند و نهادهای تازه ای جای آنها را می گیرند که انعطاف پذیرتر، مشارکت جویانه تر، و دارای سلسله مراتب کمتر و ضعیف تری هستند که می توانند خود را با تغییرات سریع هم ساز کنند.
- ۱۱) انقلاب در آموزش: آموزش از حالت مقطعی خارج، به فرآیندی پیوسته مبدل می شود. فارغ التحصیل شدن معنی خود را می بازد. انسانها همیشه دانش آموز و دانشجو می شوند. زیرا تحولات علوم به حدی سرعت دارند که دیگر مجال برای فرار از فرایند آموختن نیست. آموزش مانند گذشته بر حفظ کردن مطالب تکیه نمی کند. زیرا انباشت اطلاعات توسط رایانه انجام می پذیرد و آموزش و پرورش بر رشد خلاقیت و نوآوری تاکید می کند.



با لحاظ کردن تجربه جوامع توسعه یافته، سمت و سوی توسعه جوامع در حال توسعه و اهداف غایی آنها نیز نمی‌تواند جز در جهت تامین مایحتاج انسان، یعنی هوای پاک، آب آشامیدنی سالم و کافی، نان، و سایر اقلام غذایی اساسی، پوشاک مناسب، مسکن در خور و بهداشتی، شئون و حیثیت اجتماعی، ایجاد و تقویت علاقه به سایرین، پرورش وجدان فردی و جمعی، نوع دوستی، و میهن پرستی در قالب فرهنگ های جهانی، منطقه‌ای، ملی، محلی، و بومی که هر کدام سهم و جای خاص خود را دارند، پیش برود. برنامه ریزی و تلاش برای دستیابی بر این همه نیز باید به شیوه ای انجام پذیرد که محدودیت های رشد و توسعه را مد نظر قرار دهد. ملاحظه این محدودیت ها باعث سوء استفاده از منابع طبیعی موجود توسط درصد اندکی از انسان های نسل کنونی جهان می شود که در واقع اجحاف و تعدی به حق اکثریت جهانیان و انسان های نسل های بعدی است. اگر چنین وجدانی در کلیه جوامع بشری بیدار نشود، استفاده بی رویه و بیمارگونه از منابع، عوارضی چون پدیده ال نینو، پارگی لایه اوزون، ته کشیدن منابع تمام شدنی، و... ادامه حیات طبیعی نوع انسان به بار می آورد و تمامی سیاره زمین را تهدید به نابودی می کند. الگوهای توسعه سرمایه داری که مصرف انبوه، مخرج مشترک کلیه آنها به شمار می رود، امروزه بیش از همه در آلوده ساختن زیست بوم و به تباهی کشاندن منابع مقصرند. بی سبب نیست که اندیشمندان جوامع به اصطلاح پیشرفته هم دم از توسعه موزون و پایدار می زنند.

پس شناختن محورهای اصلی توسعه به عنوان اهداف راهبردی می‌تواند مفید و لازم شمرده شود که هر گاه با رعایت اولویت مورد پیگیری قرار گیرند، می‌توانند رسیدن به اهداف غایی توسعه را عملی سازند:

الف) هدف و منظور غایی، انسان است. فقط انسان با گنجایش فراگیری بالا، توان چیرگی بر تحولات و تغییرات پیوسته و شتابگیر را دارد. از این رو انسان محوری و استعداد پروری، اولین، آخرین، و مهمترین هدف توسعه است و این مهم نیز بدون رعایت دست کم دو دسته از عوامل عملی نیست:

۱- دسته اول عوامل طبیعی اند که بستر زندگی انسان را تشکیل می دهند. بهتر خواهد بود که با برداشتن همان نخستین گام در طرح و پیاده کردن برنامه های توسعه، محدودیت های طبیعی رشد و توسعه و مسائل زیست بوم رعایت شوند.

۲- دسته دوم عوامل اجتماعی‌اند. بدین معنی که طرح های توسعه نباید به نحوی باشد که موجبات تشدید و تحکیم نابرابری های ساختاری (چه ملی و چه بین المللی) را فراهم آورند. در نظر گرفتن حداقلی از عدالت اجتماعی ضروری می‌نماید. از این رو توزیع عادلانه حقوق، مسئولیت ها و اختیارات باید از جمله اهداف اساسی توسعه شمرده شود. امنیت و ثبات اجتماعی پیامد طبیعی و محتوم توسعه ای است که چنین اهدافی را اتخاذ کند.



ب) با در نظر گرفتن موقعیت، مجموعه شرایط و امکانات کشور خودمان، شاید بهتر باشد که تلاش ها روی محورهای زیر متمرکز شوند:

- ۱) اصلاح و بهسازی ابزار توسعه، یعنی کارآمدتر کردن سازمان ها و مدیریت توسعه که در اوضاع متغیر، جامعه سخت نیازمند وجود مدیرانی با اهلیت، صلاحیت، و آگاهی بسیار بالاست. چون دیگر فرصتی (سرمایه زمانی) برای تحمل ضربات سنگین ناشی از آزمون ها و خطاهای زمان خوار نداریم. اگر سلطه مدیران کم دانش و کم تجربه بر سازمانهای اداره امور عمومی یا مسئول توسعه تداوم یابد، اتخاذ اهداف و الگوهای سیاست زده ای که تقریباً بی اعتنا به ابعاد علمی و عملی امور عمومی و منافع و مصالح کل نظام اجتماعی اتخاذ می شوند، نه تنها توسعه را ناممکن می کند، بلکه در بلند مدت لطمات سنگینی بر امنیت و ثبات اجتماعی وارد می آورد.
- ۲) توجه و پرداختن بسیار زیاد به نظام های آموزش و پرورش، ارتباطات و اطلاعات، انتقال علوم و فناوری و به روز کردن هر سه این نظام ها.
- ۳) صنعتی کردن با تاکید ویژه در صنایع سنگین، البته در کشور ما نفت، گاز، و پتروشیمی جایگاه خاص و بالایی دارند که نباید به بوتله فراموشی سپرده شود.

## فصل چهارم: پیشنهادهای راهبردی و راهکارها

### ویژگی های خاص الگوی توسعه برای ایران

آمار موجود حکایت از آن دارد که واردات سرانه کالاهای حیاتی و اولیه کشور (غلات، گوشت، قند و شکر، روغن، دارو و لوازم پزشکی) از کشورهای مبداء، یک میلیارد و ۳۴۳ میلیون دلار بیشتر از صدور کالا به بازارهای هدف بوده است. به عبارت دیگر، در کشور ما با وجود تمامی نکات مثبت در زمینه مردم و تاریخ آن و با وجود زندگی در قرن دانش و فن، قریبی که طی آن بشر توانسته است نیروهای طبیعی را تسخیر کند و به فرمان خویش درآورد، هنوز توان تامین غذای روزانه جمعیت خود را بدون توسل به فروش ثروت ملی کشور (ذخایر نفت) دارا نیست. همین نیاز که در صورت عدم اتخاذ برنامه های توسعه علمی و عملی کارساز بیشتر و شدیدتر هم می شود، ایران را در جایگاهی از ساختار اقتصاد جهانی و تقسیم کار بین المللی قرار می دهد که نه تنها لطمه های گوناگون وابستگی را تجربه می کند، بلکه با تحمیل رابطه مبادله منفی، بار اقتصاد ملی خود را سنگین تر می سازد. یکی دیگر از عوارض عمده چنین اقتصادی، به قدرت رسیدن سرمایه



داری تجاری پیرامونی است که از حمایت ها و دست کم با چراغ سبز دادن سیاست های خارجی هم روبروست و بر به هم ریختن تنظیم روابط انسانها در درون جامعه ملی اثر می گذارد. چون قشر بسیار مرفه وابسته ای را می پروراند که فاصله آن با سایر اقشار و گروه های اجتماعی موجود شکافی پر نشدنی به وجود می آورد. نابرابری فاحش بین گروه های انسانی ساختار اجتماعی کشور را دچار وضع ناهنجاری می کند که خود سرچشمه بسیاری از سرخوردگی ها می شود. نبود یا کمبود وجدان کاری، روحیه و نشاط لازم برای کار و به کار بستن ابتکار را در همین گره گاه ها باید جستجو کرد. بیگانگی با تولید و خلاقیت و نوآوری، مکمل سوق دادن جامعه در جهت مصرف گرایی و مصرف زدگی و در نهایت وابستگی کامل است.

دست کم در چهار مورد نیازمند حل فوری مسائلی هستیم که می روند شکل حاد و بحرانی به خود گیرند:

### ۱- آلودگی هوای شهرهای بزرگ

تجمع بیش از حد جمعیت در شهرهای بزرگ، به ویژه در تهران، تامین هوای پاک، آب آشامیدنی سالم و کافی، و سایر ثروت های راستین زیست بومی را به صورت یک ضرورت ملی درآورده است. در اصفهان، مشهد، تبریز، کرج، و چند شهر عمده دیگر به ویژه در شهرک های صنعتی وضعیت کم کم به صورت بحرانی در می آید. تهیه و پیاده کردن طرح های موردی مقطعی و موضعی مانند طرح ترافیک هم دیگر کارساز نیستند و باید طرح های جامعی برای مقابله با این مشکل و عوارض بی حد و حصر آن اندیشیده شوند.

### ۲- استفاده ناقص از منابع موجود

در جای جای کشور ما منابع قدیمی سطح الارضی و تحت الارضی فراوانی وجود دارند که همینطور بلا استفاده مانده اند. مثلاً، کویر که برای خود دنیایی است پر از شگفتی ها و نعمت ها جا دارد که دست کم در دانشگاه ها با ایجاد درس ها و گروه های کویرشناسی، کم کم در جهت شناسایی و استفاده از این منابع حرکت کنیم و همچنین با توجه به جغرافیای اقتصادی ایران و بخش های منابع و معادن کشور، استحصال، استخراج و عمل آوردن آنها را در دستور کار و برنامه های توسعه قرار دهیم.

### ۳- تنظیم نحوه استفاده از منابع نفت و گاز

نظر به اینکه نفت و گاز عمده ترین منبع ثروت و درآمد ملی ما را تشکیل می دهند، نهایت دقت و پوشش در این زمینه باید به کار بسته شود که هم از هدر رفتن امکانات و هم از آلوده شدن زیست بوم جلوگیری شود. متأسفانه هنوز مواردی به چشم می خورند که با سوختن یا هرز رفتن گاز و نفت خام، هم امکانات تلف می شوند و هم زیست بوم مناطق وسیعی از



کشور در مخاطره آلودگی‌های گوناگون قرار می‌گیرد. همچنین، نحوه استخراج از چاه‌های نفتی که با شیوه‌ها و فناوری‌های قدیمی مورد استحصال هستند، عوارض مشابهی را گریبانگیر بخش‌هایی از کشور می‌کند. عدم رسیدگی و مرمت چاه‌های مورد استحصال نیز موجب کاهش بازدهی آنها می‌شود.

#### ۴- استفاده ناموجه از امکانات کشاورزی

شرایط و اقلیم در خور توجه ایران، امکانات کشاورزی ارزنده‌ای را در اختیار ما قرار می‌دهد؛ ولی متأسفانه بهره‌برداری‌ها و استفاده‌های سنتی و غیر علمی، توجه اقتصادی آنها را از بین می‌برند. کشاورزی ما سخت‌نیازمند بازاندیشی و بازسازی است؛ یعنی اقدام به تهیه و پیاده کردن طرح‌هایی که فعالیت‌های زراعی، باغداری و غیره را پر بازده سازند، یک ضرورت ملی است. در این راستا عدم استفاده از رهاوردهای علم و فناوری جدید لطمات جبران‌ناپذیری وارد می‌آورد. توجه و اهمیت دادن به دستاوردهای علوم تقویت رشته‌ها و دانشکده‌های کشاورزی و ترویج شیوه‌های تولید علمی در کلیه رشته‌ها و فعالیت‌های کشاورزی، از تهیه نان شب واجب‌تر است. بهتر است بخش عمده‌ای از هدف صنایع ایران تهیه و تأمین ماشین‌ها برای مکانیزه کردن کشاورزی باشد. همچنین جا دارد بخش عمده‌ای از اهداف صنایع نفت و پتروشیمی، تهیه و تولید کودها و سموم لازم برای دفع آفات نباتی باشد زیرا که بدترین نوع وابستگی، وابستگی غذایی است و قطع وابستگی در این مورد، چشم‌اسفندیار توسعه است. بی‌سبب نیست که اندیشمندان متعددی توجه خود را به این نکته متمرکز ساخته‌اند.

#### پیشنادهای راهبردی و راهکارها

در هر موقعیتی، وضع موجود معینی وجود دارد که اندیشه‌های آرمان‌های انسان بر آن اساس وضع مطلوب خاص خود را به تصور در می‌آورد. حرکت رضایت‌بخش و شادی و شادایی آفرین در طی مسیری است که وضع موجود را به وضع مطلوب پیوند می‌دهد، که خود می‌تواند تعریفی دیگر برای توسعه باشد. حرکت یا گذاری از این دست است که حرکت پویایی و بالندگی برای افراد و آزادی عدالت اجتماعی و ساختار اجتماعی کارآمد برای جامعه را فراهم می‌سازد. تلاش و تمهید مقدمات برای تنظیم این حرکت یا گذار، برنامه یا برنامه‌های توسعه را به وجود می‌آورد تا از امکانات موجود در هر موقعیتی استفاده بهینه شود.

پیاده کردن برنامه‌های توسعه توسط کار و ابتکار انسان‌ها و تحقق بخشیدن به اهداف آنها «مدیریت توسعه» خوانده می‌شود. بدیهی است که این فعالیت در گستره جهان به یک شکل و یکسان انجام نمی‌پذیرد؛ بلکه الگوهای توسعه و راهبردهای گوناگون به خدمت گرفته می‌شوند. ولی هر شکل و روشی که به کار گرفته شود تا رضایت خاطر و آرامش درون هر فرد در جامعه را فراهم نیآورد، حرکتی در جهت نقض غرض توسعه خواهد بود. چون همه حق دارند به توسعه به مفهوم متعالی



انسانی دست یابند و سهمی از آن را به دست آورند. هرگاه فراهم آمدن مجال شکوفایی استعدادها موجب رضایت باطنی و شادی انسان ها می شود از یاد نبریم که هر کس حق دارد از این محبت برخوردار شود. در عمل شکوفایی صددرصد استعدادها همه اعضای جامعه ممکن است چندان عملی نباشد، با در نظر گرفتن سرشتی از این دست برای مدیریت توسعه می توان راهبردها و راهکارهای عملی را به گونه ای زیر مقوله بندی کرد:

## ۱- انسان سازی

توسعه فقط و فقط زمانی تحقق می پذیرد که کلیه کشش و کوشش ها برای انسان و تعالی او صورت پذیرد؛ چراکه توسعه سرشت انسان محور دارد. از این رو نخستین راهبرد توسعه جز ایجاد یک نظام انسان سالار نمی تواند چیز دیگری باشد که در آن برآورد نیازها، امیدها، آرزوها و آرمان های اساسی حتی الامکان درصد هرچه بیشتری از انسان ها مورد توجه باشد.

### الف) سرمایه انسانی

از دهه ۷۰ میلادی به این طرف بار دیگر ارزش و اهمیت انسان در چرخاندن امور گروهی و پیشرفت کوشش های سازمانی باز شناخته شده و برای آن جایی در خور در رهنمودهای اندیشه پردازان مدیریت و توسعه پدید آمده است. کار و کوشش ذهنی دانشمندان علوم رفتاری این آموزه را استوار ساخته که خواستن توانستن است. یعنی هرگاه مردم در پرتو انگیزش راستین تمامی توش و توان خود را آزادانه در راستای توسعه به کار بندند، می توان چشم امید داشت که پیشرفت و کامیابی های فردی و گروهی را به دست آورند. صاحب نظران در این مورد، چه در سطح جهان، و چه در سطح ملی اتفاق نظر دارند. داگلاس مک گرگور می نویسد: اکنون روشن می شود که کار روی استعدادها به عنوان سرمایه گذاری در بخش انسانی توسعه نه تنها دستاوردهای مادی را افزون تر می کند بلکه ما را یک گام به جامعه خوب نزدیک تر می سازد.

انسان هم اکنون در شمار با ارزش ترین سرمایه نظام های بزرگ است. از نظر برخی از نظام ها و شیوه های موفق اقتصادی و صنعتی، انسان به عنوان تنها سرمایه گرانقدر به شمار می آید و هر چیز دیگر در گرو کار و اندیشه وی قرار دارد. دستاوردهای تمدن کنونی در پایه اندیشه تدبیر و تمهید انسان از راه رویارویی و مبارزه با دشواری های بیشمار به وجود آمده اند. انسانی که هم اکنون در اندیشه چیرگی بر طبیعت بی پایان است، روزگاری از فراهم آوردن ضروریات زندگی آسوده از رنج بدنی ناتوان بود.

### ب) شناخت و آگاهی

برای دگرگون سازی پندارها و باورها به گونه ای که توسعه را به ارمغان آورد، دستیابی به شناخت و آگاهی ضروری است. درست ترین و بهترین نوع شناخت و آگاهی و شناخت، آگاهی علمی است. یعنی گونه ای از شناخت و آگاهی که درک و



فهم روابط علمی موجود بین پدیده ها را روشن سازد. درک علمی انسان را بر فرآیندهای گوناگون چیره می سازد چون نه تنها تغییرات و تحولات را روشن می سازد بلکه پدیده‌هایی را هم که در شرف پدیدار شدن هستند کم و بیش معلوم می کند. از این رو به دست آوردن قابلیت پیش بینی، امکان برنامه ریزی و دست کم آماده شدن برای به کار بستن نوعی از کنترل و هدایت را فراهم می آورد.

بی حکمت نیست که کارآمدتر کردن سه نظام آموزش و پرورش، ارتباطات و اطلاعات، و انتقال علوم و فناوری به مثابه ضروریات توسعه در شرایط امروزی و نخستین اقدام شایسته و بایسته شناخته می شود. هرچه اطلاعات درست تر و زیادتر باشد، شناخت و آگاهی اعضای جامعه نیز بیشتر خواهد بود. نظام آموزش و پرورش، دانش روزمره را بصورت نظام مند در اختیار انسان می گذارد. سومین نظام، انتقال علوم و فناوری در سطح جهان را عهده دار است. انسان مجهز به علم و فناوری است که می تواند سلطه خود را در محیط، عوامل طبیعی و اجتماعی اعمال کند.

### ج) فرهنگ به مثابه بستر فاهمه

فرهنگ جامعه بستر و زمینه ای است که فهم انسان و چگونگی آن را می پروراند. فرهنگ عامل رابطه و پیوند دهنده بین فرد و جامعه است؛ یعنی هر فرد شخصیت و هویت خود را از فرهنگ جامعه کسب می کند. چون فرد با جامعه پذیری فرهنگ خاص جامعه خود را جذب می کند و صاحب شخصیت و هویت معینی می شود، ارزشها هنجارها و سایر عناصر فرهنگی مبانی بینش و فهم هر فرد را به وجود می آورند. از این رود در تغییر و دگرگونی باورها و پندارهای فرد فرهنگ نقش وسیع تری دارد. حتی شاید وسیع تر از نقشی که سه نظام آموزش و پرورش، ارتباطات و اطلاعات، و انتقال علوم و فناوری در این مورد ایفا می کنند. چرا که این سه نظام نقش آموزش رسمی را ایفا می کنند در حالی که کلیه ارزش های جاری و ساری در نهادهای گوناگون جامعه موجود در جامعه بنا به تعریف فرهنگ نقش آموزش غیررسمی را ایفا می کنند.

### ۲- جامعه سازی

جامعه، مانند پیکره ای است که سازمان بندی درونی اش در حکم استخوان بندی آن است. روابط و مناسبات بین سازمان های عمده موجود در هر جامعه ساختار اجتماعی آن را به وجود می آورند. البته ساختارهای متعددی در جامعه ممکن است وجود داشته باشند که از بین آنها دو ساختار تعیین کننده به شمار می روند: ساختار قدرت و ساختار فرهنگی.

### الف) بازسازی و نوسازی سازمانی

عمل جامعه سازی توسط سازمان ها، چه رسمی و چه غیر رسمی صورت می گیرد. سازمان ها ابزار انجام کار متشکل و نهادینه ساختن جریان های اجتماعی و نحله های تاریخی به شمار می روند. به عبارت دیگر همانگونه که اندیشمندان علوم





اداری معتقدند انسان ها یا جمعیت موکل و سازمانها و کیل هستند. یعنی انجام کارهای جمعی اداره امور عمومی اصلاحات اداری و باز سازماندهی جدید توسط سازمان ها انجام می پذیرد. کار خطیر جامعه سازی نیز توسط سازمان ها صورت می گیرد. از آنجایی که در هر جامعه فقط حکومت یا حاکمیت اختیار و کنترل سازمان های رسمی را در دست دارد، وظیفه هدایت و اداره جامعه سازی و در نهایت توسعه بر عهده حکومت است. این امر به ویژه در کشورهای در حال رشد و بنا به دلایل متعدد جنبه الزامی، و انحصاری به خود می گیرد. بدین جهت امر مهم توسعه در شرایط دنیای کنونی به صورت امری اجباری در آمده است و دیگر جنبه اختیاری ندارد و خواهی نخواهی بر عهده حکومت است.

توسعه نیازمند اقدامات همسو و همزمان کلیه سازمانهای عمده موجود در جامعه است. بدون انجام چنین اقداماتی نیروها حذر می روند و فقط آشوب ارزشی تشدید می یابد. البته در بلندمدت خواهی نخواهی حرکت و گذار صورت خواهد پذیرفت ولی جامعه ناچار از تحمل دوران برزخی طولانی تر و سنگین تر می شود. دلیل فوق روشن می کند که نخستین گام یا پیش شرط لازم برای توسعه، انجام اصلاحات اداری و سازماندهی کارآمد است. تا سازمان و مدیریت امور عمومی به ویژه در مراحل گذار اصلاح نشود، امکان ندارد که بتوان توسط سازمانها و مدیریت غیر کارآمد کار خطیر توسعه را به سرانجام می رساند. از این روست که در جای جای این نوشته اصلاح و بهسازی سازمان و مدیریت مقدم بر توسعه توصیه شده است و می شود. هرگاه بتوان ساختار قدرتی و ساختار فرهنگی جامعه را در راستای اهداف مشترکی به حرکت در آورد، تنگنای توسعه و رشد به حداقل ممکن کاهش می یابند.

## (ب) ساختارهای بین المللی

موضوع عمده دیگری که از مدت ها قبل مطرح شده است و با گذشت زمان شکل واقعی تر و حادثتری به خود می گیرد، تکمیل و تبلور شبکه تقسیم کار بین المللی است. اکنون صدها سال است که شبکه امپریالیستی و دهه هاست که شبکه جهان خواری اعمال شده توسط کشورهای پیشرفته سرمایه داری صنعتی بلای جان کشورهای در حال توسعه شده اند. در گذشته شبکه امپریالیستی جوامع توسعه نیافته را از دو منظر آماج کشورهای زودتر صنعتی شده قرار داده بودند: به صورت منبع تهیه مواد خام، و بازار فروش. اکنون نیز شبکه جهان خواری تمامی جوامع توسعه نیافته و حتی نیمه توسعه یافته را از هر نظر آماج انواع سوءاستفاده ها قرار داده است. مسائلی مانند عقد قراردادهای نابرابر، چپاول منابع و ذخایر، تلبار شدن بدهی های کشورهای توسعه نیافته، تامین الگوهای مصرف توسط ایجاد بازار جهانی، فرار مغزها، حیاط خلوتی انگاشتن کشورهای توسعه یافته در انتقال و استقرار صنایع آلودگی زا و خطر آفرین و ... همه و همه حکایت از بدتر و غیر انسانی تر شدن روابط مرکزها و پیرامون های جهان دارد. بدون وارستگی از وابستگی هیچ کشوری نمی تواند توسعه راستین را



تجربه کند. البته وابستگی انواع گوناگون و جنبه‌های متعددی دارد که هر کدام منشأ بروز واکنش‌ها و اتخاذ سیاست‌های شناخته و ناشناخته می‌شود.

### ج) ساختارهای ملی

در درون خود کشورهای توسعه نیافته هم ساختار اجتماعی در فراهم آوردن امکانات یا عدم امکانات برای توسعه تأثیری غیر قابل انکار دارد. ساختارهای اجتماعی را چه ناشی از روابط طبقاتی و چه ناشی از روابط گروه‌های موجود در جامعه در نظر بگیریم، مهم این است که تا چه درجه‌ای دچار پیچیدگی هستند. چون در اکثر جوامع توسعه نیافته رشد و دگرگونی در مواردی حتی ایجاد گروه‌های گوناگون و طبقات اجتماعی درون جوش بوده است و تدریجی و بهنجار که گفته می‌شود ساختارهای طبقاتی جهان سوم دو تفاوت اساسی با ساختارهای کشورهای پیشرفته دارند. ساختارهای طبقاتی جهان سوم ۱- پیچیده تر هستند، ۲- خود این طبقات معمولاً ضعیف هستند. به علاوه، بخش روستایی در کشورهای جهان سوم اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. ساختاری از این دست یک ساختار اجتماعی کج و معوج را پدید می‌آورد که خود تشدید کننده نابرابریها و قاتل انگیزه برای انجام کار و کوشش بیشتر است. از این رو دگرگون ساختن ساختار درونی جامعه از جمله اقدامات ضروری برای دستیابی به توسعه به شمار می‌رود. دشواری کار در همین جاست که این حرکت در جهت جابه‌جا کردن ساختارهای مسلط با دو گونه مقاومت شدید روبرو می‌شود: اول، مقاومت نیروهای حافظ وضع موجود در ساختار سنتی که معمولاً دارای گرایش‌های استبدادی هم هستند. دوم، مقاومت و اعمال فشار از سوی بخشی از نیروهای بین‌المللی که در گره‌گاه ساختارهای بین‌المللی با ساختارهای اجتماعی موجود در کشورهای توسعه نیافته قرار دارند و برای حفظ و تثبیت منافع خود به موقع لازم فعال می‌شوند.

### ۳- ساماندهی توسعه

تنها پرداختن به انسان‌سازی و جامعه‌سازی که دارای تعامل بسیار قوی نیز هستند کارگشا نیست. دست کم برای تامین امکانات و ابزار لازم برای ایجاد انسان نوین و جامعه نوین ناگزیر از پرداختن به تولید و بازتولید هستیم تا صنعت علم و فناوری را به دست نیاوریم، امکان برخورداری از یک اقتصاد و اجتماع پیشرفته را نمی‌توانیم داشته باشیم. الگویی برای سنجش میزان پیشرفتگی اقتصاد جوامع گوناگون توسط یک اقتصاددان معروف عرضه شده است. وی کلیه فعالیت‌هایی که در هر جامعه در زمینه اقتصاد صورت می‌گیرند را در سه بخش کشاورزی، صنعت، و خدمات متمرکز دانست. وی مطرح کرد که اگر عمده نیروهای تولیدی از بین جمعیت در سن اشتغال، سرمایه‌های کالایی، مالی، علمی، و فنی در بخش کشاورزی متمرکز باشند، جامعه توسعه نیافته است و اگر عمده این نیروها در بخش صنعت متمرکز باشند، جامعه پیشرفته است و هر گاه همین نیروها در عرصه خدمات متمرکز باشند، جامعه کاملاً پیشرفته است. البته چون در تمرکز نیروها در



بخش سوم و در تمامی جوانب یکسان نبوده و نیست، مطالعات بعدی در این مورد دو گونه وضعیت متفاوت را نشان دادند. بدین سان که در نتیجه تحقیقات معلوم شد خدمات بر دو دسته قابل تقسیم بندی هستند. **الف**) خدمات مفید و پیشرفته: فعالیت در زمینه های بهداشت آموزش و پرورش، پژوهش، علم و فناوری، ارتباطات و اطلاعات، و **ب**) خدمات ابتدایی و نه چندان مفید: فعالیت در زمینه های کارچاق کنی، واسطه گری، فروشندگی، و کارهایی که بازدهی اقتصادی درخوری ندارند. حال جوامعی که تمرکز عمده نیروهایشان در بخش خدمات مفید است، می تواند کاملاً پیشرفته یا حتی پسانوین شناخته شوند.

### فصل پنجم: مدیریت توسعه

توسعه، پدیده ای نیست که در ذهن ما مطرح شده باشد، بلکه پدیده ای از دنیای واقعی است که با مطالعه آن، قانون مندی هایی را از آن بیرون می آوریم. آنگاه در طراحی فرایند توسعه از آن قانون مندی ها استفاده می کنیم و فرایند توسعه را تسریع می نماییم. کار علم همین است و قانون مندی ها موجب می شود که ما بتوانیم حدوث پدیده ها را تند یا کند کنیم؛ می توانیم جلوی پدیده ای را بگیریم و یا برعکس ظهورش را تسریع کنیم. در مسئله توسعه نیز ما می خواهیم با شناخت و رعایت این قانون مندی ها زمان انجام توسعه را کوتاه تر کنیم.

دونالد استون<sup>۱</sup> (۱۹۶۵) معتقد است موانع اصلی توسعه، اداری هستند و نه اقتصادی. با قبول این ایده و نظریه بود که مدیریت توسعه برای ایفای نقش برجسته در جهت تسهیل توسعه به صورت جهان شمول مورد توجه قرار گرفت.

مدیریت توسعه، شامل طراحی و ایجاد ساختارهای فیزیکی و سازمانی لازم برای توسعه اقتصادی و اجتماعی، تجهیز و تخصیص منابع و بسیج امکانات مالی و انسانی بوده است. در مدیریت توسعه، ساختارهای مورد نیاز، غالباً واحدهای زیربناساز نامیده می شدند که متولی رشد و پیشبرد روند صنعتی شدن، اداره کارآمد امور اقتصادی کشور، افزایش بازدهی کشاورزی، توسعه منابع طبیعی، بهبود و گسترش نظام های حمل و نقل و ارتباطات و اصلاح نظام آموزشی بودند.

مدیریت توسعه، شکلی از مهندسی اجتماعی بود که از غرب وارد می شد و متضمن بکارگیری اصول علمی عقلایی کردن و کارایی اقتصاد رفاه مطرح شده از سوی کینزین ها بود. این مدیریت در دهه ۱۹۷۰ میلادی توجیه گر تئوری نئولیبرالیست ها (نوگرایی) بود که ادعا می کردند راهکارهای فنی خاصی برای حل مشکلات توسعه نیافتگی وجود دارد که در اختیار غربی هاست. اساساً مدیریت توسعه، جنبشی با رهبری آمریکا بود و سرمایه و نیروی انسانی لازم برای مطالعه و کاربرد آن نیز عمدتاً از منابع آمریکایی تأمین می شد.

<sup>1</sup> Donald C. Stone



توماس<sup>۱</sup> مدیریت و توسعه را در سه وجه توصیف کرده است: ۱- مدیریت توسعه<sup>۲</sup> که جنبه عام و کلی دارد و می‌کوشد تا اهداف توسعه را تحقق بخشد. ۲- مدیریت در توسعه<sup>۳</sup> که در طول اجرای برنامه‌های توسعه در زمینه تغییرات و تحولات لازم عمل می‌نماید. ۳- مدیریت برای توسعه<sup>۴</sup> که با انجام دادن وظایفی چون برنامه‌ریزی، سازماندهی و کنترل در توسعه ایفای نقش می‌کند. در توسعه باید کوشش شود تا با ترکیب این سه وجه مدیریتی، امر توسعه تحقق یابد.

## توسعه پایدار

منابع طبیعی عنصری مهم برای فعالیت‌های اقتصادی و رفاه ما هستند. ذخایر منابع طبیعی عبارتند از بخشی از سرمایه‌های طبیعی و مواد خام، انرژی، هوا، زمین و خاک را فراهم می‌نمایند. از آنجایی که استفاده از این منابع طبیعی بر روی کیفیت زندگی و رفاه نسل‌های امروزی و آینده دارای تأثیر می‌باشد، لذا مدیریت کارآمد منابع طبیعی و استفاده پایدار از آنها کلید رشد اقتصادی و کیفیت محیط زیست می‌باشد.

توسعه شتابان صنعتی که در قرن گذشته اتفاق افتاده، منجر به بسیاری از پیامدهای زیست محیطی و اجتماعی در سراسر جهان شده است. مقیاس این پیامدها به تدریج طی دو دهه گذشته افزایش یافته و در حال حاضر بسیاری از کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه، با مقیاس‌های مختلف، آسیب‌پذیر هستند.

تأثیرات زیست محیطی یک فاکتور مهم برای وضعیت سلامت و رفاه مردم است. این تأثیرات نشان می‌دهد که رشد تولید و درآمد لزوماً با افزایش رفاه در ارتباط نیست. زوال در کیفیت محیط می‌تواند نتیجه و یا دلیلی برای الگوهای توسعه غیرپایدار باشد و عواقب آن در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی دیده شود. کیفیت پایین‌تر زندگی، در اکوسیستم ضعیف‌تر و در هزینه‌های سلامت، کیفیت زندگی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. آلودگی هوا و آلودگی آب تأثیر مستقیم بر سلامت ما دارد. به همین ترتیب، مواد خطرناک و قرار گرفتن افراد در معرض سر و صدا، تغییرات آب و هوا، تغییرات در چرخه آب، از دست رفتن تنوع زیستی و بلایای طبیعی دارای تأثیر مستقیم بر زندگی ما هستند.

در دهه ۱۹۷۰، عواقب زیست محیطی توسعه اقتصادی، بسیاری از اندیشمندان و اقتصاددانان جهان را به تجدید نظری اساسی در مورد شاخص‌ها و هدف‌های توسعه ترغیب نمود و طی سال‌هایی که انسان - به‌ویژه انسان غربی - با تکیه بر بینش مادی صرف و ابزار آلات و تکنولوژی پیشرفته، به مباحث تکامل پروژه «این جهانی» خود و بسط و گسترش معیارهای زاینده آن - چون تولید و مصرف انبوه و حرص و آزاشباع ناشدنی - مشغول بود، محیطی را که گهواره رشد و پرورش او و متضمن بقا و حیات و حتی ارضای تمنیاتش بود، مورد آسیب‌های جدی و خطرناک و هول آور قرار داد.

<sup>1</sup> Thomas

<sup>2</sup> Management of Development

<sup>3</sup> Management in Development

<sup>4</sup> Management for Development



جهان امروز ما با بحرانی دست به گریبان است که در طول تاریخ بی سابقه بوده است. بی سابقگی این بحران، ناشی از گستردگی ابعاد مکانی - زمانی آن است. بُعد مکانی گستره جهان، یا بهتر بگوییم، سرتاسر سیاره زمین را دربر می گیرد. به این معنی که مشکل های یکسانی همزمان در نقاط مختلف جهان بروز کرده اند و جهان نیز به شکل نظامی درهم تنیده درآمده است که هر رویداد یا آسیبی که در یک بخش آن پدید آید به آسانی به دیگر بخش ها نیز منتقل می شود و همه را به خطر می اندازد. بُعد زمانی بحران فراتر از سرنوشت امروزیان را درمی نویسد و آیندگان را نیز به تهدید می کشد. به بیان دیگر، اگر مشکلات بحرانی امروز چاره اندیشی و برطرف نشوند، گریبانگیر نسل های آینده خواهند شد، و در واقع تاوان اشتباه پدران را فرزندان پس خواهند داد.

این بحران آمیخته ای از مشکل های درهم پیچیده ای است که بستگی تنگاتنگ آنها، حل هریک را در گرو حل دیگری قرار داده است. این مشکل ها عبارتند از: ۱- فقر روزافزون و گسترده در دنیایی که بیش از پیش مرفه شده است؛ ۲- بیکاری فزاینده؛ ۳- کاهش تولید سرانه خوراک در جهان که خود معلول رشد جمعیت است؛ ۴- رشد جمعیت؛ ۵- کاهش منابع طبیعی تجدیدناپذیر؛ ۶- آلودگی فزاینده محیط زیست و آثار مخاطره آمیز آن؛ ۷- اختلاف رو به افزایش کشورهای شمال و جنوب (۲۰ درصد جمعیت جهان ۸۰ درصد منابع جهان را مصرف می کنند)، و در همین مقوله، نابرابری های اجتماعی ملی و جهانی را باید دید. بحران واقعی است، اما نشانه های امیدوارکننده ای وجود دارد که با همکاری و برنامه ریزی، راه حل های نوآورانه ای برای مهار آن می توان یافت.

ما در جنگ علیه طبیعت به نقطه عطف رسیده ایم. سپهر زیستی دیگر تاب تجاوزات نظام صنعتی را ندارد و ما دیگر نخواهیم توانست به طور نامحدود به انرژی فسیلی جبرانناپذیری که تاکنون اساسی ترین پشتوانه توسعه صنعتی بوده است، متکی باشیم. این واقعیت هرگز به معنای رسیدن به پایان عمر جامعه تکنولوژیک نیست. اما بدان معناست که همه پیشرفت تکنولوژی در آینده بر مبنای توجه به محدودیت محیط زیست شکل خواهد گرفت. بنابراین، در واکنش به نارسایی های مفاهیم مرسوم توسعه و برای حل مسائل مذکور، پارادایم «توسعه پایدار» مطرح شد. توسعه پایدار که در ۱۹۸۸ در براندلند اعلام شد، گویای آن است که حفظ و حراست از سیاره زمین اصل بنیادین و عدول ناپذیر زندگی انسان است و هر اندازه که منابع سرمایه طبیعی کاستی می گیرد باید به ارزش سرمایه مادی و انسانی افزوده شود. جهان به شکل مداوم با چالش های جدی مختلفی همچون تغییرات آب و هوایی، کاهش سریع منابع طبیعی، گسترش بیماری های عفونی، از دست دادن تنوع زیستی، نقض حقوق بشر، افزایش فقر، وابستگی نظام های اقتصادی در رشد مداوم مصرف و غیره مواجه است. توسعه پایدار در سراسر جهان، به وسیله ای برای ابراز نیاز به گذار از الگوهای غالب توسعه کنونی، که به نظر می رسد قادر به ایجاد توازن بین نیازهای مردم و زمین در دستیابی به صلح و رفاه نیستند، تبدیل شده است.

<sup>1</sup> Sustainable Development (SD)



در کشور ایران نیز محیط زیست و مصادیق آن همواره در فرآیند سیاست‌گذاری‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مورد توجه بوده و این موضوع به‌ویژه در اسناد بالادستی کشور نمود بیشتری داشته است. به عنوان مثال، در قانون اساسی به عنوان بالاترین سند بالادستی کشور و در اصل پنجاهم «انجام فعالیت‌های اقتصادی و غیر آن که با آلودگی محیط زیست یا تخریب غیرقابل جبران آن ملازمه پیدا کند» ممنوع اعلام شده است. همچنین در سند چشم‌انداز بیست ساله ایران «بهرمندی از محیط زیست مطلوب» به عنوان یکی از ویژگی‌های اساسی جامعه ایرانی در افق این چشم‌انداز قلمداد شده است. همچنین، بررسی برنامه‌های توسعه اقتصادی ایران نیز نشان می‌دهد که اگرچه در برنامه‌های اول و دوم توسعه اقتصادی کشور به وضوح به مباحث مربوط به محیط زیست و مصادیق آن پرداخته شده است، اما برنامه سوم را می‌توان نقطه عطفی در زمینه توجه به محیط زیست دانست چرا که از برنامه سوم بخشی مجزا با عنوان سیاست‌های زیست محیطی اختصاص یافته است. در برنامه چهارم توسعه اقتصادی کشور نیز فصلی با عنوان «حفظ محیط زیست، آمایش سرزمین و توازن منطقه‌ای» با چهارده ماده ارائه شده است. در برنامه پنجم نیز اختصاص فصلی با عنوان محیط زیست که شامل مواد صد و هشتاد و هفت تا صد و نود و سه می‌شود، نشان‌دهنده اهمیت و نگرش اساسی و پایه‌ای به این موضوع است.

## اهداف توسعه هزاره<sup>۱</sup>

یکی از گردهمایی‌های بزرگ رهبران جهان که نقش تعیین‌کننده‌ای در پیشبرد توسعه پایدار داشت، اجلاس هزاره ملل متحد بود. تشکیل این اجلاس تداوم روندی بود که با کنفرانس سازمان ملل درباره محیط زیست و توسعه (اجلاس زمین) در سال ۱۹۹۲ آغاز شده بود. رهبران جهان در اجلاس هزاره که از ۶ تا ۸ سپتامبر ۲۰۰۰ در نیویورک و به دعوت سازمان ملل متحد تشکیل شد، در مورد مجموعه‌ای از هدف‌های قابل نیل در زمانی محدود و مشخص و هدف‌هایی برای مبارزه با فقر، گرسنگی، بیماری، بیسوادی، نابودی محیط زیست و تبعیض علیه زنان توافق کردند. در آن اجلاس رهبران ۱۴۷ کشور و مقامات عالی‌رتبه ۱۹۱ ملت حضور داشتند که همین امر این کنفرانس را به یکی از بزرگترین گردهمایی‌های رهبران جهان تبدیل نمود. نتیجه این اجلاس تصویب اعلامیه هزاره ملل متحد بود که یک سند راهنما برای سده جدید بود و در آن کشورها متعهد شدند که با یکدیگر در زمینه ارتقاء توسعه و کاهش فقر تا سال ۲۰۱۵ میلادی همکاری نمایند. در این اعلامیه به منظور نیل به توسعه پایدار، هشت آرمان، در قالب ۲۱ هدف فرعی، و شصت شاخص تعریف شده است. اهداف توسعه هزاره عبارت‌اند از:

(۱) ریشه‌کنی فقر و جلوه‌های حاد فقر و گرسنگی

(۲) تأمین آموزش ابتدایی در سطح جهانی

<sup>۱</sup> Millennium Development Goals (MDGs)



- (۳) برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان
- (۴) کاهش مرگ و میر اطفال
- (۵) بهبود وضعیت مادران و رشد سلامت زایمان
- (۶) مبارزه با ایدز، مالاریا و سایر بیماری‌ها
- (۷) حصول اطمینان از حفظ محیط زیست
- (۸) مشارکت جهانی برای توسعه.

### اهداف توسعه جهانی پس از ۲۰۱۵

با سررسید موعد اهداف توسعه هزاره در سال ۲۰۱۵، در اجلاس ریو+۲۰ بر ایجاد چهارچوبی جدید برای توسعه جهانی پس از سال ۲۰۱۵ تأکید گردید. علی‌رغم تمرکز قوی اهداف توسعه هزاره بر توسعه پایدار در ابتدای قرن ۲۱ و هدایت زندگی مردم در سراسر جهان به سمت بهبود مؤثر، هنوز میلیون‌ها نفر از نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی رنج می‌برند. هنوز کارهای زیادی برای دستیابی به اهداف مورد نظر لازم است که صورت پذیرد. تجربیاتی که طی این مدت حاصل شده زمینه را برای تدوین دستور کاری برای توسعه پس از ۲۰۱۵ فراهم آورده است. در کنفرانس ریو+۲۰ در سال ۲۰۱۲، دولت‌های شرکت‌کننده توافق کردند که مجموعه‌ای جهانی از اهداف توسعه پایدار برای ترویج عمل متمرکز و منسجم در خصوص توسعه پایدار را ایجاد نمایند.

با توجه به نیاز به حمایت از اجرای این توافق، ۵۱ نفر از سران نشست ایالات و یا دولت‌های کشورهای آسیایی و اروپایی<sup>۱</sup> (آسم) تصمیم به حمایت از ایجاد اهداف توسعه پایدار در پروژه تحقیقاتی کشورهای آسم از طریق انجمن محیط زیست آسیایی - اروپایی گرفتند. به منظور انجام این پژوهش یک گروه از کارشناسان برجسته از آسیا و اقیانوسیه و اروپا از طریق مؤسسه بین‌المللی توسعه پایدار - اروپا<sup>۲</sup> راه‌اندازی شد. هدف این پروژه کمک به توسعه یک مجموعه جهانی از اهداف توسعه پایدار از نظر محتوا و فرآیند طراحی اساسی آن بود. این تحقیقات براساس اصول و اولویت‌های بیان شده در انجمن‌های مختلف و توافقات برای گسترش اهداف توسعه پایدار، از قبیل اصول و ۲۷ اولویت ریو<sup>۳</sup> هدایت شده است. این پروژه، فرآیندهای مختلف مربوط به دستور کار جهانی توسعه بعد از ۲۰۱۵ و اهداف توسعه پایدار<sup>۴</sup> را در نظر گرفته است.

<sup>1</sup> Asia-Europe Meeting : ASEM

<sup>2</sup> Asia-Europe Environment Forum : ENVforum

<sup>3</sup> International Institute for Sustainable Development-Europe : IISD-Europe

<sup>4</sup> Rio Principles and 27 priorities

<sup>5</sup> Global post-2015 development agenda and SDGs



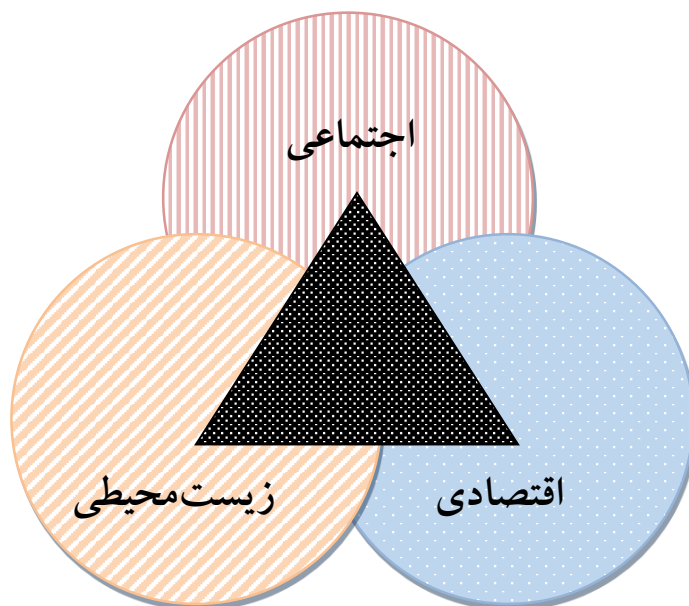
این مطالعه همچنین یک چارچوب مفهومی را در ارتباط با دارایی‌ها (سرمایه‌های طبیعی و فرآیندهای اقتصادی) اتخاذ کرده و با توجه ویژه به سلامت انسان در توسعه، برای اطمینان از اینکه همه ابعاد اصلی پایداری (توسعه اجتماعی و اقتصادی، پایداری محیط زیست و حکومت) بوسیله اهداف و زیرهدف‌ها تحت پوشش قرار گرفته، تکمیل شده است. پس از انجام این پروژه ۱۱ اولویت براساس اهداف اظهار شده و ۴۱ هدف فرعی شناسایی شده است.

## ابعاد توسعه پایدار

سی. اس. هالینگ<sup>۴</sup> (۱۹۹۵) اکولوژیست می‌نویسد:

توسعه پایدار نه یک مسئله زیست‌شناسانه است و نه یک موضوع اقتصادی و اجتماعی؛ بلکه یک ویژگی به هم آمیخته از هر سه موضوع است. سرمایه‌گذاری‌های مؤثر در توسعه پایدار می‌تواند به طور هم‌زمان، توانایی‌های مردم، سرمایه و طبیعت را گسترش داده و قابلیت انعطاف آن‌ها را افزایش دهد.

همانگونه که نمودار شماره ۱ نشان می‌دهد، برای تسهیل درک مفهوم توسعه پایدار، از یک مدل ساده استفاده شده که شامل مثلث محیط زیست (حفاظت)، اقتصادی (رشد)، و بُعد اجتماعی (عدالت) است. به طور عمده، توسعه پایدار بر این سه رکن شکل گرفته است.



نمودار ۱- مدل سه دایره توسعه پایدار

<sup>1</sup> Natural capital and economic processes

<sup>2</sup> Human wellbeing

<sup>3</sup> Socioeconomic Development, Environmental Sustainability and Governance

<sup>4</sup> C.S. Holling





این مدل، «مدل سه ستون» یا «مدل سه دایره» نامیده می‌شود. این مدل براساس جنبه‌های اصلی جامعه انسانی شکل گرفته است اما صراحتاً به «کیفیت زندگی انسان» توجه نمی‌کند.

بنا به گزارش برانت‌لند نیز توسعه پایدار دارای سه بُعد زیست محیطی، اقتصادی و اجتماعی است و مصادیق هر یک از این ابعاد در جدول شماره ۱ ارائه شده است. بنابراین، توسعه پایدار مستلزم پایداری بوم‌شناختی به معنای حفظ فرآیندهای زیست محیطی، پایداری اجتماعی - فرهنگی به منظور سازگاری توسعه با فرهنگ و ارزش‌های مردمی و حفظ هویت جامعه و پایداری اقتصادی به منظور کارآیی اقتصادی و پشتیبانی نسل‌های آینده می‌باشد. لذا، «توسعه پایدار به معنای تلفیق اهداف اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی برای حداکثرسازی رفاه انسان فعلی بدون آسیب به توانایی نسل‌های آتی برای برآوردن نیازهایشان می‌باشد».

### جدول ۱- ابعاد توسعه پایدار

بُعد زیست محیطی توسعه پایدار	بُعد اقتصادی توسعه پایدار	بُعد اجتماعی توسعه پایدار
تغییرات اقلیمی	مصرف پایدار	سلامت و کیفیت زندگی و انسجام جامعه
کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای	تولید پایدار	برابری اجتماعی
تنوع زیستی	پاسخگویی اجتماعی	جمعیت‌نگاری
کارایی انرژی	توسعه شهری و محلی	مدیریت مهاجرت و تنوع فرهنگی
توسعه فناوری پاک	گردشگری پایدار	فرصت‌های برابر
حفظ منابع طبیعی	یکپارچگی نگرانی‌های زیست‌محیطی در	انعطاف
مدیریت ائتلاف منابع	تصمیم‌گیری بازرگانی (بازرگانی سبز)	توسعه مهارت‌ها و سرمایه انسانی
آلودگی (آب، هوا، خاک)	تجارت سبز	

توسعه پایدار، نیازمند یکپارچه‌سازی متوازن ابعاد اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی است. ادغام این سه بُعد، تغییر فوری در رویکردهای سیاست‌گذاری را می‌طلبد تا شکاف‌های موجود در جامعه بشری که انسان‌ها را بطور فزاینده تحت تأثیر قرار می‌دهد را کاهش دهد. دستور کار ۲۰۳۰ تصمیم کشورهای عضو را برای حفاظت این سیاره از تخریب، با مصرف و تولید پایدار، مدیریت صحیح منابع طبیعی و اقدام فوری برای تغییرات آب و هوایی، به منظور حمایت از نسل‌های کنونی و آینده، اعلام می‌کند.

### مدیریت توسعه پایدار<sup>۱</sup>

در تعاریف قبلی مدیریت توسعه توجه چندانی به محیط و طبیعت و ارزش انسانی نشده و رشد و پیشرفت، حالتی یک سویه و یک بُعدی دارد. با اندکی تعمق می‌توان دریافت که چنین توسعه‌ای نمی‌تواند مصالح بشری را تأمین کند و در دراز

<sup>1</sup> Sustainable Development Administration (SDA)



مدت انسان را به بن بست می کشاند و توسعه، خود مانع توسعه می گردد. برای رهایی از این دام، علمای علم اقتصاد، مدیریت و علم الاجتماع، توسعه دیگری را مطرح کردند که «توسعه پایدار» نام گرفت و برای تحقق آن باید مدیریتی اعمال می شد که همانا «مدیریت توسعه پایدار» بود. «در مدیریت توسعه پایدار باید کوشید تا منافع و مصالح گروه های مختلف برآورده شده و انتظارات و نیازهای ناهمگون و گاهی متضاد، با یکدیگر آشتی داده شوند و توسعه حال و آینده متعادل و متوازن گردد». در مدیریت توسعه پایدار، مدیران ضمن تحقق اهداف توسعه صنعتی و اقتصادی، از توسعه انسانی، اجتماعی و عدالت نیز غافل نیستند و توسعه ای مستمر و فراگیر را پی می گیرند.

مدیریت توسعه پایدار، از نظر کانون توجه، تعریف و قلمرو و تحت پوشش، حداقل در نه زمینه با مدیریت توسعه تفاوت دارد. چهار تفاوت نخست جنبه ماهیتی و ذاتی دارد و تفاوت های بعدی به استراتژی ها و اقدامات مترتب بر آنها مربوط می شود. خلاصه ای از این تفاوت ها در جدول شماره ۲ نشان داده شده است.

**جدول ۲- تفاوت های بین مدیریت توسعه و مدیریت توسعه پایدار**

ردیف	تفاوت ها	مدیریت توسعه	مدیریت توسعه پایدار
۱	محور تأکید	توسعه اقتصادی	توسعه جامع
۲	حیطه یا قلمرو	کشورهای در حال توسعه	کشورهای در حال توسعه و کشورهای توسعه یافته
۳	نحوه برخورد با سیاست	نظام سیاسی به عنوان عامل مانعزا	نظام سیاسی به عنوان یک منبع
۴	تصور نسبت به فرهنگ های بومی	فقدان حساسیت نسبت به فرهنگ یا بی طرفی فرهنگی	حساسیت فرهنگی
۵	وظیفه	انتقال استراتژی ها و دانش فنی اداری	پرورش استراتژی ها و دانش فنی اداری
۶	نوع عملیات	انتقال و آموختن یک جانبه	انتقال و یادگیری دوجانبه و چند جانبه
۷	نظام تصمیم گیری	متمرکز	نامتمرکز
۸	نقش کمک های خارجی	امتیازی که کشورهای توسعه یافته به کشورهای در حال توسعه می دهند	مسئولیتی که کشورهای توسعه یافته در قبال کشورهای در حال توسعه دارند
۹	پاسخگویی عملکرد	ندارد	پاسخگویی ذاتی و ماهوی و دوگانه نسبت به جوامع محلی و بین المللی

مدیریت توسعه پایدار، چند بُعدی، فراگیر، جامع، آینده نگر و جهانی است. برای اعمال مدیریت توسعه پایدار برخی اصول مطرح شده است. این اصول، عملی ساختن اهداف توسعه پایدار از جهت مدیریتی را تسهیل می کند.



### نمونه سؤالات درس مدیریت توسعه

ردیف	سؤال	صفحه
۱	منظور از «فقر مطلق» چیست؟	۱
۲	تفاوت «رشد» و «توسعه» چیست؟	۱
۳	«توسعه» را تعریف نمایید.	۲
۴	درخصوص «گذار اصلی» و «گذار فرعی» توسعه و تفاوت آنها توضیح دهید.	۳
۵	نظریه «می‌یر و بالدوین» را درخصوص موانع توسعه توضیح دهید.	۴
۶	نظریه «آرتور لوئیس» درباره علت توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم را توضیح دهید.	۵
۷	درخصوص مانع رشد و توسعه از نظر «ترویس» توضیح دهید.	۶
۸	از نظر «مک لاند»، چرا برخی از کشورها در مقاطع تاریخی مشخصی بیشتر از سایر کشورها از رشد اقتصادی سریع برخوردار می‌شوند؟	۷
۹	نظریه «هیگن» درخصوص مهم‌ترین عامل رشد و توسعه اقتصادی را توضیح دهید.	۸
۱۰	نظریه «رابرت بلاه» درخصوص علل و عوامل رشد و توسعه اقتصادی ژاپن را توضیح دهید.	۱۰
۱۱	از نظر «گیرتز»، رشد و توسعه اقتصادی نیازمند چه تحولی است؟ توضیح دهید.	۱۰
۱۲	تعاریف «نوسازی» و «توسعه» را از دیدگاه «راجرز» بیان نمایید. عمده‌ترین موانع نوسازی و توسعه از نظر راجرز کدامند؟	۱۲
۱۳	ابعاد مختلف توسعه از نظر «نیل اسملسر» کدامند؟ توضیح دهید.	۱۴
۱۴	مراحل پنجگانه توسعه از دیدگاه «والتر روستو» را نام برده و توضیح دهید.	۱۵
۱۵	علل عمده توسعه نیافتگی و اصلاحات مورد نظر «کونار میردال» را توضیح دهید.	۱۶
۱۶	شرایط لازم برای رشد و توسعه اقتصادی از دیدگاه «پل باران» را توضیح دهید.	۲۳
۱۷	یک سامانه اطلاعاتی مدیریت کارآمد باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد؟	۳۱
۱۸	ویژگی‌های جوامع توسعه نیافته را نام برده و توضیح دهید.	۳۵
۱۹	تفاوت‌های عمده و بنیادی کشورهای توسعه یافته و کشورهای در حال توسعه را بیان نمایید (حداقل ۵ مورد).	۴۱
۲۰	تمامی کشورهای واپس مانده و رو به توسعه را از لحاظ نحوه شکل گرفتن سازمان و نظام اداری کنونی، می‌توان به دو گروه بخش کرد. هریک را توضیح دهید. درخصوص وضعیت نظام اداره این کشورها پس از استقلال توضیح دهید.	۴۳
۲۱	ویژگی‌های سازمان اداری تقلیدی را بیان نمایید (حداقل ۵ مورد).	۴۴
۲۲	اهداف غایی توسعه را توضیح دهید (حداقل ۶ مورد).	۴۷



۵۱	درخصوص توسعه کشور ایران، چه مسائلی نیازمند حل فوری است؟ هریک را توضیح دهید.	۲۳
۵۷	«مدیریت توسعه» را تعریف نمایید.	۲۴
۵۸	سه وجه مدیریت توسعه از دیدگاه «توماس» کدامند؟	۲۵
۵۹	مشکلات بحرانی امروز جامعه بشری که نیازمند چاره‌اندیشی است، کدامند؟	۲۶
۶۰	اهداف «توسعه هزاره» را نام ببرید.	۲۷
۶۲ و ۶۳	«توسعه پایدار» را تعریف نمایید. ابعاد آن را با رسم شکل نشان داده و برای هریک از ابعاد توسعه پایدار چند مثال ذکر نمایید.	۲۸
۶۴	«مدیریت توسعه پایدار» را تعریف نمایید.	۲۹
۶۴	تفاوت‌های بین مدیریت توسعه و مدیریت توسعه پایدار را تشریح نمایید (حداقل ۴ مورد)	۳۰